



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مطلوب

كل

طالب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطلوب كل طالب من كلام علي بن ابي طالب ( عليه السلام )

نويسنده:

رشيدالدين وطواط

ناشر چاپی:

بنیاد نهج البلاغه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۰	مطلوب کل طالب
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه بنیاد نهج البلاغه
۱۱	سرآغاز
۱۲	جاحظ، نخستین گرد آورنده سخنان امام علی (ع)
۱۳	جاحظ و سخنان علی (ع)
۱۴	سخنان امام علی (ع) در آثار جاحظ
۱۴	پس از جاحظ
۱۶	رشید وطواط
۲۰	مطلوب کل طالب
۲۲	رشید و سخنان علی (ع)
۲۲	پیروان رشید
۲۲	پیروان رشید
۲۳	الف: شرح صد کلمه
۲۶	ب: تصنیف کتاب
۳۰	ج: ترجمه شعر وطواط به ترکی
۳۱	مطلوب کل طالب (کلمه اول)
۳۱	مطلوب کل طالب (کلمه صدم):
۳۱	اشاره
۳۱	د: به نظم آوردن احادیث نبوی و کلمات دیگر امام (ع)
۳۹	سخنان علی (ع) در متون فارسی
۴۵	مطلوب کل طالب، کتاب درسی
۵۰	مطلوب کل طالب و گلستان

۵۵	نسخه هایی که در تصحیح متن مورد استفاده ما بوده است
۶۱	روش تصحیح
۶۱	نشانه و رمزها
۶۴	کلمه اول
۶۵	کلمه دوم
۶۶	کلمه سوم
۶۷	کلمه چهارم
۶۷	کلمه پنجم
۶۹	کلمه ششم
۶۹	کلمه هفتم
۷۱	کلمه هشتم
۷۱	کلمه نهم
۷۲	کلمه دهم
۷۳	کلمه یازدهم
۷۴	کلمه دوازدهم
۷۴	کلمه سیزدهم
۷۶	کلمه چهاردهم
۷۶	کلمه پانزدهم
۷۷	کلمه شانزدهم
۷۷	کلمه هفدهم
۷۸	کلمه هجدهم
۷۹	کلمه نوزدهم
۸۰	کلمه بیستم
۸۰	کلمه بیست و یکم
۸۱	کلمه بیست و دوم
۸۲	کلمه بیست و سوم

- ۸۲ ..... کلمه بیست و چهارم
- ۸۴ ..... کلمه بیست و پنجم
- ۸۴ ..... کلمه بیست و ششم
- ۸۵ ..... کلمه بیست و هفتم
- ۸۶ ..... کلمه بیست و هشتم
- ۸۷ ..... کلمه بیست و نهم
- ۸۸ ..... کلمه سی ام
- ۸۹ ..... کلمه سی و یکم
- ۸۹ ..... کلمه سی و دوم
- ۹۱ ..... کلمه سی و سوم
- ۹۲ ..... کلمه سی و چهارم
- ۹۲ ..... کلمه سی و پنجم
- ۹۴ ..... کلمه سی و ششم
- ۹۴ ..... کلمه سی و هفتم
- ۹۵ ..... کلمه سی و هشتم
- ۹۵ ..... کلمه سی و نهم
- ۹۷ ..... کلمه چهلم
- ۹۷ ..... کلمه چهل و یکم
- ۹۸ ..... کلمه چهل و دوم
- ۹۸ ..... کلمه چهل و سوم
- ۱۰۰ ..... کلمه چهل و چهارم
- ۱۰۰ ..... کلمه چهل و پنجم
- ۱۰۲ ..... کلمه چهل و ششم
- ۱۰۲ ..... کلمه چهل و هفتم
- ۱۰۴ ..... کلمه چهل و هشتم
- ۱۰۴ ..... کلمه چهل و نهم

- ۱۰۵ ..... کلمه پنجاهم
- ۱۰۵ ..... کلمه پنجاه و یکم
- ۱۰۷ ..... کلمه پنجاه و دوم
- ۱۰۷ ..... کلمه پنجاه و سوم
- ۱۰۹ ..... کلمه پنجاه و چهارم
- ۱۰۹ ..... کلمه پنجاه و پنجم
- ۱۱۱ ..... کلمه پنجاه و ششم
- ۱۱۲ ..... کلمه پنجاه و هفتم
- ۱۱۲ ..... کلمه پنجاه و هشتم
- ۱۱۳ ..... کلمه پنجاه و نهم
- ۱۱۳ ..... کلمه شصتم
- ۱۱۴ ..... کلمه شصت و یکم
- ۱۱۵ ..... کلمه شصت و دوم
- ۱۱۵ ..... کلمه شصت و سوم
- ۱۱۷ ..... کلمه پنجاه و هفتم
- ۱۱۷ ..... کلمه پنجاه و هشتم
- ۱۱۸ ..... کلمه پنجاه و نهم
- ۱۱۸ ..... کلمه شصتم
- ۱۱۹ ..... کلمه شصت و یکم
- ۱۲۰ ..... کلمه شصت و دوم
- ۱۲۰ ..... کلمه شصت و سوم
- ۱۲۲ ..... کلمه هفتاد و یکم
- ۱۲۲ ..... کلمه هفتاد و دوم
- ۱۲۳ ..... کلمه هفتاد و سوم
- ۱۲۵ ..... کلمه هفتاد و چهارم
- ۱۲۵ ..... کلمه هفتاد و پنجم



- ۱۲۶ ..... کلمه هفتاد و ششم
- ۱۲۶ ..... کلمه هفتاد و هفتم
- ۱۲۸ ..... کلمه هفتاد و هشتم
- ۱۲۸ ..... کلمه هفتاد و نهم
- ۱۲۹ ..... کلمه هشتادم
- ۱۲۹ ..... کلمه هشتاد و یکم
- ۱۳۰ ..... کلمه هشتاد و دوم
- ۱۳۰ ..... کلمه هشتاد و سوم
- ۱۳۱ ..... کلمه هشتاد و چهارم
- ۱۳۲ ..... کلمه هشتاد و پنجم
- ۱۳۲ ..... کلمه هشتاد و ششم
- ۱۳۳ ..... کلمه هشتاد و هفتم
- ۱۳۴ ..... کلمه هشتاد و هشتم
- ۱۳۴ ..... کلمه هشتاد و نهم
- ۱۳۶ ..... کلمه نودم
- ۱۳۶ ..... کلمه نود و یکم
- ۱۳۷ ..... کلمه نود و دوم
- ۱۳۸ ..... کلمه نود و سوم
- ۱۳۸ ..... کلمه نود و چهارم
- ۱۴۰ ..... کلمه نود و پنجم
- ۱۴۰ ..... کلمه نود و ششم
- ۱۴۲ ..... کلمه نود و هفتم
- ۱۴۲ ..... کلمه نود و هشتم
- ۱۴۴ ..... کلمه نود و نهم
- ۱۴۴ ..... کلمه صدم
- ۱۴۵ ..... درباره مرکز

سرشناسه: رشید و طواط، محمد بن محمد، ۴۸۰؟ - ۵۷۳؟ ق عنوان و نام پدید آور: مطلوب کل طالب نویسنده رشیدالدین و طواط؛ مقدمه تصحیح و تعلیق محمود عابدی مشخصات نشر: [تهران: بنیاد نهج البلاغه ۱۳۶۵. مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص نمونه فروست: (نشر روشنگر ۲۶) شابک: بها: ۳۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: در این کتاب مختصری راجع به جاحظ نخستین گرد آورنده سخنان امام علی ع نیز آمده است یادداشت: عربی - فارسی یادداشت: کتابنامه ص [۵۳] - ۵۹؛ همچنین به صورت زیر نویس موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار شناسه افزوده: جاحظ، عمرو بن بحر، ۲۵۵ - ۱۵۰ ق شناسه افزوده: عابدی محمود، مصحح رده بندی کنگره: ۱۳۶۵ ۲۳/۳۹، BP رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۶۶-۸۶۵

### مقدمه بنیاد نهج البلاغه

بسمه تعالی

بنیاد نهج البلاغه بر آن است که در ضمن معرفی و عرضه فرهنگ غنی نهج البلاغه، کتاب جاویدان و زندگی ساز امیرمومنان علی - علیه السلام - کتب و آثار ارزنده ای را که از دیرزمان در پیرامون این کتاب گرانقدر پدید آمده است، با تصحیح دقیق و طبعی مطلوب به دستداران فرهنگ علوی تقدیم دارد، و آن چه را که تاکنون با همکاری نویسندگان و محققان دانشمند عرضه کرده بنابر همین هدف و خواسته بوده است.

اینک با تقدیم کتاب ((مطلوب کل طالب)) که از متون ارزشمند و حاوی شرح و تفسیر صد کلمه از کلمات گهربار علی (ع) است آرزو

دارد که خداوند متعال بر موفقیت مصحح کتاب، فاضل ارجمند آقای دکتر محمود عابدی، بیفزاید و همه کسانی را که در راه معرفی و اشاعه فرهنگ و معارف اسلامی صادقانه می کوشند، بیش از پیش موفق دارد.

هیأت تحریریه بنیاد نهج البلاغه بسمه تعالی

## سر آغاز

مطلوب کل طالب شرحی است به زبان تازی و پارسی برصد کلمه منسوب به امیرمومنان علی (ع) با قطعات منظومی که حاوی مضامین همان کلمات است. این صد کلمه در نیمه اول قرن سوم به انتخاب جاحظ، ادیب نامدار عرب، فراهم آمده و درمیانه های قرن ششم هجری به همت رشید وطواط، ادیب و شاعر معروف ایرانی، شرح و تفسیر شده است. این رساله با حجم اندک خود، از نظر تاثیر در آثار مولفان، در میان متون تعلیمی فارسی کم نظیر است، امروزه ما سلسله ای از کتب و رسائل گوناگونی را می شناسیم که در پی مطلوب کل طالب به وجود آمده اند. از این تاثیر و نفوذ و هم فراوانی دستنوشته های آن می توان دریافت که در طول ادوار مختلف، در بسیاری از مراکز فرهنگی و آموزشی، در زمره کتب درسی بوده است و نوآموزان و مبتدیان آن را در مکتبها به درس می خوانده اند، چنان که در سالهای اخیر چنین بوده است.

نگارنده از سالها پیش درصدد آن برآمد که تاثیر سخنان مولای متقیان علی - علیه السلام - را در ادب پارسی جستجو کند و نخستین نتیجه کار او تصحیح همین رساله بود که به مساعدت اولیای محترم بنیاد نهج البلاغه به طبع رسید. و اکنون خوش وقت است که با تصحیحی مجدد و تجدید نظری دیگر در مقدمه و تعلیقات، و تنظیم فهرس لازم، آن را

به پیشگاه دوستداران کلام علی (ع) و فرهنگ و ادب فارسی تقدیم می دارد. و امیدوار است که این گونه کارها در شناختن و شناساندن سرچشمه های غنی و اصیل معارف اسلامی موثر باشد.\*

و توفیق از خداست. محمود عابدی تابستان ۷۳

### **جاحظ، نخستین گرد آورنده سخنان امام علی (ع)**

تا آن جا که ما می دانیم کسی که به جمع و تدوین مجموعه ای از سخنان امیرالمومنین علی (ع) همت گماشت و صد سخن را که هر یک از آن به نظر او با هزار سخن برابر بود، انتخاب کرد، جاحظ، ادیب سخن شناس و - رک: متن حاضر، ص ۶۳. نویسنده پرآواز عرب بود که در سالهای (۱۶۰ - ۲۵۰ ه ق) می زیست. در مقدمه یکی از دستنوشته های مطلوب کل طالب (با تاریخ کتابت ۶۸۶) و از گفته ابوالفضل احمد بن ابی طاهر (م: ۲۸۰) آمده است که: ((مرا با- رک: معجم الادباء ۳/۸۷ ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ مدتی مدید مجالست و مصاحبت بود و با او مخالطت داشتم، و جاحظ همی گفتی که: امیرالمومنین علی بن ابی طالب را - رضی الله عنه - صد کلمه است که هر کلمه ای برابر هزار کلمه باش از فضیلت و حکمت و فصاحت و بلاغت، و این صد کلمه از محاسن سخن عرب است و از احاسن سخنهای ایشان داشته اند. و من به مدتی دراز از او التماس همی کردم و از او می درخواستم تا این صد کلمه را از بهر من به هم آرد و یا بر من املا کند، و او مرا وعده همی داد و طریق تغافل همی سپرد و بدان بخیلی می نمود. و چون جاحظ پیر شد و به آخر عمر رسید، مسودات و مصنفات خود را

جمع کرد و این صد کلمه از جمله آن بیرون آورد و به خط خویش بنوشت و به من داد...)) - نسخه ((ک)): که در فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱/۴۴۷، ((کنزالحکمه)) نامیده شده است. رک: معرفی نسخه ها. این مطالب در مناقب خوارزمی / ۳۷۴ نیز آمده است.

و بدین گونه به انتخاب جاحظ، سخن شناس ادیبی که او را در میان متقدمان و متاخران در فصاحت بی مانند دانسته اند، و صد کلمه از کلمات علی رک: مروج الذهب، ترجمه پاینده ج ۲ / ۵۹۶ (ع) فراهم آمد و سالها بعد زبان و قلم رشید و طواط آن را شرح و تفسیر کرد.

### جاحظ و سخنان علی (ع)

جاحظ در کتاب ((البیان و التبیین)) خود، که ابن خلدون آن را یکی از ارکان چهارگانه علم ادب می داند. پس از نقل سخن معروف ابن خلدون، مقدمه (به نقل عبدالسلام هارون، مقدمه او بر البیان و التبیین / ۶) امیرالمومنین (ع)، ((قیمه کل امرء ما یحسنه))، می گوید: - متن حاضر (کلمه پنجم)

((اگر از این کتاب - البیان و التبیین - جز این سخن را نمی داشتیم، آن را شافی کافی و بسنده و بی نیاز کننده در می یافتیم و خرسند سازنده و نیازبرآورنده، که از حد کفایت بیش بود و از غایت مقصود چیزی کم نداشت.

و براستی نیکوترین سخن آن است که اندکش از بسیار آن بی نیاز دارد و معنایش از ظاهر لفظ پیدا آید، و خدای - عز و جل - بر حسب نیت و تقوای گوینده آن را به (جامه) جلالت پوشانده و به نور حکمت آراسته ظاهر از متن البیان و التبیین / ۸۳ ((ثیاب)) ساقط

شده است. در زهر الاداب و ثمر الالباب حصری (چاپ بیروت، ج ۱/۸۱) عبارت چنین است: ((قد البسه من ثياب الجلاله و غشاه من نور الحكمة)). در یافتن این ماخذ مرهون همت برادر جوانم آقای محمدرضا مروارید بوده ام. باشد.

و سخن را چون بلندی معنی بارسایی لفظ جمع گردد و درستمایه و خوشایند و بسامان و روان گفته آید، در دلها چنان حالی پدیدار کند که باران در زمین بار آور کند و هر آن گاه که سخنی بدین شریطه پایان گیرد و بر این صفت بر زبان گوینده بگذرد، خدای توفیقی همپای آن کند و تاییدی پشتیبان آن سازد که سینه گردنکشان در تعظیمش سر فرود آورد و خرد نادانان به فهمش برخیزد.)) - البیان و التبین ج ۱ / ۸۳

### سخنان امام علی (ع) در آثار جاحظ

جاحظ علاوه بر ((مائه کلمه)) جای جای در آثار خود، و از جمله در البیان و التبین، از خطبه ها، دعاها و کلمات قصار امام (ع) آورده است چنان که مجموع آن ها رساله ای مستقل می تواند باشد. محققان منابع و مصادر در سخنان علی (ع)، مانند آقای عبدالزهراء الحسینی الخطیب، در ضمن کار خود به بسیاری از آن ها اشاره کرده اند. - رک: مصادر نهج البلاغه و اسانیدها

### پس از جاحظ

پس از جاحظ کار گردآوری و انتخاب مجموعه های از سخنان امام علی (ع) به همت سخن شناسان و ادیبان دنبال شد. این بزرگان به سایقه ذوق خود و ترغیب مشتاقان، یا احتمالاً به پیروی از جاحظ مجموعه هایی فراهم کردند که امروز شماری از آن ها را می شناسیم:

۱ - دستور معالم الحکم و ماثور مکارم الشیم: از قاضی ابوعبدالله محمد بن سلامه قضاعی (م: ۴۵۴ ه ق). وی در آغاز ((هزار و دویست سخن از - رک: وفیات الاعیان ج ۱ / ۴۶۲ سخنان پیامبر در وصایا و امثال و مواعظ و آداب فراهم آورد و به صورت کتابی تدوین کرد و آن را شهاب (= شهاب الاخبار) نامید. آن گاه بعضی از او درخواستند که به همان شمار از کلمات امیرمومنان، علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - را هم در کتابی جمع آرد و در این کار بدانچه خود یافته است و در مصنفات مورد اطمینان و پسند خویش می یابد اعتماد کند و کلمات را پی در پی و بی ذکر اسناد، مانند شهاب الاخبار، بیاورد، و او نیز پس از استخاره بدین کار پرداخت)) و دستور معالم الحکم و ماثور - دستور معالم الحکم / ۱۶ مکارم الشیم

را تالیف کرد.

گفتنی است که در ابواب نه گانه این کتاب تنها کلمات قصار امام (ع) نیامده است بلکه پاره ای از خطبه ها، پاسخ چند پرسش و نیز بعضی از اشعار منسوب به آن حضرت را نیز در آن می توان خواند. - این کتاب بارها به طبع رسیده است، از جمله یک بار (۱۳۶۲) با ترجمه فارسی آقای دکتر فیروز حریرچی و به وسیله انتشارات امیرکبیر تهران.

۲ - غررالحکم و دررالکلم: این مجموعه را ابوالفتح عبدالواحد بن محمد آمدی تمیمی (م: نیمه اول قرن ششم) تالیف کرده و در مقدمه آن آورده است که: بدین سبب چنین مجموعه ای فراهم آوردم که جاحظ تنها صد کلمه از سخنان حکمت آمیز امیرمؤمنان (ع) را جمع کرده و گویی به آن شاد شده بود، و شگفتا که وی با آن که علامه زمان و یگانه اقران بود قطره ای از دریا بر گرفته و به اندکی از بسیار بسنده کرده بود. - ما در اینجا ترجمه کوتاه شده ای از سخنان آمدی را آورده ایم.

غررالحکم و دررالکلم آمدی بر حسب حروف تهجی ترتیب یافته و شامل بیش از یازده هزار کلمه است. بر این کتاب شرحهایی نوشته اند، از آن هاست شرح جمال الدین محمد خوانساری که به همت مرحوم محدث ارموی به چاپ رسیده است.

۳ - نثر اللثالی: مجموعه دیگری است از سخنان کوتاه امام (ع) که بعضی آن را گرد آورده امین الاسلام شیخ طبرسی، مفسر بزرگ شیعه، دانسته اند. این مجموعه نیز به ترتیب حروف تهجی فراهم آمده و شامل حدود سیصد کلمه است. - این کتاب در ایران، به سال ۱۳۱۲ هجری قمری، در ضمن مجموعه ای به چاپ سنگی رسیده است، رک: مصادر نهج البلاغه ج ۱ /

۴ - الحکم المنثورہ: ابن ابی الحدید، شارح معروف نہج البلاغہ، در پایان شرح خود یک ہزار سخن از امام (ع) را آورده و آن را تکملہ ای بر نہج البلاغہ شمرده است. - رک: شرح نہج البلاغہ ابن ابی الحدید ج ۲۰ / ۲۵۵.

ادیبان و مورخان دیگری نیز شماری از کلمات امام (ع) را در ضمن تالیفات خود آورده اند کہ از آن میان ابن شعبہ حرانی در تحف العقول، شیخ علی واسطی در عیون الحکم و المواعظ و ذخیرہ المتعظ و الواعظ، ثعالبی در الاعجاز و الایجاز و... را می توان نام برد.

### رشید وطواط

رشید الدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل، متخلص بہ رشید و معروف بہ وطواط (م: ۵۷۳)، در بلخ زاده شد و در نظامیہ آن شہر بہ تحصیل علوم وطواط: مرغی کوچک از جنس پرستو. درباره سبب شہرت یافتن رشید بہ وطواط، رک: مقدمہ عباس اقبال بر حدایق السحر / ح. متداول عصر پرداخت و بہ پایمردی فضل و علم خود بہ دربار علاءالدین اتسز خوارزمشاہ را یافت. وی تا پایان عمر این سلطان (م: ۵۵۱) در خدمت او بود و مشاغلی مانند دبیری، ملک الشعرائی، منادمت و ریاست دارالانشاء را بہ عہدہ داشت.

رشید وطواط ہرچند در تاریخ شعر و ادب فارسی از گویندگان طراز اول بہ شمار نیست، از معدود ادیبانی است کہ او را در نظم و نثر فارسی و عربی درباره رشید یکی از شاعران معاصر وی (عبدالواسع جبلی، م: ۵۵۵) سخنی دارد کہ پایہ علم و شعر او را بخوبی نشان می دہد (دیوان / ۶۱۳):

عالم علم رشیدالدین در باغ خرد - آن درختی است کہ ہموارہ ہنر بار دہد

گرچہ



در گفتن اشعار چنان منفرد است - که همه کس به بزرگی وی اقرار دهد

آن تبحر که در انواع علوم است او را - خاطر خویش نزیید که به اشعار دهد استاد، بخصوص ((در شناخت دقائق کلام عرب و اسرار نحو و ادب از سرآمدان روزگار)) دانسته اند. - رک: معجم الادباء، ج ۱۹ / ۲۹

مشاعره او با شاعران بزرگی چون ادیب صابر و خاقانی شروانی و ستایشهای آنها از وی، مانند گفتگوها و بحثهای دقیق او با عالمان روزگار - رک: دیوان خاقانی / ۳۰ مانند علامه جارالله زمخشری (م: ۵۳۸) و حسن قطان مروزی، نشان رک: مقدمه اقبال بر حدایق السحر / ظ می دهد که به شایستگی تحسین آن ها را برانگیخته است.

از آثار وطواط جز دیوان شعر و نامه های فارسی و عربی و رساله های گوناگونی در پند و اندرز و لغت و ادب، کتاب معروف ((حدایق السحر فی دقائق الشعر)) است که وی آن را در برابر و به تقلید ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی نوشته است. این کتاب با مقدمه و توضیحات محققانه استاد فقید، عباس اقبال، به طبع رسیده است. - رساله ای که با نام ((لطایف الامثال و طرایف الاقوال)) به رشید وطواط نسبت داده اند بی گمان از دیگری است، مولف آن از ((صد کلمه امیرالمومنین))، یعنی مطلوب کل طالب، مطالبی را گرفته است. رک: لطایف الامثال / ۷۰، ۷۱

رشید مانند بسیاری از شاعران تاریخ، وابسته به دربار و ستاینده قدرت بود و هنر خود را در خدمت خوشامد سلطان و سلطانان داشت، اما ستایش او، برخلاف دیگر همکاران، غالباً از تحقیر خود و زبون نمایی فاصله دارد و چنان است که

خواننده در شعر او - به هر پایه و مایه ای که باشد - برای شاعر نوعی بزرگ منشی و احساس شخصیت می بیند. بعضی از اشعاری که به او نسبت داده اند، و اتفاقاً از زمره مشهورترین شعرهای فارسی نیز هست، از عزت نفس شاعر و حرمت بی مانند او در میان بزرگان عصر حکایت دارد.

مشهور است که در مرگ اتسز - سلطان خوارزم - گفت:

شاهها فلک از سیاست می لرزید - پیش تو بطبع بندگی می ورزید

صاحب نظری کجاست تا در نگرد - تا آن همه سلطنت بدین می ارزید؟

یا در شدت پیری، در حالی که در محفه (= تخت روان) نشسته بود، خطاب به محمود بن ایل ارسلان، سلطان شاه، گفت:

جدت ورق زمانه از ظلم بهشت - عدل پدرت شکستگی کرد درست ای بر تو قبای سلطنت آمده چست - هان تا چه کنی که نوبت دولت تست رک: مقدمه سعید نفیسی بر دیوان رشید و طواط.

رشید پس از درگذشت اتسز خوارزمشاه، بنابر آن چه از دیوان او برمی آید، از دربار دور مانده و همین حال بود که او را به خود آورد و فرصت داد که به جمع و تدوین منشآت خویش و ترتیب رساله هایی بپردازد. - احتمال این هست که تالیف حدایق السحر نیز نتیجه همین سالها باشد.

این رساله ها در موضوعاتی مانند عروض، لغت و پند و حکمت، و به صورت منتخباتی از سخنان بزرگان و نیز گزیده هایی از گفته های خود شاعر، و با نام صد کلمه یا صد پند، نوشته شده اند.

نخستین رساله صد کلمه ای که رشید و طواط به فتوا و فرمان دل خود شرح کرد و ((واجب دید که آن صد کلمه را -

که جاحظ برگزیده بود - به دو- ظاهرا این کار رشید وطواط با توجه به ((اربعین حدیث)) بود که گفته اند خواجه امام عبادی (م: ۵۴۷) تنظیم و شرح کرده بود. رک: بریدالسعاده، محمد بن غازی ملطیوی / ۶ (هر چند امروز از اربعین حدیث عبادی اطلاعی نداریم و در میان آثار منسوب به او چنین نامی را نیاورده اند. رک: التصفیة فی احوال المتصوفه، مقدمه استاد دکتر یوسفی). زبان ترکی و پارسی تفسیر کند و در آخر تفسیر هر کلمه، دو بیت شعر از منشآت خویش که مناسب باشد بیاورد)). ((مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب)) است. این رساله به موجب یکی از دستنوشته ها به ابوالفتح ایل ارسلان (م: حدود ۵۶۸) و بنا بر سه نسخه دیگر به فرزند او، ابوالقاسم محمود بن ایل ارسلان (م: ۵۸۹)، تقدیم شده است. اگر ضبط آن نسخه ((اس)) رک: معرفی نسخه ها) قابل اعتماد باشد، باید تاریخ و چنین است، چرا که ((فصل الخطاب)) نیز به نام همین امیر نوشته شده است. رک: دیوان رشید، مقدمه سعید نفیسی / ۳۲. تالیف آن را میانه سالهای ۵۵۱ (سال درگذشت اتسز) و ۵۶۸ دانست.

اما پس از این که ((شرح آن صد کلمه را بساخت و آن مجموع که اصل نجات و سبب درجات وی بود پرداخت کبرای دین و دولت و عظمای ملک و ملت)) بفرمودند که ((فصل الخطاب من کلام عمر بن الخطاب)) را پردازد و او چنان کرد ((تا ذکر جمیل مترادف تر و اجر- وطواط در فصل الخطاب کلمات را به عربی شرح نکرده است. جزیل متضاعف تر شود و هیچ بد گوینده عیب جوینده را مجال

مقال نباشد)). پس آن گاه ((ارکان دین و دولت و اعیان ملک و ملت)) کلمات دیگران را ((مهمل گذاشتن)) ((مصلحت)) ندیدند و رشید ((به حکم نصیحت شریفشان)) رساله ((تحفه الصدیق من کلام ابی بکر الصدیق)) را ((فراهم آورد و آن را به پارسی بر سییل ایجاز شرح کرد))، و سرانجام ((بزرگان دین خواستند)) و او صد کلمه ((انس اللهفان من کلام عثمان بن عفان)) را ((به دست آورد و شرح آن را به پارسی و بر سییل اختصار نوشت)). - جملات و کلمات مشخص شده را از مقدمه رسائل چهارگانه - با اندکی تغییر در فعلها - آورده ایم، چون از همین اشارات علاوه بر انگیزه نخستین تالیف و ترتیب نگارش و تدوین آن ها، نظر اجمالی مولف را هم در باب هر یک از آن رسائل می توان دریافت.

## مطلوب کل طالب

چنان که پیش از این گذشت، رشید وطواط صد کلمه ای را که جاحظ از کلام علی (ع) اختیار کرده بود و بسیاری از آن ها در منابع معتبر دیگر نیز آمده است، به تازی و پارسی شرح کرد و از خود دو بیت شعر (=قطعه) در- منابع را در ذیل هر سخن و نیز در تعلیقات آورده ایم. - این قطعات بر وزن حدیقه حکیم سنایی سروده شده اند، و گفتنی است که فراوانی قطعاتی که در متون تعلیمی اخلاقی فارسی با این وزن آورده اند بسیار و گاهی شگفت آور است، به عنوان نمونه حدود ۹۵ قطعه از ۲۷۵ قطعه گلستان سعدی (به تصحیح استاد دکتر یوسفی) با همین وزن سروده شده است. همان معنی آورد و آن مجموعه را مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب نامید.

مطلوب کل طالب از هر جهت رساله ای ارجمند و گرانقدر و در نوع خود کم نظیر است؛ اصل آن مجموعه ای است از کلمات حکمت آموز که مولفان متون فارسی بسیاری از آن ها را آرایش سخن خود کرده اند و حضور اغلب آن ها در امثال و حکم دهخدا، نشانه حضورشان در زبان و ادب فارسی است. قطعات تعلیمی آن، که ترجمه منظوم همان سخنهاست، در عین استواری بسیار ساده و مفهوم است و ما شیوع آن ها را در میان اهل ادب در جای خود - مطلوب کل طالب، کتاب درسی - نشان داده ایم. اما نثر رشید در هر دو بخش تازی و پارسی این رساله، مسجع و مصنوع، در نهایت ایجاز و استحکام و مفهوم و دلنشین است. در سرتاسر آن کمتر جمله یا عبارتی می توان یافت که از صنایع و محاسن گونه گونه سخن خالی، یا به افزودن و کاستن آرایش و پیرایشی نیازمند باشد. و البته کمال و لطف سخن او آن گاه بهتر دریافته می شود که به یاد آوریم این اهتمام به قرینه سازی و سجع پردازی از خصایص اصلی نثر قرنهای ششم و هفتم هجری، یعنی روزگار کلیله و دمنه، چهار مقاله، مقامات حمیدی و جز آن هاست، روزگاری که ((آفاق، گوش و گردن خود را به زیور چنین سخنانی می آراست و خزانه خاطر خردمندان از این گوهرها مالا مال بود.)) - اصل سخن سعدالدین وراوینی چنین است: ((فراید قلاید رشیدالدین و طواط که گوش و گردن آفاق بدان متحلی است و خواطر ذوی الالباب از فضالایت فضل او ملء الالهاب و ممتلی)) مرزبان نامه ۶/.

ما به حکم مجال تنگی که در این مختصر داریم، درک زیباییها، رعایت اعتدال در

استعمال واژه های عربی، و خاصه لطف ایجاز سخن رشید، را به ذوق سلیم خواننده وامی گذاریم و برای رسیدن به فواید زبانی و واژگانی کتاب علاقه مندان را به فهرست لغات و ترکیبات ارجاع می دهیم.

## رشید و سخنان علی(ع)

رشید وطواط در ضمن آثار خود - دیوان، حدایق السحر و رسایل فارسی چاپ شده - تنها در چند مورد از حدایق السحر به سخنانی از امام (ع) استشهد کرده است:

۱ - در تجنیس خط:... و از سخن علی، قال فی الجراد: کله کله. - جاحظ درباره جراد (= ملخ) می گوید: ((وہاھنا قوم لایاکلون الجراد الاعرابی السمین، و نحن لانعرف طعاما اطیب منه.)) الحیوان (به تصحیح عبدالسلام ہارون، طبع دوم، ج ۴ / ۴۳).

و از سخن فصحا و بغایت نیکوست، و بعضی با امیرالمومنین نسبت می کنند:

غرك عزك، فصار قصار، ذلك ذلك، فاحش فاحش، فعلك فعلك تهدا بهذا. (ص ۱۱)

۲ - در اشتقاق:... از کلام علی، رضی الله عنه:

یا حمراء یا بیضاء احمری و ابیضی و غری غیری. (ص ۱۲) - این سخن با تفاوتی در کتب دیگر به نام امام علی (ع) آمده است. رک: عیون الاخبار ۱/۵۳، ۲/۸۲ و عقد الفرید ۴/۳۱۳

۳ - در متضاد:... از سخن مرتضوی:

ان اعظم الذنوب ما صغر عند صاحبه. (ص ۲۴) - مفهوم این عبارت نزدیک است به حکمت شماره ۳۴۸ نهج البلاغه که می فرماید: ((اشد الذنوب ما استهان به صاحبه)) و نیز رک: حکمت شماره ۴۷۷.

## پیروان رشید

## پیروان رشید

رشید وطواط پس از مطلوب کل طالب، و ظاهرا بعد از آن که به ((فرمان)) و ((مصلحت دید)) و ((درخواست)) بزرگان رساله های سه گانه فصل الخطاب، تحفه الصدیق و انس اللہفان را نوشت، تصمیم گرفت از سخنان خود نیز گزیده هایی در پند و اندرز فراهم آورد و به رسم هدیه به بزرگان تقدیم دارد، و بدین ترتیب او خود نخستین کسی بود که این کار - نوشتن صد کلمه در نصیحت و پند - را دنبال

کرد و رساله های هفتگانه زیر را به فارسی و عربی فراهم ساخت:

۱ - منیه المتکلمین و غنیه المتعلمین (فارسی)

۲ - مفاتیح الحکم و مصابیح الظلم (فارسی)

۳ - غرایب الکلم فی رغایب الحکم (عربی)

۴ - عقود اللثالی و سعود اللیالی (عربی)

۵ - غرر الاقوال و دررالامثال (عربی)

۶ - الکلم الناصحه و الحکم الصالحه (عربی)

۷ - جواهر القلائد و زواهر الفرائد (عربی) - این رساله گزیده ای از سخنان دیگران است. برای آگاهی از دیگر آثار و طواط رک: مقدمه سعید نفیسی بر دیوان رشید الدین و طواط / ۲۶

اما پس از رشید نیز افرادی و هریک به گونه ای کار او را دنبال کردند:

### الف: شرح صد کلمه

۱ - کمال الدین میثم بن علی میثم بحرانی، دانشمند و فیلسوف شیعی (م: ۶۷۹)، صاحب تالیفات بسیار از جمله شرح سه گانه (کبیر، متوسط و صغیر) نهج البلاغه، از کسانی است که صد کلمه امام (ع) را به زبان عربی شرح کرده است. نامبرده در شرح ((صد کلمه)) را به سه بخش: ((المباحث المتعلقة بالعقل و العلم...)) و ((المباحث المتعلقة بالاخلاق الرضیه و الردیة...)) و ((المباحث المتعلقة بالآداب و المواعظ...)) تقسیم کرده و صدر و ذیلی در مبادی و مقدمات و در لواحق و متممات بر آن افزوده است.

۲ - عبدالوهاب: پس از ابن میثم شارح دیگری نیز به شرح صد کلمه دست زده است که مشخصات و تاریخ حیات او به درستی دانسته نیست. از نسخه یگانه ای که در اختیار مرحوم محدث ارموی بوده و آن را به طبع رسانده است بر می آید که شارح و کاتب آن ((عبدالوهاب)) نامی بوده است.

از مقایسه این شرح با مطلوب کل طالب و دستنوشته هایی که از آن

در دست است می توان دریافت که: شارح مذکور به زبان و ادب فارسی آشنا؛ه بوده و در شرح موجز و عارفانه خود به شرح رشید و طواط نظر داشته است، چنان که سخنش در موارد بسیاری ترجمه کلام و طواط یا نزدیک به آن گشته است، و به علاوه نسخه مورد مراجعه و مطالعه وی همانند نسخه ((م)) (مورخ ۸۹۶) بوده است. - از قرائنی که این احتمال را تایید می کند آن است که کلمه هشتاد و هشتم را به صورت ((من ابدی صفحته للحق ملک، و من اعرض عن الحق هلک)) آورده است رک: متن حاضر، کلمه هشتاد و هشتم، نسخه بدلها.

اینک چند نمونه از آن همانندیها:

در شرح کلمه بیست و هشتم - ((لا معقل احسن من الورع)):

وطواط:

هر که خواهد تا از حوادث دنیا و نوایب عقبی امان یابد، او را در پناه ورع باید گریخت، چه به برکات ورع هیچ آفت در دو جهان بدو نرسد. ص ۱۴.

عبدالوهاب:

اذا اردت ان تخلص نفسك من الافات و العاهات و تفصحت ملجا تستعید به فصاحب الورع و التقی، فانه ليس في الدنيا حصن اشد منه ملجا و اقوی ملاذا. ص ۲۵.

در شرح کلمه سی و ششم - ((اعاده الاعتذار تذكير للذنب)):

وطواط:

عذر يك بار خواه از گنهی - كز دو بار است نقص جاه تو را

به سر عذر باز رفتن تو - تازه کردن بود گناه تو را

عبدالوهاب:

ان من اساء فلا باس بالاعتذار مره، فان اعاده كان مذكرا لاساءته، فيكون كان سيئته ثانيا. ص ۳۱.

و در شرح کلمه پنجاه و پنجم:

تتكلم على المنى، فانها بضائع النوكى :

وطواط:



لا تعتمد على الهوى، ولا تتكل على المنى، فليس كل ما يهواه الانسان يملكه، و

لاکل ما یتمناه یدرکه، و اعلم ان الاعتماد علی الهوی و الاتکال علی المنی من شیم الحمقی و خصال النوکی.

عبدالوهاب:

لا- تعتمد علی امنیتک من الهوی، فانه لیس کل ما یهواه الانسان یملکه و لا کل ما یتمناه یدرکه، و ان الاعتماد علی الهوی و الاتکال علی المنی من شیم الحمقی و خصال النوکی. ص ۴۷

و این هر دو به بیته از متنبی نظر داشته اند که عبدالوهاب آن را در ذیل شرح خود آورده و آن بیت این است:

ما کل ما یتمنی المرء یدرکه - تجری الریاح بمالا تشتهی السفن - دیوان ابی الطیب متنبی، بشرح ابی البقاء العکبری، تصحیح مصطفی السقاو... چاپ بیروت، الجزء الرابع، ص ۲۳۶.

شرح عبدالوهاب از شرح ابن میثم بسیار کوتاهتر است و مقدمه و موخره ای ندارد، و شارح در هشت مورد ابیات و قطعاتی از گلستان سعدی را با کلام امام (ع) سنجیده است که ما در جای خود به بعضی از آن ها اشاره کرده ایم. - دو شرح ابن میثم و عبدالوهاب به زبان عربی نوشته شده و همراه مطلوب کل طالب به همت مرحوم محدث ارموی به چاپ رسیده اند.

۳ - مولی مصطفی بن محمد معروف به خواجهگی زاده (م: ۹۹۸): بنا به نقل کشف الظنون صد کلمه امام (ع) را به ترکی ترجمه و شرح کرده است. - کشف الظنون، چاپ استانبول، ج ۱ / ۱۰۷۷

## **ب: تصنیف کتاب**

۱ - محمد بن غازی ملطیوی (منسوب به شهر ملطیه، یا ملاطیه، واقع در شمال حلب):

این ادیب دشوارنویس از جمله فاضلان و منشیان قرن ششم و هفتم هجری است که در دربار سلاجقه آسیای صغیر شغل منشیگری و وزارت داشت. وی ابتدا کتاب مرزبان نامه اسپهبد مرزبان بن

رستم بن شروین را - که به زبان طبری بود - با نام ((روضه العقول)) به فارسی درآورد و آن گاه به دستور عزالدین کیکاوس اول ((برید السعاده)) را به پیروی از کار رشید و طواط و به مدت یک سال (۶۰۹ - ۶۱۰) تصنیف کرد.

برید السعاده ((حاوی شرح کلماتی است رسیده از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در چهل حدیث، و چهل کلمه از خلفا تا سخنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - و بیست لطیفه از مقالات حکما و بیست مثل مولف برید السعاده ده کلمه امام (ع) را از صد کلمه مطلوب کل طالب انتخاب کرده است. از امثال عرب. روی هم رفته این کتاب مجموعه ای است در حکمت عملی از اخلاق و سیاست و سلوک سلطنت)). - مقدمه مصحح برید السعاده، صفحه ب.

محمد بن غازی ((چون این کتاب بدیع را بدین الفاظ رفیع به توفیق باری - عز و علا - تصنیف کرد)) امیدوار بود که ((شاه مطالعه آن را مدد دولت و عدت سعادت فرماید گردانید (= خواهد کرد) از آنک همگنان دانند که خواجه امام عبادی - رحمه الله - اربعینی ساخته است و شرح آن اخبار - ظاهرا مراد قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر عبادی (م: ۵۴۷) صاحب آثاری مانند (التصفیه فی احوال المتصوفه)) و جز آن است. به قدر امکان خود تمهید فرموده، و همچنان رشید و طواط - رضی الله عنه - کلمات صحابه را - رضوان الله علیهم - با کمال فضل خود شرحی پرداخته، ارباب الباب که آن تصانیف ایشان را مطالعه کنند و این قدم صدق باید بیضا بینند انصاف

دهند که:

لایقاس الشوک بالرطب و لالعود بالحطب. - خار خشک با رطب، و عود با هیزم قابل مقایسه نیست.

(برید السعاده، ص ۶)

اما خردمندان - ارباب الباب - که اعتدال زبان و زبان فارسی را می شناسند، با این که محمد بن غازی ملطیوی را از زمره مترسلان و ادیبان استاد می شمارند، انصاف می دهند که افراط بیش از حد در استعمال الفاظ دشوار و مهجور نشانه ای از روشنی و نور در ((ید بیضا))ی او نگذاشته است.

و اینک نمونه ای از بریدالسعاده:

کلمه اول: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا.

معنی کلمه آن است که اگر در این حال جمله حوایل را از پیش برگیرند و درین وقت همه حواجز را دور گردانند در یقین که اکنون با این عوارض (مرا) حاصل است هیچ نیفزاید.

یعنی که به واسطه صفای ضمیر و ذریعت آینه خاطر چنان بر حقایق مکونات و دقایق جمله موجودات اطلاع یافته ام که (در) حواس ظاهر و قوای باطن طالع آن مصور گردد، از آنک نفس من در درگاه ازل از عنایت قدسی نه چنان تصقیل یافته است که درین منزل از حلول نوازل صدا پذیرد. چه از آن وقت که

یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یکسبون در خاطر- قرآن کریم، سوره نور، آیه ۲۴ (...یعملون) من مرکوز شد، اعضای من در عبودیت باری - عز و علا - به جز صفای طویت و خلوص نیت از من ندیده اند، بدین سبب از طوارق حشر و بوائق نشر ایمن شده ام.

شاه نیز باید که چون ایزد - تعالی - او را خاطر وقاد و ضمیر نقاد داده است بر عجز ملک و بجر دولت چنان واقف باشد که

هر چه منہیان اخبار و مخبران احوال از متجددات اطراف و حوادث اکناف بر رای عالم آرای او عرض دهند از قوت حدس و یقظت نفس بر آن، پیش از اعلام ایشان، عثوریافته باشد و از تقریر تدبیر آن پرداخته، و چون از سر رای صایب و فکر ثاقب، آن ثلمه را مرمت فرموده باشد و سد انخرام فساد و رد طعن حساد کرده، نظام ملک متضاعف گردد و دوام حضرت مترادف شود و اساس جلال از التباس اراذل محروس ماند، و اعادی به امید ایادی مطاوع و متابع شوند و دهر مخالف، محالف و زمانه جافی، وافی شود.

و پس از این به همین شیوه در پیچ و تاب زنجیره ای از الفاظ، داستانی از خوارزمشاه می آورد و شرح کلمه امام (ع) را - از زبان خوارزمشاه - با این قطعه به پایان می برد:

پرده را گر ز پیش بردارند - مر مرا در یقین نیفزاید

زانک امروز کار فردا را - آن چنان دیده ام که می باید

بریدالسعادة / ۲۳۹ - ۲۴۲

۲ - ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی: او ظاهرا در اواخر قرن ششم و اوائل هفتم می زیست، و چون می دید که ((قربت و منادمت مجلس پادشاهان و بزرگان مرد خرد به سخن خوب باید (ظ: یابد)) و ((قاعدہ الفت میان خردمندان به گفتار لطیف استوار گردد و نهاد مردم بر آن است که چون سخن حکمت به نظم و نثر بشنود حالی جان او بیاساید، و چون معنی آن به خاطر پیوندد و کار بندد نام خردمندی بر وی افتد)) سخنانی از بزرگان و حکما گرد آورد و ((به امثال امیرالمومنین - علیه السلام - و به نظم فردوسی)) بیاراست

و آن را ((خردنمای جان افروز)) نامید. - رک: خردنمای جان افروز / ۱.

در این کتاب صد سخن از حکیمان و فرزنانگان و صد کلمه از کلمات امام (ع) و اشعاری از حکیم طوس برابر هم نهاده شده است، و هر چند در جایی از آن به مطلوب کل طالب اشاره ای نرفته اما از آن جا که این کتاب نیز شامل صد کلمه از سخنان امام (ع) و نظیر و شرح گونه ای در باب هر کلمه است، می توان احتمال داد که نویسنده به نوعی به مطلوب کل طالب نظر داشته است. کهنترین دستنوشته ای که ما از خردنمای جان افروز در اختیار داریم در سال ۷۲۹ هجری کتابت شده است.

و اینک نمونه ای از آن (خردنمای جان افروز / ۳۲):

در ستایش هنر:

برزجمهر گفته است: هنر آن است که بندگان را بر آزادگان فزونی دهد و درویشان را بر توانگران فضیلت نهد و وضع را از شریف بگذراند و ذلیل را بر عزیز مقدم دارد و فرودستان را عز مجلس شاه پدید آورد.

قال علی - علیه السلام -

الشرف بالعلم و الادب لا بالاصل و النسب : - کلمه ۷۹ از مطلوب کل طالب.

شرف به دانش و ادب است نه به اصل و نسب.

چو پرسند پرسندگان از هنر - نشاید که پاسخ دهیم از گهر

همان پرهنر مردم پیشه کار - نباشد به چشم خردمند خوار

کرا جفت گردد هنر با خرد - شود مهتر و از هنر برخوردار - خردنمای جان افروز، با تصحیح نگارنده این سطور در سال ۱۳۶۸، و به وسیله موسسه نشر فرهنگی رجا چاپ شده است.

**ج: ترجمه شعر و طواط به ترکی**

در حاشیه یکی از دستنوشته های مطلوب کل طالب، (موجود در کتابخانه ایاصوفیه با

تاریخ کتابت (۷۳۱) با قلم دیگری ترجمه ترکی منظومی از شعر رشید و طواط آمده است. متأسفانه این نسخه هیچگونه اطلاعی از نام مترجم شاعر و تاریخ زندگی او به دست نمی دهد، و ما در جای دیگر نیز چیزی درباره او نیافته ایم. مگر این که بگوییم احتمالاً اشعار ترکی آن از همان ((خواجگی زاده)) است که پیش از این نام او را در جمله شارحان صد کلمه آوردیم.

نمونه ای از این ترجمه:

### مطلوب کل طالب (کلمه اول)

حال خلد و جحیم دانستم - بیقین آن چنان که می باید

گر حجاب از میانه بردارند - آن یقین ذره ای نیفزاید

ترجمه ترکی آن:

سکزاو چماق و یدی طامونک احوال بتن - شيله کم کوکلم گوز گورددم و بلدم عیان کم اگر بر تن حجابی کیده ناگه  
اورتدن - اول یقین او لمایه هرگز ارتوغ اکسک بی گمان

### مطلوب کل طالب (کلمه صدم):

#### اشاره

مرد احمق که سخن گفتن - دل خود تابع زبان دارد

هرچه باید بگوید و آن گاه - دل بر آن قول گفته بگمارد

ترجمه آن به ترکی:

ابلهک کوکلی همیشه چون دلی اردنده در - سویلمک استر سوزه اندیشه سوز آغزن آچار

هرنه کم اغزینه کلورسه دلندن دوکلور - پس پشیمان اوتورور خیرینی شرنندن بچار

### د: به نظم آوردن احادیث نبوی و کلمات دیگر امام (ع)

شاعران بسیاری پس از رشید و طواط مضمون احادیثی از پیامبر اکرم (ص) و کلماتی از امام (ع) را به نامهای: صد کلمه، نثر اللالی و جز آن به نظم آورده اند:

۱ - شاعری، احتمالاً در قرن ششم، وصیت امام به فرزندش حسین (ع) را - رک: تحف العقول، ابن شعبه حرانی، با ترجمه احمد جنتی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷ / ۱۳۶ در نود و دو بند و هر بندی را در یک بیت به نظم آورده است.

نمونه ای از آن:

فقال: ((یا بنی اوصیک ب... - کلمه الحق فی الرضا و الغضب

راست گوی ای نگار مردم چشم - در نسیم رضا و آتش خشم ((و القصد فی الغنی و الفقر))

گر توانگر بوی و گر درویش - نه کم از کم ده و نه بیش از بیش - نسخه عکسی، به شماره ۷۰۶۲ کتابخانه مرکزی تهران، به خط ابن الساجی، سال ۷۲۹، ورق اول

۲ - ابن الساجی: ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد النخجوانی معروف به ابن الساجی ((دره المعالی فی ترجمه اللثالی)) را در ترجمه نثر اللثالی ساخته و به صاحب اعظم شرف الدین علی - که در آن ایام به اصفهان آمده بوده - تقدیم کرده است. دره المعالی ابن الساجی حاوی دویست و شصت و سه کلمه از کلمات امام (ع) است که هر کلمه آن در یک بیت



ترجمه شده است و با مقدمه ای که در توحید و مدح پیامبر (ص) و علی (ع) و سبب ترجمه نثر اللثالی دارد و نیز دو بیتی که در تاریخ ترجمه آورده است، جمعا ۲۹۸ بیت است.

ابن الساجی خود دره المعالی را در سال ۷۲۹ در اصفهان نوشته است (نسخه عکسی، شماره ۷۰۶۲، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

و اینک نمونه ای از آن:

حموضات الطعام خیر من حموضات الکلام

به ساغر زهر نوشیدن به ناکام - به از الفاظ زهر آلود دشنام ورق ۱۱

((ذلاقه اللسان راس المال))

فصاحت در زبان مرد عاقل - بود سرمایه پیوسته حاصل ورق ۱۴

((شیک ناعیک))

خبر گوید ترا از مرگ، پیری - که کار مرگ را آسان نگیری وزن ۲۱

۳ - درویش اشرف مراغی (م: ۸۶۴) همان نثر اللثالی را که در اینجا شامل بیش از دویست و نود کلمه امام (ع) است به نظم فارسی سروده است. درویش اشرف مضمون هر کلمه را در دو بیت و در قالب مثنوی آورده و در آغاز و پایان ابیاتی در ستایش خدا، سبب نظم کتاب و خاتمه ترجمه افزوده است. نثر اللثالی درویش اشرف نیز مانند دره المعالی ابن الساجی با ((ایمان المرء يعرف بايمانه)) آغاز می شود و با ((يسعد الرجل بمساعدته السعيد)) پایان می پذیرد.

نمونه ای از شعر درویش اشرف:

فخر المرء بفضله اولی من فخره باصله

فخر مردان به اصل چندان نیست - به هنر فخر اگر بود اولی است

کی شنیدی که اندرین پایاب - به شناه پدر گذشت از آب؟

ورق ۳۱

((لیس الشیب من العمر))

دولتی بهتر از جوانی نیست - روز پیری ز زندگانی نیست

رو غنیمت شمر جوانی را - نقد این است زندگانی را

ورق ۳۵

۴ - نظام الدین محمود بن حسن الحسنی، ملقب

به داعی الی الله و مشهور به شاه داعی شیرازی (م: حدود ۸۷۰)، در سال ۸۶۸ ترجمه چهل سخن منسوب به امام (ع) را به نظم آورده و آن را ((ترجمه الاخبار العلویه)) نامیده است.

نمونه ای از ترجمه منظوم شاه داعی:

الخیر الاول: خیر المواهب العقل. بیت:

از همه بخششی که داد خدای - عقل بهتر که آدمی دارد

پس بود به که در همه چیزی - کار خود را به عقل بگذارد

الخیر العشرون: نعم الزاد حسن العمل. بیت:

نیک زادی است در ره عقبی - هرکسی را که هست حسن عمل ترک غفلت کن و به خیر گرای - بگذار ای عزیز طول امل

شازده رساله از شاه داعی / ۴۶، ۴۹

۵ - نورالدین عبدالرحمن جامی، شاعر و صوفی معروف (۸۱۷ - ۸۹۸) در سال ۸۸۶ مضمون چهل حدیث از احادیث نبوی را به نظم آورده که به نام ((اربعین)) یا ((چهل حدیث)) معروف است.

نمونه ای از اثر جامی:

((السعید من وعظ بغیره)) - این سخن در متن حاضر - کلمه شصت و پنجم - به علی (ع) منسوب شده است.

نیک بخت آن کسی که می نبرد - رشک بر نیک بختی دگران سختی روزگار نادیده - پند گیرد ز سختی دگران ((الغنی

الیاس مما فی ایدی الناس))

گر دلت را توانگری باید - که توانگر دلی نکوهنری است

بازکش دست همت از چیزی - که به دست تصرف دگری است - اربعین جامی، با مقدمه و تصحیح و استخراج احادیث

کاظم مدیرشانه چی، انتشارات آستان قدس رضوی / ۲۶

۶ - عادل بن علی شیرازی ((صد کلمه)) را در صد بیت فارسی به نظم آورده است، و نیز ((نثر اللئالی)) را - که در اثر او

حاوی

دویست و پنجاه و هشت کلمه است - به نام ((نظم اللئالی فی ترجمه نثر اللئالی)) در سال نهصد هجری و در دویست و شصت بیت سروده است.

ترجمه منظوم عادل بن علی با این بیت آغاز می شود:

بهترین هر کلام ای نور چشم مردمان - هست نام خالق بسیار بخش مهربان اینک نمونه دیگری از شعر او:

کلمه سوم: ((الناس بزمانهم شبه منهم بآبائهم))

سر بسر خلق جهان مانند دورند ای پسر - نیستند از صد یکی مانده جد و پدر

کلمه نودم: ((من لان عوده کثفت اغصانه)).

هر که نرم است ای دل اندر دست او چوب ادب - زیر دستانش برآیند ابله و خواری طلب برای این که درجه توجه عادل را به مطلوبت کل طالب بدانیم کافی است که ترجمه همین کلمه (کلمه نودم) را - که برخلاف رای اکثر شارحان است - در هر دو با یکدیگر مقایسه کنیم.

۷ - یکی مکتبی (ظاهرا مکتبی خراسانی و زنده در قرن نهم) مضمون شصت کلمه از نثر اللئالی را به نظم آورده و پس از ترجمه حدیث با تمثیلی دلکش آن را شرح کرده است. ترجمه و شرح مکتبی ((کلمات علیه)) نام دارد و هزار و پانصد بیت است.

کلمات علیه مکتبی چنین آغاز می شود:

((جل من لا یموت))

آن کسی که بزرگ دان که اجل - نتواند بدو رساند خلل آن که مردم بزرگ خوانندش - گرنمیرد بزرگ دانندش چه بزرگی در آن حقیر بود - که به دست اجل اسیر بود؟

آن کسی را بزرگ دان پیوست - که زبردست او نباشد دست آن که زو کوتاه است دست اجل - نیست الا خدای عز و جل

فی تمثیل چون که فرعون

غرقه شد در نیل - دستگیرش نه غیر عزرائیل گفت با عارفی که: ((در تابم - دست گیر از میان غرقابم))

عارف انداخت بر سرش سنگی - که ((ای ز نامت زمانه را ننگی با ضعیفی و بینوایی، تو - می کنی دعوی خدایی، تو!

هر که را مرگ در قفا باشد - نتوان گفت کو خدا باشد))

۸- اسدی (قرن نهم و دهم) شاعری که نام و تاریخ حیاتش بر ما ناشناخته است، بیست و نه کلمه از کلمات امام (ع) را به ترتیب حروف تهجی تنظیم کرده و مضمون هر کلمه را در دو بیت همانند و طواط به نظم آورده است.

اسدی سخن خود را چنین آغاز می کند:

بهترین سخن زمن بشنو - هست نام خدای عز و جل زان که بی نام او نخواهد شد - مشکل کارت ای برادر حل اثر او با قطعه ای در مناجات و توبه پایان می پذیرد.

نمونه ای از اسدی: ((شرف المرء فی الادب لا فی النسب))

شرف مرد یا بزرگی او - تو گمان میبری که در نسب است

این تصور خطاست زانکه شرف - مرد را در حمایت ادب است (۴۱۰ - ۴۱۶ مجموعه خطی)

۹- ندیمی (قرن نهم و دهم)، این شاعر نیز نثر اللثالی را به دستور مسیب خان وزیر (؟) به نظم کشیده است. او در آغاز، مقدمه ای در توحید و نعت پیامبر (ص) آورده و با اشاره ای به خلفای چهارگانه به ستایش سلطان - باسط عدل و ناشر احسان، شه بدیع الزمان بهادرخان - پرداخته است.

نثر اللثالی (نثر الدر) ندیمی چنین آغاز می شود:

((ایمان المرء بایمانه))

ایمان مرد شناخته می شود به سوگند او.

هر که شد راست قول و ایمان دار - به خدا راست می خورد سوگند

مرد را هر

طریق کایمان است - هم ز سوگندهای او دانند

((استراحه النفس فی الیاس))

آرمیدن نفس در ناامیدی است.

ای که بستی به مردمان امید - می کشی خواری از قباحت نفس بگسل امید تا بیاسایی - چون به نو میدی است راحت نفس  
ص ۲۳۷ - ۳۰۴ مجموعه خطی ۱۰ - در حاشیه صفحات (۳۴۱ - ۳۵۸) مجموعه خطی شماره ۲۳۹۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه  
تهران، که ما شعر اسدی و ندیمی را از آن نقل کرده ایم ترجمه منظوم دیگری از صد کلمه امام (ع) (جز صد کلمه جاحظ) -  
اربعین جامی نیز در این مجموعه آمده است. هست که سراینده آن مضمون هر کلمه ای را در یک رباعی سروده و سخن خود  
را چنین شروع کرده است:

آن را که دل از معرفت آگاه بود - در پرده لی مع اللهش راه بود

چون در نگرد ز روی معنی داند - کاینها ز کلام حضرت شاه بود

اولین کلمه منسوب به امام (ع) در این رساله

الشرف عند الله بحسن الاعمال لا بحسن الاقوال است و کلمه ((استراحه النفس فی الیاس)) در آن چنین ترجمه شده است:

ای دل ز خدای خود طلب مرهم ریش - بی منت بیش و کم زوی جو کم و بیش هر کس که شد از خلق بکلی نو مید - آسوده  
شد از محنت بیگانه و خویش اینها نمونه و گزیده ای از مجموعه آثاری بود که پس از رشید و طواط و به تقلید از کار او به  
وجود آمده است، در کتابهایی مانند: الذریعه، مصادر نهج البلاغه و اسانیدها، کتابنامه نهج البلاغه، فرمان مالک اشتر و غیر آن  
ها به دو کتاب اخیر از انتشارات بنیاد نهج البلاغه است. نام کتابها و

رساله های دیگری می توان رسید که ادامه این کار را به دست افراد گوناگون تا امروز نشان می دهد. بی تردید ج

## سخنان علی (ع) در متون فارسی

به کار بردن سخن فرزندگان و بزرگان در میان گفته خود، امری است که ظاهراً؛ اُع با نخستین روزهای پیدایش زبان فاصله چندانی ندارد. گوینده، یا نویسنده، غالباً بر آن است که با این کار سخن خود را بیاراید و اندیشه خود را تاکید کند، اما وقتی بدین شیوه گفته مقبول و دلنشینی را به ذهن مخاطب می سپارد، دانسته یا ندانسته، بخشی از فرهنگ بشری را حفظ می کند و آیندگان را وامدار خود می دارد، و بدیهی است که این بهره گیری از گفته دیگران، - تضمین -، اگر با لطف و ظرافتی نیز همراه گردد خود به سخن اهل ادب آوردن مصراع یا بیتی از دیگران در شعر خود را ((تضمین)) گفته اند. گوینده، یا نویسنده، زیبایی دیگری خواهد بخشید.

در قرنهای نخستین هجری، زمانی که زبان فارسی با روحی تازه حیات خود را در قالب کتابها آغاز کرد، از سرچشمه های نخستین فرهنگ اسلامی - قرآن کریم، سخنان پیامبر (ص) و یاران او - نیرو می گرفت و یکی از عوامل غنا و کمال روز افزون آن، بهره مندی از این سرمایه فیاض بود. از این روی در میان آثاری که از آن سالها، بخصوص از قرن چهارم به بعد، باقی است کمتر کتاب ارجمندی می توان یافت که از این برکات بی بهره باشد.

اما در میان سخنانی که مولفان فارسی نویس از بزرگان اصحاب و صاحبان اندیشه صدر اسلام، در ضمن نوشته های خود، آورده اند، آن چه به امیر مومنان علی (ع) منسوب است برجستگی خاصی دارد، چنان که اگر روزی

مجموعه ای از آن فراهم آید بی گمان رساله ای دل انگیز خواهد شد.

ذکر نمونه ای از این ((تضمین))ها گفته ما را روشنی خواهد بخشید:

در منابع متعددی آمده است که علی (ع) فرمود:

یا حمراء و یا بیضاء احمری و ابیضی و غری غیری. - عیون الاخبار ۱/۱۱۵، اللمع ۱۳۱/، و نیز رک: عقد الفرید ۴/۱۱۳، مروج الذهب ۲/۳۷۱، نهج البلاغه حکمت ۷

از جمله متون تاریخی فارسی در تاریخ بلعمی (تالیف سالهای ۳۵۲ -- این کتاب ترجمه ای است از تاریخ طبری با منقولات فراوانی از کتب دیگر، تالیف ابوعلی محمد بلعمی (م: ۳۶۳) وزیر معروف امیر منصور سامانی. رک: تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا ج ۱/۶۱۸. ۳۶۳) آمده است:

از امیرالمومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - خبر است که: او به بیت المال اندر شد، خواسته دید بسیار... پس یک مشت دینار بر گرفت و یک مشت درم، و باز جای افکند و گفت:

یا حمراء و یا بیضاء! احمری و ابیضی و غری غیری. گفت ((یا سرخ و یا سپید، جز مرا بفریب)).

تاریخ بلعمی ج ۲/۸۰۴

این سخن را چند تن از مولفان آورده اند: از جمله:

علی بن عثمان هجویری (م: حدود ۴۶۵):

و آنان که گویند زر و کلوخ به نزدیک وی یکسان شده است، این همه علامات سکر باشد و نادرستی دیدار، و این را بس شرفی نباشد. شرف مر آن درست بین و راست دان را باشد که زر نزدیک وی زر بود و کلوخ کلوخ، اما به آفت آن بینا بود تا گوید: ((یا صفراء و یا بیضاء، غری غیری)). یا زر زرد روی و یا سیم سفید کار، به جز مرا فریبید، که من



به شما مغرور نگردم، از آن چه من آفت شما دیده ام.

کشف المحجوب / ۲۸۸

ابوالفضل رشید الدین میبدی (زنده در نیمه اول قرن ششم):

امیرالمومنین علی (ع) دیناری بر دست نهاد گفت:

یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابیضی و غری غیری ای دنیا و ای نعیم دنیا، رو که تو عروسی آراسته ای و به انگشت عروسان پنجه شیران نتوان شکست. شو دیگری را فریب ده، که پسر بوطالب سر آن ندارد که در دام غرور تو آید.

کشف الاسرار (تالیف، ۵۲۰) ج ۵/۴۵۳

سعد الدین وراوینی (نیمه اول قرن هفتم):

خنک کسی که مرغ اندیشه او بیضه طمع - و اگر چه زرین یا سیمین بود - نهد و نقش سپیدی و زردی آن بیضه بر بیاض دیده و سواد دل نزند، و - متن (مرزبان نامه، به تصحیح محمد روشن): زنده (!) رک: مرزبان نامه به تصحیح علامه قزوینی، ۱۳۳۷ / ۲۰۵. چون از پرده فریب روی بنماید آستین بر روی گیرد،

یا بیضاء ابیضی و یا صفراء اصفری غری غیری.

مرزبان نامه وراوینی / ۳۹۸

عظاملک جوینی (م: ۶۸۱):

به وقتی که در پای لمسر بودم بر هوس مطالعه کتابخانه که صیت آن در - یکی از قلاع اسماعیلیه که آن را کیا بزرگ امید، جانشین حسن صباح، در رودبار الموت ساخته بود. اقطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را تزییع نتوان کرد. پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا به مطالعه آن رفتم و آن چه یافتم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال ((یخرج الحی من المیت)) - قرآن کریم، انعام، ۹۵. بیرون آوردم و آلات رصد که... موجود بود برگرفتم... و هر چند خزاین موفور بود و

اجناس ذهبیات و فضیات نامحصور، اما ((یا صفراء اصفری و یا بیضاء ایضی)) بر آن خواندم و آستین به کرم بر آن افشاندم.

جهانگشای جوینی (تالیف: ۶۵۸) ج ۳/۲۷۰

اما نهج البلاغه: می دانیم که سید شریف رضی نهج البلاغه را در حدود سال چهارصد و یک هجری از گزیده خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار امیرمومنان (ع) فراهم آورد. این کتاب شریف البته آن مایه قدر و اهمیت داشت که از همان آغاز تدوین توجه و اقبال آشنایان به ادب عرب را به خود برانگیزد، چه وقتی اجزاء پراکنده آن در میان سخن شناسان دست به دست می گشت و خواطر زایا را پربار می کرد، اهتمام اهل فضل بدان مجموعه، - رک: مروج الذهب ج ۲ / ۴۱۹ - قال عبدالحمید بن یحیی: ((حفظت سبعین خطبه من خطب الاصلع. ففاضت ثم فاضت)) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ / ۲۴. در حقیقت سیراب کردن طبایع عطشناکی بود که در طلب چشمه ای شیرین می سوختند، شرحهایی که فاضلان عرب، تنها تا قرن هشتم، بر آن کتاب شریف نوشته اند و بعضی از آن ها موجود و معروف است این معنی را به خوبی نشان می دهد. در آن سالها، هر چند در قلمرو زبان فارسی و در عالم نویسندگان رسمی، نسبت به این گنجینه گرانقدر نوعی بی خبری و بی اعتنایی بود، اما چنان نبود که این تغافل هر نظری را فرو بندد، چنان که با همه آن پرهیز و گریز، تاثیر مستقیم آن در بعضی از متون فارسی آشکار است. اشاره به چندی از این آثار بی تردید لطف و فایده ای تمام دارد:

۱ - شرح شطیحات: این کتاب، چنان که از اسمش نیز پیداست،

در شرح سخنان رمزی بعضی از عارفان نوشته شده است و مولف آن روزبهان بقلی فسایی از مشایخ معروف قرن ششم (م: ۶۰۶) است.

در شرح شطحیات آمده است (ص ۷۱):

فی شطح المرتضی، رضی الله عنه اما شطحیات مرتضی پیشتر آمد زیرا که در فصاحت پیشتر آمد. نینی که در غلیان سکر شقشقه انبساطی چون در حلق جاننش مرتفع گشتی ناساکن شدی، همه شطح گفتی. ندیدی که چه گفت در صحو بعد از سکر که:

هیئات، یا ابن عباس، تلک شقشقه هدرت ثم استقرت. چون در بحر- شرح شطحیات (ص ۷): الشقشقه (!)، رک: نهج البلاغه، خطبه ۳. - اشاره روزبهان به این بخش از سخنان امام نشان میدهد که در قرن ششم، خطبه شقشقیه در میان اهل فضل مشهور بوده است. قدم غوطه خوردی، از اصداف جان لثالی شطح برانداختی، گفتی: من در شبتهی نه ام، حق را دیدم و در حق شک نکردم که می بینم. چون می دیدم بعد از آن در غیم اعتراض نفس نیفتادم. اگر بینم به چشم سر، چنانش غیم: مه، ابر بینم که به چشم دل،

ما شککت فی الحق منذ رایته. و لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا. - برای آگاهی از احوال و آثار روزبهان رک: مقدمه دکتر محمد معین بر عبهر العاشقین (به تصحیح هنری کرین و محمد معین، چاپ افسس، منوچهری، ۱۳۶۰)

۲ - دستور الوزاره: نویسنده این کتاب، که پیشرو کتبی مانند دستور الوزرای خواندمیر (تالیف: ۹۱۴) و دستور الوزرای استرآبادی (تالیف: حدود ۱۰۶۰) است، محمود بن محمد اصفهانی (م: ۶۱۲) دانسته شده است. اگر این تاریخ - ۶۱۲ - برای درگذشت مولف و سال ۵۹۵ برای تالیف رک: دستور الوزاره،

با تصحیح و تعلیق دکتر رضا انزابی نژاد، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، مقدمه مصحح. کتاب صحیح باشد، باید گفت، تا آن جا که ما می دانیم، دستورالوزاره نخستین کتابی است در زبان فارسی که بصراحت ((نهج البلاغه)) را مجموعه ای از سخنان علی (ع) معرفی کرده است. - رک: همان / ۷۸ بد نیست بگوییم که از میان شاعران ایرانی هم نخستین کسی که در شعر خود به نهج البلاغه اشاره کرده است اوحدی مراغه ای (م: ۷۳۸) است. اوحدی در ضمن قصیده ای می گوید (دیوان / ۳۷):

رای تو دشمن مال را - رویت مبارک فال را

نهج تو اهل حال را - کرد از بلاغت یا

دستورالوزاره چنین آغاز می شود

حمد و ثنا دارای جهان و دانای آشکار و نهان را، پادشاهی که عقل دوراندیش از ادراک کنه جلالش عاجز است. لا یدرکه غوص الفطن... و- برگرفته از نهج البلاغه، خطبه اول ((الحمد لله...الذی لایدرکه بعدالهمم و لا یناله غوص الفطن)) درود بر صاحب منشور اتیناک...دلاوری که مبارزان قلب مجاهدت به اتیناک: از آیه ۸۷ سوره حجر یا ۹۹ سوره طه، و مراد از ((صاحب منشور اتیناک)) پیغمبر اسلام(ص) است. جاننداری نصرتش پناه گرفتند کنا اذا احمر الباس، زبان آوری که...- جاننداری: محافظت، نگهبانی - نهج البلاغه: ((و کان رسول الله - ص - اذا احمر الباس))...نامه شماره ۹ - دستورالوزاره / ۱۷ و ۱۸ (با استفاده از تعلیقات مصحح)

و به نهج البلاغه چنین اشاره می کند: امیرالمومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - امام مرتضی ولی حضرت خدا...به فیض سماحت بنان و سجات بیان این مرتبت از حضرت نبوت یافته که ((اجود الناس بنانا و افصح الناس بیانا)) و

دررزواهر و غرر جواهر او که در نهج البلاغه منتظم است... کمال این معنی را (گواه است). دستورالوزاره / ۷۸

۳ - تاریخ جهانگشا: این کتاب نوشته عطاملک جوینی (م: ۶۸۱) و یکی از مهمترین منابع تاریخ مغول و از نمونه های استوار نثر مصنوع است.

در تاریخ جهانگشا (ج ۳ / ۱۲۲) - در وصف قلعه میمون دز - آمده است:

آن قلعه ای بود که هنگام استیلا و استعلای کار آن طایفه... علاء الدین... به کفات و ارکان اشارت کرده بود تا مدت دوازده سال قلاقل و تلالل آن جبال را مطالعه می کردند تا آن کوه سرافراز را... اختیار کردند و بر قله آن... قلعه میمون دز آغاز نهادند... و در آن موضع از افراط سرما حیوان را از ابتدای خریف تا میان بهار امکان آرام و مکان مقام میسر نه. و بدین سبب در خیال آنک جبال آن را که... از غایت رفعت آن مکان علی سخن علی

ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر بر خود می بست، ابنای آدم چگونه نهج البلاغه، خطبه ۳ (شششقیه) بدان تعدی یابند و به محاصره آن تصدی نمایند.

از ذکر شواهد دیگر برای پرهیز از طول سخن چشم می پوشیم. اکنون جای آن است که ببینیم مطلوب کل طالب، به عنوان مجموعه ای از سخنان منسوب به علی (ع) چه تاثیری در آثار پس از خود داشته است.

### **مطلوب کل طالب، کتاب درسی**

البته به قطع و یقین نمیتوان گفت که در ادوار گذشته، مانند قرنهای ششم و هفتم و... در مراکز آموزشی و فرهنگی ایران، تعلیمات مبتدیان و نوجوانان با چه کتاب یا کتابهایی آغاز می شد. اما گستره این مجهول چنان نیست که پژوهشگر تاریخ فرهنگ و تعلیم و تربیت نتواند به حدس و

نظر بالنسبه قابل اعتمادی دست یابد، چرا که قراین و امارات گونه گونی هست که وی را به جانب مقصود دلالت کند. به عنوان نمونه توجه به اقبال بسیاری از ایرانیان به آیین مقدس اسلام و پذیرش صمیمانه آن، همانند آثار بازمانده از دانش آموختگان قوم، تاکید می کند که در اکثر حوزه های آموزشی، قرآن کریم، و سپس کتابهای وابسته بدان در درجه اول اهمیت و تقدم بوده اند. ((محاسن اخبار و اشعار)) مشتمل بر آداب شریف را هم که بعضی در- تهذیب الاخلاق ابوعلی مسکویه / ۷۰، اخلاق ناصری / ۲۲۳. تعلیم نوآموزان توصیه می کرده اند، بی گمان چنان نبوده است که از این اهمیت و تقدم بکاهد. رسائلی مانند نصاب الصبیان ابونصر فراهی (م: ۶۴۰)، ((شافیه)) و ((کافیه)) ابن حاجب (م: ۶۴۶) و ((الفیه)) ابن مالک (م: ۶۷۲) را هم که قرنهای کتب درسی بوده اند، باید دنباله طبیعی کتبی به شمار آورد و در درجه نخست برای کسب مهارت در زبان و لغت عربی و ورود به تحصیل علوم قرآنی تدریس می شده اند.

برای آن که احتمال ((درسی)) بودن کتاب یا رساله ای پذیرفتنی باشد، دست کم باید:

موضوع و محتوای آن با فرهنگ جامعه ایرانی آن روز سازگار و همسوی باشد، و پیداست که آن چه در سایه قرآن کریم و تعلیمات آن برآمده باشد از این نوع است، دیگر آن که از آن کتاب یا رساله در آموخته های مولفان، که به ضرورت در آثارشان منعکس است، نشانه ای هرچند کمرنگ یافته شود، مانند آن چه از کیمیای سعادت غزالی در گلستان سعدی می توان یافت.

بدیهی است که وجود دستنوشته های متعدد در حوزه های مختلف جغرافیایی نیز این احتمال را به درجاتی

تایید می کند.

اما آن چه درباره مطلوب کل طالب می دانیم این احتمال را به یقین نزدیک می کند:

مطلوب کل طالب مجموعه ای از سخنان منسوب به علی (ع) است، یعنی محاسن اخباری که به گفته جاحظ، ادیب سخن شناس عرب، بعضی از آن ها با ((البیان و التیین)) برابر است، شرح دلنشین تازی و فارسی و - رک: البیان و التیین ج ۱ / ۸۳ (سخن جاحظ درباره قیمة کل امرء مایحسنة) شعر ساده و روشن رشید و طواط، یکی از ادیبان قرن ششم، نیز بر مطلوبیت این رساله می افزاید، تاثیر آن را هم در بسیاری از کتب قرون بعد می توان دید. چنان که بسیاری نسخه های خطی از آن، بخصوص نسخه هایی که شامل سخن امام (ع) و شعر و طواط است، هم نشان می دهد که روزگاری ((در مکتب خانه ها درس داده می شده است)) - رک: سبک شناسی، ملک الشعراء بهار، ج ۲ / ۴۰۰

اینک بعضی از متونی که گوشه هایی از این تاثیر را در خود دارند:

۱ - بختیارنامه: این کتاب تحریری است آراسته و مصنوع از بختیارنامه، که آن را از داستانهای مشهور پیش از اسلام دانسته اند، و گفته اند به نام تاج الدین محمود بن عبدالکریم از بزرگان قرن ششم و از ممدوحان رشید و طواط نوشته شده است. - رک: مقدمه آقای محمد روشن بر لمعه السراج / ده

در بختیارنامه (ص ۵۹) می خوانیم:

الخبر: بشر مال البخیل بحادث او وارث.

مال بخیل یا هدف تیر حوادث شود یا علف وارث گردد. اما ثروت اهل خرد به اتفاق عالمیان واجب الوجود است. مثل: من جاد ساد.

هر که را مال هست و خوردن نی - وی از آن مال بهره کی دارد

یا به تاراج حادثات

دهد - یا به میراث خوار بگذارد- بختیارنامه، از شمس الدین محمد دقایقی مروزی، به اهتمام و تحقق ذبیح الله صفا، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ (این کتاب بار دیگر با نام لمعه السراج لحضره التاج، به کوشش محمد روشن - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ - چاپ شده، مصحح محترم مولف آن را دقایقی نمی داند و قطعه رشید در این چاپ، در پای صفحه - ص ۶۵ - آمده است).

رک: متن حاضر، کلمه دهم.

۲ - گلستان سعدی: درباره مطلوب کل طالب و گلستان جداگانه سخن خواهیم گفت.

۳ - تاریخ نامه هرات: این کتاب نوشته سیف بن محمد هروی است در تاریخ هرات، از آغاز روزگار چنگیزخان مغول تا سال ۷۲۱.

در تاریخ نامه هرات (ص ۱۳۱) آمده است:

(به) امیر بزرگ... ارغون بیگ... عرضه می دارند بندگان آن حضرت و... جماهیر خطه هرات... به آن جمله که ملک مجد (الدین) کالیوینی سر از خط انقیاد و طاعت داری... برداشته و از غایت سری و سروری پای از دایره رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعد طوره بیرون نهاده و از خبر

رحمت ایزدی بر آن کس باد - که عنان در کف جنون ننهد

قدر خود را بداند و هرگز - قدم از حد خود برون ننهد

غافل مانده. - تاریخ نامه هرات، از سیف بن محمد بن یعقوب هروی، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی، کتابفروشی خیام (تهران، افست) چاپ دوم، ۱۳۵۲

رک: متن حاضر، کلمه سی و پنجم.

۴ - مناقب العارفین: از شمس الدین احمد افلاکی است. در باب زندگانی و احوال جلال الدین مولوی و اطرافیان او. این کتاب در حدود سال ۷۴۲ در قونیه تالیف شده است.

در مناقب العارفین (ص ۳۰۲) آمده است:

شمس



الائمہ (سرخسی) چندین پارہ کتب نفیس در ہر فنی تصنیف کردہ بود کہ ہیچ عالمی مثل آن در خواب ندیدہ بود. بزرگان آن عصر مصلحت چنان دیدند کہ آن کتب را آشکارا نکنند تا بہ دست قتلہ انبیاء و دجالہ اولیاء نیفتد و فتنہ واقع نشود. چنان کہ گفتہ اند:

جاہلان منکرند علمی را - کہ ز جہل و عمی ندانندش گرچہ ایمان محض آن باشد - چون ندانند کفر خوانندش مناقب العارفین، از شمس الدین احمد افلاکی، بہ کوشش تحسین یازیجی، دنیای کتاب (افست)، ۱۳۶۲

رک: متن حاضر، ذیل کلمہ سی و چہارم (گویی افلاکی شعر رشید را از حافظہ نقل کردہ است).

۵ - ہزار مزار: این کتاب ترجمہ ((شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار)) جنید شیرازی است در شرح مزارات شیراز کہ در اوائل قرن نہم بہ وسیلہ فرزند مولف، عیسی ابن جنید شیرازی، انجام گرفتہ است.

در ہزار مزار (ص ۳۴۱) آمدہ است:

...چنان کہ در صد کلمہ حضرت امیر آمدہ است کہ: قیمہ کل امرء ما یحسنہ.

قیمت تو بدان قدر علم است - کہ تن خود بدان بیارایی خلق در قیمتت بیفزایند - چون تو در علم خود بیفزایی - ہزار مزار، از عیسی بن جنید، با تصحیح و تحشیہ دکتر نورانی وصال، از انتشارات کتابخانہ احمدی شیراز، ۱۳۶۴

این قطعہ در سوانح الافکار رشیدی، مجموعہ چند نامہ از رشیدالدین رک: سوانح الافکار، از رشیدالدین فضل اللہ ہمدانی، بہ کوشش محمد تقی دانش پژوه، از انتشارات دانشگاه تہران، ۱۳۵۸ (ص ۳۰۰) فضل اللہ ہمدانی (م: ۷۱۸) کہ شمس الدین محمد ابرقوہی، در حدود سال ۷۳۰ تدوین کردہ، نیز آمدہ است.

رک: متن حاضر، کلمہ

۶- الرساله العليه: اين كتاب از كمال الدين حسين كاشفي (م: ۹۱۰) در شرح چهل حديث نبوي است. ملا حسين واعظ كاشفي در الرساله العليه (ص ۲۰۳) مي آورد:

روزي كسي حسن بصري را - رض - غيبي كرد. حسن فرمود تا طبقي حلوا پيش وي بردند و پيغام فرستاد كه: شنيدم كه بعضي از حسنات به ديوان عمل ما فرستادي، ما نيز حلوايي فرستاديم تا دهان شيرين كني.

و شيخ شيراز - رحمه الله عليه - مي گويد:

اگر نام مردم به زشتي برم - نگويم به جز غيبت مادرم رك: بوستان سعدی / ۱۶۱ (من ارنام مردم...) و نيز رك: تعليقات مرحوم استاد دكتور يوسفی بر بوستان / ۳۸۰.

كه داند پروردگان خرد - كه طاعت همان به كه مادر برد

غيبت شنيدن نيز گناه است، چنان كه امير مومنان - عليه السلام - مي فرمايد كه: السامع للغيبه احد المغتابين.

...و در ترجمه اين آورده اند:

تا تواني مخواه غيبت كس - نه كه جد و نه كه طيب هر كه او غيبت كسي شنود - هست همچون كنده غيبت الرساله العليه في احاديث النبويه، از كمال الدين حسين كاشفي بيهقي سبزواري، به تصحيح و تعليق سيد جلال الدين حسيني ارموي (محدث)، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، چاپ دوم، ۱۳۶۲. (و نيز رك: صفحه ۲۰۷ كه كلمه ديگري از مطلوب كل طالب را آورده است).

رك: متن حاضر، كلمه چهل و ششم.

### مطلوب كل طالب و گلستان

در گلستان سعدی از نثر يا نظم رشيد و طواط تاثيري آشكار نمي توان يافت، اما در بسياري از موارد، نزديكي مفاهيم، كه گاهي با مشابهت هاي لفظي نيز همراه است، به حدی است كه توجه خاطر سعدی را به مطلوب كل طالب به

ذهن می آورد. البته اشتراک موضوع اخلاقی، تربیتی و دینی هر دو کتاب زمینه ای طبیعی برای وجود مفاهیم و معانی مشترکی را ایجاد می کند، اما چنانکه خواننده ملاحظه خواهد کرد، بعضی از همانندیها چنان نیست که بتوان آن را نتیجه شیوع مفاهیم اخلاقی یا اشتراک موضوع و غیر آن دانست.

و اکنون آن همانندیها:

۱ - مطلوب کل طالب (کلمه سوم): الناس بزمانهم اشته منهم بآبائهم.

...مردمان در زمانه نگرند و به افعال او اقتدا نمایند، هر که را زمانه بنوازد ایشان بنوازند و هر که را زمانه بیندازد ایشان نیز بیندازند...

گلستان (ص ۷۲):

نیینی که پیش خداوند تخت - تواضع کنان دست بر بر نهند

چو بینند کارش ز دست او فتاد - همه عالمش پای بر سر نهند

۲ - مطلوب کل طالب (کلمه هفتم): المرء مخبوء تحت لسانه.

...تا مرد سخن نگوید مردمان ندانند که او عالم است یا جاهل، ابله است یا عاقل. چون سخن گفت مقدار عقل و مثبت فضل او دانسته شد.

گلستان: (ص ۵۰):

تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد

هر بیشه گمان مبر که خالی است - باشد که پلنگ خفته باشد- در شرح عبدالوهاب نیز به این مشابَهت اشاره شده است.

۳ - مطلوب کل طالب (کلمه نوزدهم): لا راحة مع حسد.

...مردم حسود پیوسته از نیکویی که خدای - عز و جل - دیگران را دهد اندوهگن باشد و راحت عمر و لذت عیش نیابد.

گلستان (ص ۶۳):

توانم آن که نیازم اندرون کسی - حسود را چه کنم کوز خود به رنج درست؟

بمیرتا برهی ای حسود کاین رنجی است - که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست در شرح عبدالوهاب نیز

به مشابهت اشاره شده است.

۴ - مطلوب کل طالب (کلمه سی و چهارم): المرء عدو ما جهله.

...هر که علمی را نداند پیوسته در پوستین آن علم افتاده بود و اصحاب آن علم را بد می گوید و مذمت می کند.

گلستان (ص ۱۷۸):

بی هنران هنرمند را نتواند که بینند... یعنی سفله چون به هنر با کسی بر نیاید به خبثش در پوستین افتد.

۵ - مطلوب کل طالب (کلمه پنجاه و دوم): الحاسد مغتاز علی من لا ذنب له.

...حسود چون با کسی نعمت بیند... بر آن کس خشم آلود شود و او را دشمن گیرد و پیوسته در زوال نعمت او کوشد بی آن که از آن کس جرمی پیدا آمده باشد یا جنایتی ظاهر شده، شعر:

هست مرد حسود خشم آلود - بر کسی کو نکرد هیچ گناه نعمت خلق دید نتواند - رنجه باشد ز اصطناع اله گلستان (ص ۱۸۳):

حسود از نعمت حق بخیل است و بنده بی گناه را دشمن دارد.

مردکی خشک مغز را دیدم - رفته در پوستین صاحب جاه گفتم: ای خواجه، گر تو بدبختی - مردم نیکبخت را چه گناه در شرح عبدالوهاب نیز به این مشابهت اشاره شده است.

و نیز (ص ۶۳):

(سرهنگ زاده) گفت: ...همگان را راضی کردم مگر حسود را که راضی نمی شود الا به زوال نعمت من...

شوربختان به آرزو خواهند - مقبلان را زوال نعمت و جاه گر نبیند به روز شب پره چشم - چشمه آفتاب را چه گناه؟

۶ - مطلوب کل طالب (کلمه شصت و پنجم): السعيد من وعظ بغيره.

... نیکبخت آن کس باشد که چون دیگری را پند دهند و از کردار ناشایسته و گفتار نابایسته بازدارند، او از آن پند

عبرت گیرد. نصیب خویش بردارد و به گرد امثال آن کردار و گفتار نگردد.

گلستان (ص ۱۸۷):

نیکبختان به حکایت و امثال پیشینیان پند گیرند از آن پیش که پسینیان به واقعه ایشان مثل زندقه و دزدان دست کوتاه نکنند تا دستشان کوتاه نکنند.

نرود مرغ سوی دانه فراز - چون دگر مرغ بیند اندر بند

پند گیر از مصایب دگران - تا نگیرند دیگران به تو پند

۷ - مطلوب کل طالب (کلمه چهل و چهارم): اکبر الاعداء اخفاهم مکیده.

...هر که دشمنی نهان دارد و دوستی آشکارا کند، او بدترین دشمنان باشد، از بهر آن که حذر از دشمن ظاهر ممکن است و از دشمن باطن ممکن نیست.

گلستان (ص ۱۲۴):

هرگز ایمن ز مار ننشستم - که بدانستم آن چه خصلت اوست زخم دندان دشمنی بترست - که نماید به چشم مردم، دوست ۸ - مطلوب کل طالب (کلمه هشتاد و هفت):

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع.

...هر که طمع برو مستولی گردد عقل او مقهور و خرد او مغلوب شود.

گلستان (ص ۱۲۳):

بدوزد شره دیده هوشمند - در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

۹ - مطلوب کل طالب (کلمه نودم): من لان عوده کثف اغصانه.

...هر که نرم باشد و سیاست به وقت نکند و مراسم تادیب را مهمل گذارد، حاشیه او گردنکشی کنند و او را حرمت ندارند و به مراد او نروند.

گلستان (ص ۱۳۳):

(صاحب‌دل) گفت: ای برادر، چون (با بنده) قرار دوستی کردی توقع خدمت مدار، که چون عاشق و معشوقی در میان آمد مالکی و مملوکی برخاست.

خواجه با بنده پری رخسار - چون درآمد به بازی و خنده نه عجب کو چو خواجه حکم کند - وین کشد بار ناز

چون بنده جز این نیز در این دو کتاب، مطلوب کل طالب و گلستان، نمونه های همانند یا نزدیک به یکدیگر وجود دارد که برای پرهیز از طول سخن به همین مقدار بسنده می کنیم.

### نسخه هایی که در تصحیح متن مورد استفاده ما بوده است

۱ - ((ك)): از کتابخانه ایاصوفیه، به شماره ۲۰۵۲، در مجموعه ای شامل شانزده رساله نهمین رساله این مجموعه مطلوب کل طالب است که فهرست نویسها آن را ((کنزالحکمه)) نامیده اند (فهرست میکروفیلیمهای دانشگاه تهران، ج ۱ / ۴۴۷). این ((کنز الحکمه)) با مطلوب کل طالب - متن ما - تفاوتهای بسیاری دارد:

الف: به جای خطبه رشید وطواط، مطالبی را از ابوالفضل احمد بن ابی طاهر (م: ۲۸۰)، در باب آشنایی وی با جاحظ و مجموعه ای از سخنان علی، آورده است، که ما پیش از این آن را نقل کرده ایم و اصل عربی آن رک: صفحه ۱۱ نیز در مناقب خوارزمی / ۳۷۴ آمده است.

ب: شرح فارسی کلمات را در همه موارد کوتاه کرده و احیانا سخنی بر آن افزوده، چنان که گویی از آن تحریر دیگری ساخته است. نمونه ای از کار او در بخش توضیحات و تعلیقات آورده ایم.

خط ((ك)): نسخ، تاریخ کتابت آن شب پنجشنبه، بیست و نهم ذوالحجه سنه ۶۸۶، و کاتب آن - بنابر آن چه در ورق ۱۳، پایان رساله ((مونس العشاق)) آمده - مبارک بن اصیل بن محمد بن النجیب، ملقب (به) نجم القرطاسی است.

میکروفیلیم و عکس این مجموعه به شماره های (۲۷۰ - ۵۲۷ و ۵۲۸) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۲ - ((س)): از کتابخانه چیستر بیٹی دوبلین در مجموعه ای (فهرست ۳: ۷۲ ش ۳۰۸) حاوی چهار رساله که مطلوب کل طالب دومین رساله آن است.

کاتب

این مجموعه ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد سعید، معروف به ابن الساجی است که با خط نسخ خوش، در سال ۷۲۹، در اصفهان، و گویا به رسم هدیه برای شرف الدین علی فامینی نوشته و آن را ((الدر المنثور)) نامیده است.

این نسخه (پس از ک) که بهترین نسخه مطلوب کل طالب است که ما به آن دست یافته ایم، اما نسخه عکسی ما در پایان عبارتهای فارسی، و گاهی عربی، و غالباً در پایان سطور، نواقص و افتادگیهایی دارد. عمده ترین تفاوت این نسخه در ترجمه کلمات به فارسی است که ظاهراً در اینجا از خود کاتب است.

میکروفیلم و عکس این نسخه نیز به شماره های (۳۴۳۲ و ۷۰۶۲) در همان کتابخانه مضبوط است.

۳ - ((ص)): از کتابخانه ایاصوفیه در مجموعه ای به شماره ۴۷۹۵ و حاوی ۵۶ رساله که مطلوب کل طالب پنجاه و دومین رساله آن است.

شرح فارسی این نسخه با خط نستعلیق و عبارات عربی به خط نسخ و خاصه کلمات امام (ع) به خطی خوش نوشته شده است. تاریخ کتابت مطلوب کل طالب ۸۴۳ و نام کاتب آن در هیچ یک از رساله ها ذکر نشده است. تفاوت عمده این نسخه با دیگر نسخه ها آن است که در اینجا ترجمه فارسی کلمات امام (ع) نیامده است.

میکروفیلم و عکس این نسخه هم به شماره های (۱۲۹ - ۲۵۹ و ۲۵۵) در کتابخانه مذکور موجود است.

۴ - ((ز)): از کتابخانه حمیدیه، در مجموعه ای به شماره ۱۴۴۷ که شامل حدود صد و شصت و هفت رساله است. در اینجا به علت پس و پیش شدن اوراق مجموعه، رساله مطلوب کل طالب به دو بخش (رساله های ۷۸ و ۱۲۹) تقسیم شده



است.

خط این نسخه نسخ بسیار زیبایی است که به دست ابواسحاق بن یحیی بن ابراهیم زنجانی به سال ۸۱۲ و در لاهیجان نوشته شده است. کاتب زیبانویس که با خطی ریز و در متن و حاشیه می نوشته است، شرح عربی مطلوب کل طالب را نیاورده و شرح فارسی آن را هم غالباً کوتاوتر کرده است. ما تنها در چند مورد به این نسخه مراجعه کرده ایم.

میکروفیلم و عکس این نسخه نیز به شماره های (۱۹۵ و ۲۸۳۲ - ۲۸۳۵) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۵ - ((م)): نسخه دیگر کتابخانه ایاصوفیه جزو مجموعه ای به شماره ۲۸۵۴ و به نام ((کلمات چهار یار گزین))، مطلوب کل طالب رساله چهارم این مجموعه و سه رساله دیگر آن تحفه الصدیق، فصل الخطاب و انس اللهفان است.

خط این مجموعه نسخ و کاتب آن محمد بن علی مولوی است که در سال ۸۹۶ آن را نوشته است.

شماره عکس این مجموعه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۷۰۶ و ۷۰۷ است.

۶ - ((اس)): متعلق به کتابخانه دانشگاه استانبول و از مجموعه ای به شماره ۴۰۷ و به نام ((صد کلمه چهار یار نبی))، ترتیب رساله های چهارگانه در اینجا نیز مانند ((م)) است و مطلوب کل طالب در مرتبه چهارم قرار دارد.

با این که از این نسخه کلمات ۷۸ و ۷۹ ساقط شده است و نام کاتب و تاریخ کتابت را (که به احتمال قریب به یقین متاخر از قرن نهم نیست) ندارد، اما نسبتاً نسخه خوبی است.

خط این نسخه نسخ و نستعلیق است.

عکسی از این مجموعه با شماره ۵۲۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۷ - ((ع)): از کتابخانه عاطف افندی به شماره

۲۲۰۷، و دارای ۶ رساله که رساله نخستین آن ((کلمات چهار یار گزین))، و مطلوب کل طالب چهارمین جزء آن است. هیچ یک از اجزاء، تاریخ و نام کاتب ندارد، و آخرین تاریخی که در پایان رساله ششم مجموعه - مناقب افلاکی دده مولوی که به خامه دیگری است - آمده است جمادی الاول ۹۲۸ را نشان می دهد، اختلافی که خطبه های کلمات چهار یار این نسخه با دیگر نسخه ها - ((م)) و ((اس)) - دارد این است که شخصی خطبه رساله های چهارگانه را چنان گردانیده که ((تحفه الصدیق)) اولین و ((فصل الخطاب)) دومین و ((انس اللهفان)) سومین و سرانجام مطلوب کل طالب - که در حقیقت کار نخستین رشید وطواط در این زمینه بوده است - چهارمین اثر وی در آمده است، و دیگر این که در اینجا نیز کلمات امام (ع) مانند ((ک)) و ((ص)) - به فارسی ترجمه نشده است.

این نسخه علاوه بر این که به خطی ناخوش نوشته شده است، کلمه ۷۶ و شرح آن را نیز ندارد، اما در پایان کلمه ۷۷ را کسی برای بار دیگر افزوده است.

میکروفیلم و عکس این نسخه به شماره های (۳۶۷ و ۷۳۲ - ۷۳۱) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

و اینک چند نسخه دیگر که تنها بخشی از مطلوب کل طالب را دارند.

۱ - نسخه ای در کتابخانه ایاصوفیه، به نام ((صد کلمه علی)) و به شماره ۴۱۶۵ که به خط نسخ و به دست حسین بن حسن مولوی و در سال ۷۳۱ نوشته شده است. این نسخه پس از خطبه آغاز کتاب تنها کلمات امام (ع) و شعر رشید را آورده است و شرحهای

عربی و فارسی را ندارد. از امتیازات خاص این نسخه آن است که کلمات فارسی را نیز در بسیاری از موارد مشکول آورده و به این طریق صورت ملفوظ آن‌ها را ثبت کرده است. ما برای مزید فایده کلماتی را که شکل مضبوط آنها با تلفظ امروزی تفاوت دارد می‌آوریم:

های بیان حرکت (های غیرملفوظ) ماقبل مفتوح است:

اندازه (ورق ۱۱)، برنده (ورق ۲۳)، بهره (ورق ۱۷) پیوسته (ورق ۲۰) تکیه (ورق ۱۵) خواهیده (المسؤول حر حتی يعد = خواهیده آزاد است تا وعده دهد، ورق ۱۲)، رمیزه (ورق ۲۰ دوبار)، شکوفه (به ضم شین، ورق ۱۸) گفته (ورق ۲۵) همه (ورق ۶ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۴).

ب (حرف اضافه) در همه موارد مفتوح است:

پذیر (= به پدر، ورق ۳)، براه (= به راه، ورق ۹)، بسلامت (به سلامت، ورق ۱۰) و....

و کلمات زیر:

پاسبان (به ضم سین، ورق ۱۴)، پر (با تشدید راء، ورق ۱۱)، پنهان (به ضم پ، ورق ۴) پیذا (با فتح پ، ورق ۲۰ و ۲۴۹) پیوست (به فتح پ چنان که در پیوسته، ورق ۱۹ و پیوستی، ورق ۲۳)

مشتقات توانستن: توانایی، توانگران، توانگری (به ضم تاء ورق: ۲۴ و ۲۵ و ۱۹)، و نیز در شکل فعلی آن (توان: ورق ۵، نتوان ورق ۲۲، توانی: ورق ۷ و ۱۳ و...)

جهان (به کسر جیم، ورق ۲۵) چنان (به ضم چ، ورق ۶)، زبان (به ضم زاء، ورق ۴ و ۵ و...) و نیز زفان (ورق ۵ و ۲۳)، سخن (به فتح سین و ضم خاء، ورق ۱۱ و ۲۴ و ۲۵)، شکوفه (به ضم شین، ورق ۱۸)، میان (به فتح میم، ورق ۱۱)،

وی (به فتح واو، ورق ۱۳ و ۲۳)

ب (حرف تاکید پیش از فعل) گاهی مکسور:

بدهد (ورق ۲۴)، بکاهد (دو بار، ورق ۱۱)، بکند (ورق ۲۲). بیشتر مضموم:

ببرد (به ضم باء اول و فتح دوم، ورق ۲۲)، ببریذی (ورق ۲۳)، بروذ (ورق ۱۷)، بشکفید (ورق ۱۸)، بشوذ (به ضم باء و فتح شین، ورق ۱۷)، بنماید (ورق ۲۰) بگویند (ورق ۲۵)

و پاره ای از فعل های دیگر:

رساندورسی (به فتح راء: ورق ۱۹ و ۲۰)، رو (فعل امر به فتح راء: ورق ۹)، نماید (به ضم نون، ورق ۱۳)، نهفت (به ضم نون و هاء، ورق ۲۴)

و نیز پیوستن ضمیر متصل به کلمه مختوم به ((ا)) و ((و)) بدون افزودن ((یاء)): هر که را زیرش نرم باشد بالاش سخت باشد، یعنی روش (ورق ۱۷)

از محاسن دیگر این نسخه آن است که ترجمه اشعار و طواط را به ترکی و با قلم دیگر در حاشیه آورده است که ما قبلا از آن سخن گفته ایم.

۲ - نسخه ای در ضمن مجموعه شماره ۲۳۹۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، که پیش از این از آن یاد کرده ایم. در حاشیه صفحات ۳۰۴ تا ۴۳۱ مجموعه مذکور صد کلمه امام (ع) و ترجمه آن ها و شعر و طواط آمده است. تاریخ کتابت این مجموعه دهه اول و دوم قرن دهم است و بخشهای عمده ای از سخنان امام (ع) را شامل است.

۳ - نسخه ای از کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، به شماره ۴۸۲۰. این نسخه تنها کلمات امام (ع) و شعر رشید و طواط را دارد، و شیخ محمد کمال کاتب نیشابوری آن را در سال ۹۴۳ نوشته است. ما در چند مورد به این نسخه مراجعه کرده ایم.

۴ - نسخه ای در

ضمن مجموعه شماره ۴۳۷۹ کتابخانه ملی ملک تقریباً با همان مشخصات مجموعه دانشگاه تهران ولی با تاریخ کتابت ۱۰۵۶ هجری.

۵ و ۶ - در صفحات ۴۶۰ - ۴۶۱ مجله راهنمای کتاب سال بیستم دو نسخه از ((مائه کلمه)) معرفی شده است که تاریخ کتابت اولی ۸۸۶ و دومی ۸۷۴ و هر دو متعلق به بنیاد ((هاراسویتس)) بوده است.

و جز اینها در گنجینه کتابخانه ها نسخه متعددی از مطلوب کل طالب وجود دارد که تنها کلمات امام (ع) و شعر و طواط را آورده اند و جوینده می تواند به آن ها رجوع کند.

### روش تصحیح

نسخه ((ک)) قدیمترین نسخه هایی بود که در اختیار داشتیم، اما چنان که پیش از این نیز گذشت، کابت خطبه رشید و طواط را حذف کرده و به جای آن ترجمه سخن ابوالفضل احمد ابن ابی طاهر را آورده بود، بدون این که ذکری از رشید و طواط در میان آورد، و بعلاوه شرح فارسی آن را تلخیص و احیانا مطالبی بر آن اضافه کرده بود. نسخه ((س)) نیز که از نظر قدمت در مرتبه دوم قرار داشت به سبب بعضی افتادگیها و تصرفات کاتب نمی توانست اساس کار باشد.

از این رو صحیح ترین روایت، روایتی که در بیشترین نسخه ها آمده بود، روایت ((س)) و ((اس)) را در متن قرار دادیم و اختلافها را در پای صفحه آوردیم.

ترتیب کلمات بر حسب نسخه ((س)) است.

### نشانه و رمزها

اس: نسخه استانبول رک: رجوع کنید

ز: نسخه زنجانی س: نسخه ابن الساجی ص: نسخه ایاصوفیه ع: نسخه عاطف افندی

ک: کنزالحکمه

م: نسخه محمد بن علی المولوی م: متوفی (= در گذشته)

۲ - م: ((عالم عادل...)) از ((عالم عادل)) تا ((۲)) ندارد.

-: ندارد

+ : اضافه ندارد

/: صفحه، مانند ۲/۲۵ = جلد ۲ صفحه ۲۵

از خود افزوده ایم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على الطاف كرمه، و اصناف نعمه، و الصلوه على نبيه، الطاهر اعراقه، الزاهر اخلاقه، و على آله  
الاصفياء، و اصحابه الاتقياء، حماه - ص: الزاهر اخلاقه الطاهر اعراقه الحق، و هداه الخلق. - ص: + ((اما بعد))

چنین گوید:

محمد بن محمد بن عبدالجليل العمري الرشيد الكاتب - وفقه اس: - ((بن)) - ص اس: - ((العمري)) - ص: الرشيدى - س: +  
((المعروف بوطواط))، م: الرشيد الوطواط الله لما يصلح اعمال دينه و دنياه و ينجح آمال آخرته و اولاه

- که س: احوال، اس: ندارد امیرالمومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - با آن که امام اخیار و- ص: + ((و امام المتقین)) قدوه ابرار و سید فتیان و مقدم شجعان بود، فصاحتی داشت که عقود جواهر از انفاس او در غیرت اند و نجوم زواهر از الفضاظ او در حیرت و- س: نفایس کلمات عمرو بن بحر الجاحظ - رحمه الله علیه - که در کمال براعت و وفور- س: عمر بلاغت نادره این امت و اعجوبه این ملت بود، از مجموع کلام امیرالمومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - که جمله بدایع غرر و روایع س: در - س: بدایع دررو روایع غرر درراست، صد کلمه اختیار کرده است و هر کلمه را از آن برابر هزار کلمه داشته، و به خط خویش نبشته و خلق را یادگار گذاشته، واجب م: پنداشته (!) - ص م: نوشته - س: یاد دیدم من بنده که پرورده خاندان و پدیدآورده دودمان مجلس عالی س: پدید آوریده، ص: برآورده - م: - ((مجلس عالی)) خداوند و خداوندزاده، و پادشاه و پادشاه زاده، شاه معظم، عالم عادل، - م: شاه و شاهزاده موید مظفر منصور، جلال الدنیا و الدین، تاج الاسلام و - م: - ((عالم عادل...)) - س م: جلال الدین - اس: نصرت - س: ((و)) المسلمین، علاء الملوک و السلاطین، قطب الدوله، مجدالمله، بهاء- ص م: عمده الامه، عده الخلافه، ناصرالملک، سید ملوک الشرق و الغرب، شمس المعالی، سلطان شاه، ابوالقاسم محمود بن خوارزمشاه ایل ارسلان م: - ((تاج الاسلام...)) - اس: المعالی

سلطان الغراه (ظ: الغراه) و المجاهدین ابو الفتح خوارزمشاه بن - خوارزمشاه اتسزبن خوارزمشاه محمد، یمین امیرالمومنین --  
 س: ((ایل ارسلان...))، اس: ((اتسز بن خوارزمشاه)) - ص: یمین خلیفه اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره - ام آن صد کلمه را به  
 رسم م: که در شرح کلمات آن سه امام که امنای دینند سعی نمودن تا هیچ ملاءین (!) لعنهم الله را مجال طعن در آن  
 بزرگواران نماند و نیز - ص: این خدمت خزانه کتب معمور او - لانزالت معموره ببقائه، مزینه بقاءه -- ص: - ((خدمت)) -  
 ص: معموره به دو زبان تازی و پارسی تفسیر کردن، و در آخر تفسیر هر کلمه دو بیت ص: - ((تفسیر)) شعر از منشآت خویش  
 که مناسب آن کلمه باشد آوردن؛ تا فایده آن م: بود عام تر و منفعت آن تام تر باشد و هر دو فریق، هم ارباب نظم و هم  
 اصحاب نثر، در مطالعه آن رغبت نمایند. امیدست که این خدمت در محل قبول اس: او مید که افتد، و من بنده را به اقبال آن،  
 عز جاودانی و شرف دو جهانی حاصل ص اس: + ((قبول)) گردد. - اس م: + ((اللهم وفق و یسر))

## کلمه اول

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا.

((اگر گشاده پوشش، نیفزایم من در یقین.)) - س: برداشته - س: زیادت نشود، اس: - ((من))

معنی این کلمه به تازی: - ص: - ((این)) در همه موارد مشابه نیز

بلغت فی معرفه احوال المعاد و احوال یوم التناد غایه لو کشف عنی ستور الدنیا، و عرضت علی امور العقبی لم تزد تلک  
 المشاهده الحسیه فی دینی نقیرا، و لا فی یقینی قطمیرا.

معنی این کلمه



امیرالمومنین علی - علیه السلام - می فرماید که: آن چه مرا در دار دنیا، که سرای حجاب است، معلوم شده است، و یقین گشته از امور آخرت، از - ص: است از، م: چون حشر و نشر و ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و غیر آن؛ اگر حجاب دنیا از - اس: + ((را)) میان برگیرند و مرا به دار آخرت رسانند، و آن جمله را به چشم سر - م: بردارند مشاهده کنم یک ذره در یقین من زیادت نشود، چه علم یقین من امروز - م: + ((و یک حبه در حقیقت من (!) نیفزاید)) چون عین یقین من است فردا. - اس م: همچون، ص: ندارد

شعر: - ص در همه موارد مشابه نیز: بیت، م: ترجمه منظوم

حال خلد و جحیم دانستم - به یقین آن چنان که می باید - اس، مانند دیگر موارد: کی، ص س: آنچنانک

گر حجاب از میانه برگیرند - آن یقین ذره ای نیفزاید - س: بردارند - م: در

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۷۵۶۹، المناقب / ۳۷۵

## کلمه دوم

الناس نیام، فاذا ماتوا انتهوا.

(مردمان خفتگانند، پس چون بمیرند بیدار - م: همه مردمان - س م: خفته اند - م: ((پس)) - اس: - ((چون)) شوند.)

معنی این کلمه به تازی

الناس ماداموا فی الحیاه الدنیایه غافلون، کانهم راقدون عن الجنه و - م: الحیاه هم نعیمها و النار و حمیمها، فاذا ماتوا انتهوا من رقد الغفله، فندموا علی م: جحیمها (!) - اس: ((انتبهوا)) ما فرطوا فی جنب خالقهم، و لا موا انفسهم علی ما قصرُوا فی شکر -

س: فی حال حیاتهم رازقهم، و لکن حین لا یعینهم الندامه و لا

ینفعهم الملامه. - م: ((و لا موا...)) - اس: لا یغنیهم، و این صورت نیز صحیح است. - چنین است در همه نسخ، هر چند ((لا تعینهم... لا تنفعهم)) اصح است.

معنی این کلمه به پارسی

مردمان در دار دنیا از کار عقبی غافلند. چون بمیرند از - ص: فارغند خواب غفلت بیدار گردند و بدانند که روزگار به باد - س: کار - ص: شوند داده اند، و قدم بر جاده صواب نهاده، و پشیمان اس: نهاده اند، ص: نهاد (!)، م: نهاده (!) - ص: - ((و)) شوند از کردار نکوهیده و گفتار ناپسندیده خویش، لیکن آن گاه پشیمانی سود ندارد و فایده ندهد. - اس: پشیمان شوند - اس: نیارد، م: نکند

شعر

مردمان غافلند از عقبی - همه گویی به خفتگان مانند

ضرر غفلتی که می ورزند - چون بمیرند آنگهی دانند

- المناقب / ۳۷۵

### کلمه سوم

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم.

(مردمان به زمان خویش مانده ترند از ایشان به پدران اس: زمانه - اس: - ((از ایشان، م: + ((که)) خویش.)

معنی این کلمه به تازی

الناس یشبهون زمانهم لا آبائهم، و یحاکون ایامهم لا - قدماءهم؛ فکل من م: قدامهم (!) اهانه الزمان اهانوه، و کل من اعانه الزمان اعانوه. - ص: دو جمله مقدم و موخر، و این صورت با ترتیب معنی فارسی سازگارتر است.

معنی این کلمه به پارسی

مردمان در زمانه نگرند و به افعال او اقتدا نمایند؛ هر که را زمانه س م: مردم - س: اقبال بنوازد ایشان بنوازند، و هر که را زمانه بیندازد ایشان نیز بیندازند، و - اس م: - ((نیز))، ص: + ((او را)) بر سنت پدران خویش نروند و به گذشتگان خویش تشبه اس:

-

((و بر سنت...)) - ص: ((خویش)) نکنند.

شعر

خلق را نیست سیرت پدران - همه بر سیرت زمانه روند- اس م: صورت

دوستند آن که را زمانه نواخت - دشمنند آن که را زمانه فکند

- الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵

### کلمه چهارم

ما هلك امرؤ عرف قدره. - ص: + ((و لم يتعد طوره))

((هلاک نشد مردی که بشناخت اندازه خویش.)) - س: شناخت - اس: شناخت قدر - ص: + ((را))

معنی این کلمه به تازی

من عرف قدره کان طول عمره و مده دهره متفرعا ذروه الکرامه، متدرعا- س: مفرعا (!)، ص: متفرغا، اس: متفرعا، متن موافق  
ک م کسوه السلامه، لاتمسه من احد آفه، و لا تصیبه من جانب مخافه.

معنی این کلمه به پارسی

هر که محل خویش بداند و پای به اندازه گلیم خویش دراز کند و- اس: - ((پای)) - اس: خویش گلیم گرد کاری که لایق  
مرتب و در خور منزلت او نیست نگردد، همه ص: نباشد عمر از ملامت رسته باشد و به سلامت پیوسته. - م: + ((او))

شعر:

هر که مقدار خویش بشناخت - از همه حادثات ایمن گشت از مضیق غرور بیرون جست - در مقام سرور ساکن گشت

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۹۵۱۵، المناقب / ۳۷۵، و نیز رک: نهج البلاغه حکمت ۱۴۹

### کلمه پنجم

قیمه کل امری ء ما یحسنه.

(قیمت هر مردی آن است که نیکو داند آن را.) - س: او

معنی این کلمه به تازی

كل من زاد علمه زاد في صدور الناس قدره و قيمته، و كل من نقص علمه نقص في قلوب الناس جاهه و حشمته.

معنی این کلمه به پارسی

قیمت هر مردی به اندازه علم اوست، اگر بسیار داند قیمت او بسیار است، و اگر اندک داند قیمت او اندک است. - ص: -  
(است)، اس: - (قیمت او...)

شعر

قیمت تو در آن قدر علم است - که تن خود بدان بیارایی خلق در قیمتت بیفزایند - چون تو در

علم خود بیفزایی س: چو

- نهج البلاغه حکمت ۸۱، البیان و التبیان ۱/۸۳، عقد الفرید ۲/۲۰۹ و ۲۶۸، الاعجاز / ۲۷، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه ششم

من عرف نفسه فقد عرف ربه.

(هر که بشناخت نفس خویش را، به درستی که بشناخت س م: تن - س: به حقیقت، اس: - ((که)) پروردگار خویش را.) -  
س: خدای خود، اس م: - ((را))

معنی این کلمه به تازی

من عرف ان نفسه مخلوقه مصنوعه، و من الاجزاء المتکثره و- اس م: ((ان)) الاعضاء المتغیره مرکبه مجموعه، فقد عرف ان له  
خالقا لا یتکثر ذاته، و صانعا لا یتغیر صفاته.

معنی این کلمه به پارسی

هر که در نفس خویش نگردد او به بدیهه عقل بداند که پیش از این هست ص: - ((او)) نبوده است و اکنون هست شده است و  
از اینجا بداند که او را هست س: شده و، ص: - ((و)) کننده ای و پدید آورنده ای هست، پس از دانستن نفس ص: +  
((هست)) - س: آورنده - ص: شناختن خویش به دانستن پروردگار خویش رسد. - ص: شناختن

شعر

بر وجود خدای، عز و جل - هست نفس تو حجتی قاطع چون بدانی تو نفس را، دانی - کوست مصنوع و - س: چون تو مر  
نفس خویش - اس م: - ((و)) ایزدش صانع - المناقب / ۳۷۵، شرح غرر و درر: ش ۷۹۴۶، اخلاق محتشمی / ۸، شرح نهج  
۲۰/۱۹۲.

### کلمه هفتم

المرء مخبوء تحت لسانه.

(مرد پنهان است در زیر زبان خویش.) - س: پوشیده - س: - ((در))

معنی این کلمه به تازی: - اس: - ((معنی این کلمه))

المرء ما لم یتکلم لم یعرف مقدار عقله و مثابه فضله، فاذا- ص: علمه تکلم رفع الحجاب و عرف الخطاء و الصواب. - س: -  
((فاذا...))

معنی این کلمه به پارسی

تا مرد سخن نگوید مردمان

ندانند که او عالم است یا جاهل، ابله است ص: نگفته باشد یا عاقل، چون سخن گفت مقدار عقل و مثبت فضل او دانسته م: گوید شد. - م: شود

شعر

مرد پنهان بود به زیر زبان - چون بگوید سخن بدانندش ص: تا نگوید سخن ندانندش

خوب گوید؛ لیب گویندش - زشت گوید؛ سفیه خوانندش - نهج البلاغه حکمت ۱۴۸ و ۳۹۲، الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه هشتم

من عذب لسانه کثر اخوانه.

(هر که خوش باشد زبان او، بسیار باشد برادران او.) - س: داشت - س: خویش - س: - ((او))

معنی این کلمه به تازی: - اس: - ((معنی این کلمه)) و پس از این نیز غالباً ((بتازی - یا - تازی)) می آورد

المرء یصطاد قلوب الناس بکلمه الطیب و کرمه الصیب. - ص: - ((قلوب الناس))

معنی این کلمه به پارسی

هر که مردمان را نیکویی گوید و به گرد عثرات ایشان نگرده، ایشان اس: نیکو، ص م: نکو - ص: - ((ایشان)) او را دوست گیرند و با او چون با برادران زندگانی کنند. - ص اس م: - ((با))

شعر

گر زبانت خوش است، جمله خلق - در مودت برادران تواند

ور زبانت بدست، در خانه - خصم جان تو چاکران تواند - ص: خوش است (!)

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۷۷۶۱، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه دهم

بالبر یستعبد الحر.

(به نیکویی بنده کرده شود آزاد.) - س: + ((مرد)) - م: + ((را))

معنی این کلمه به تازی

المرء بیره یسترق الحر، و یستحق الشکر.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که با آزادگان نیکویی کند، آزادگان بنده او شوند، - س: مرد - اس: نیکویی و راه خدمتکاری و طریق طاعت داری او سپرند. - س: - ((طریق))

شعر

گرت باید که پیش تو باشند - سروران جهان سرافکنده م: باشد

مردمی کن که مردمی کردن - مرد آزاد را کند بنده - ص م: نیکویی کن که نیکویی کردن

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۴۲۱۳، المناقب / ۳۷۵، لطایف الامثال / ۷۰.

### کلمه دهم

بشر مال البخیل بحادث او وارث.

(بشارت ده مال بخیل را به آفتی از روزگار یا به س: خواسته مرد میراث خواری.) - س: - ((ب))

معنی این کلمه به تازی

مال البخیل لا یصرف فی طرق الخیرات و وجوه المبرات، فیکون معرضا لحادث یصطلمه، او لوارث یلتقمه. - س: معرضا

معنی این کلمه به پارسی:

خواسته بخیل یا در آفت روزگار تلف گردد، یا به دست میراث خوار افتد، از بهر آن که بخیل را دل ندهد که مال خویش را خوش بخورد، یا در وجه خیرات و طریق مبرات بکار برد. - م: خیرات و مبرات

شعر:

هر که را مال هست و خوردن نیست - او از آن مال بهره کی دارد

یا به تاراج حادثات دهد - یا به میراث خوار بگذارد

- الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵.



لاتنظر الی من قال، و انظر الی ما قال.

(منگر بدان که گفت: بنگر بدانچه گفت.) - س: سوی آن کس که

معنی این کلمه به تازی

اذا سمعت کلاما فلا- تنظر الی حال قائله و لکن انظر الی کثره طائله، - ص: طالبه فرب جاهل یقول خیرا، و رب فاضل یقول شرا.

معنی این کلمه به پارسی

در گوینده سخن منگر که شریف است یا وضعی، عالم است یا جاهل، - ص م: وضعی است (م: - است) یا شریف در نفس سخن نگر؛ اگر نیک باشد نگاهدار، و اگر بد باشد - م: عالم یا جاهل است - اس: نیک نباشد بگذار.

شعر

شرف قائل و خساست او - در سخن کی کنند هیچ اثر؟

تو سخن را نگر که حالش چیست - در گزارنده سخن منگر

- الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵، شرح غرر و درر: ش

**کلمه دوازدهم**

الجزع عند البلاء تمام المحنه.

((زاری نزدیک بلا، تمامی محنت است.)) - م: + ((کردن)) - ص: + ((و رنج))

معنی این کلمه به تازی

الصبر عند البلاء من جاذبات المثوبه، و الجزع عند البلاء من جالبات العقوبه، و ای محنه تكون اتم من فقدان المثوبه الابدیه، و وجدان العقوبه السرمديه؟ - م: ((و ای...))

معنی این کلمه به پارسی

هر که را بلائی رسد یا آفتی روی بدو نهد، او در آن بلا- م: برسد - ص: و - ص: روی نهد: م: روی نماید - ص: و در، اس: - ((او در)) زاری کند یا در آن آفت اضطراب نماید و صبر و تسلیم را سرمایه کار و پیرایه روزگار خویش نسازد، از ثواب ابد محروم ماند، و به عقاب م: خود سرمد گرفتار شود، و چه محنت بود تمام تر از این س: سرمدی - م: و کدام حالت؟

شعر

در بلیت جزع مکن که جزع - بتمامی دلت کند رنجور

هیچ رنجی تمامتر زان نیست - کز ثواب خدای مانی دور

**کلمه سیزدهم**

لا ظفر مع البغی.

((نیست پیروزی با فرهی کردن.)) - ص م: فیروزی - س: ستم

معنی این کلمه به تازی

من طلب بالبغی شیئا فالغالب انه لا یجد ذلك المطلب و لا یرد ذلك المشرب، و ان وجده مره او ظفر به کره، فلا یتمتع به، فکانه لم ینله و لم یحز، و لم یظفر به و لم یفز. - س: لم یجد

معنی این کلمه به پارسی

هر که به ظلم و فرهی کردن چیزی طلب کند، غالب آن است که آن چیز را- س: - ((کردن)) به دست نیارد و بر آن چیز ظفر

نیابد، و اگر بنادر به دست آرد

و ظفر- اس: بدان یابد، از آن چیز برخورداری و انتفاع نگیرد، پس همچنان باشد - ص: + ((نیابد)) - س: بود که ظفر نیافته بود. - ص: + ((آن)) - م: نیافته

شعر

هر که از راه بغی چیزی جست - ظفر از راه او عنان برتافت و ظفر یافت منفعت نگرفت - پس چنان است آن ظفر که نیافت ک م: پس چنان است کان ظفر بنیافت

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۰۸، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه چهاردهم

لاثناء مع الکبر.

(نیست ثنا با کبر.)

معنی این کلمه به تازی

المتکبر لاتخلع علیه ارضیه الثناء، و لا تقطع الیه اودیه الرجاء.

معنی این کلمه به پارسی

هر که متکبر باشد مردمان ثنای او نگویند و ولای او نجویند. - س: - ((مردمان)) - س: - ((و ولای او...)) م: نخوانند (!)

شعر

هر کرا کبر پیشه شد، همه خلق - در محافل جفای او گویند- م: پیشه کبر شد

وان که بر منهج تواضع رفت - همه عالم ثنای او گویند- م: جویند

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۲۰، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه پانزدهم

لا بر مع شح.

(نیست نیکویی با بخیلی.)

معنی این کلمه به تازی

الشحيح لا يثبت على الناس الحقوق فلا يلقي من الناس الا العقوق. - م: الحقوق على الناس - ص: الى

معنى اين كلمه به پارسی

مردمان نيكویی نگویند و طاعت داری ننمایند آن كس را كه بخیل م: بگویند... بنمایند باشد، از بهر آن كه از او خیری نبینند  
و- م: بنمایند بخیل را - س م: چیزی (س: بی نقطه چ) نفعی نگیرند. - م: + ((از او))

شعر:

هر كه را بخل پیشه شد، دگران - نیست ممكن كه طاعتش م: پیشه بخل شد دارند

حق گزاری است طاعت و او را - نبود حق، چگونه بگزارند - اس: بگزارد (!)

- الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵، و نیز رك: شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۲۱.

### كلمه شانزدهم

لا صحه مع النهم.

(نیست تندرستی با بسیار خوردن.) - اس: ... تندرستی

معنى اين كلمه به تازی

من قل غذاوه قلت ادواوه، و من كثر طعامه كثر اسقامه. - ص: داوه، م: دواءه - ص: سقامه

معنى اين كلمه به پارسی

هر كه بسیار خورد پیوسته معده او گران و تن او ناتوان باشد، و هر كه ع: ترش و گران اندك خورد حال او به خلاف اين  
حال باشد. - ص: بر - ص: اس: اين بود، م: آن حال بود

شعر

نشود جمع هیچ مردم را - تندرستی و خوردن بسیار

مذهب خویش ساز کم خوردن - گرت جان عزیز هست بکار- س ص: اگر ت (!)

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۲۴، المناقب / ۳۷۵.

### كلمه هفدهم

لا شرف مع سوء الادب. -ك: ادب (مانند الاعجاز، شرح غرر و المناقب)

(نیست بزرگی با بدی ادب.) - م: با بی ادبی

معنی این کلمه به تازی

علو الرتب لا ینال الا بحسن الادب.

معنی این کلمه به پارسی

هر که بی ادب باشد از بزرگی محروم ماند، و به درجه اشرف و اکابر و اعیان و امثال نرسد. - اس: - ((و امائل)) - ص: و به درجه اشرف نرسد و در دایره اکابر و اعیان و امثال نیاید، م: و به درجه بزرگی و اکابری نرسد و از امثال نازل بود.

شعر

بی ادب مرد کی شود مهتر - گرچه او را جلالت نسب است - م: + ((و))

با ادب باش تا بزرگ شوی - که بزرگی نتیجه ادب است

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۳۰، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه هجدهم

لا اجتناب محرم مع حرص. - ص م: الحرص

(نیست دور شدن از حرام با حرص).

معنی این کلمه به تازی

ایاک و الحرص، فان الحرص یلقى صاحبه فی المحذورات، و یقوده الی س: یفرده المحذورات. - م: - ((و یقوده...))

معنی این کلمه به پارسی

هر که را در طبیعت حرص سرشته شد نتواند که از حرام بگریزد، یا- ص: سرشته باشد، اس: پیوسته شد - ص: پرهیز کند - م: تا از محظورات پرهیزد.

شعر:

حرص سوی محرمات کشد - خنک آن را که حرص را بگذاشت ص ز: آن کس

گر نخواهی که درحرام افتی - دست از حرص می بیايد داشت - الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه نوزدهم

لا راحه مع حسد. - ص: حسود، م: الحسد

(نیست راحت با حسد.)

معنی این کلمه به تازی

الحسود یغتم بما فیض الله من خیره علی غیره، و خیرات الله الحاصله - اس: الخالصة فی بلادہ الواصله الی عبادہ لا- تنقطع رکائبها و لا- تنقشع سحائبها، - ک ص م: لا- ینقطع، لا ینقشع - م: + ((و غمایمها)) فلاجل هذا لا یكون للحسود قط فی الحیاہ طیب، و من الراحة ک: و لا من - ص: الركعات نصیب. - م: لا یكون حیاہ الطیبہ للحسود و هو لا یسود و فی العیش لا یطیب و من الرخات (!) لا یصیب

معنی این کلمه به پارسی

مردم حسود پیوسته از نیکویی که خدای - عز و جل - دیگران را- م: حسود از نیکوییها - م: دیگری دهد، اندوهگن باشد و راحت عمر و لذت عیش نیابد. - اس م: اندوهگین - ص: و بدان سبب - ص: لذت زندگانی

از حسد دور باش و شاد بزی - با حسد

هیچ کس نباشد شاد- م: - ((و))

گر طرب را نکاح خواهی کرد - مر حسد را طلاق باید داد- ص: بست، م: داد

- عقد الفرید ۲/۱۹۱ و الاعجاز / ۲۸ و شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۳۵ (...لحسود) المناقب / ۳۷۵.

### کلمه بیستم

لا محبه مع مرء.

(نیست دوستی بالجاج.)

معنی این کلمه به تازی

اللجاج یورث العداوه، و یذهب من العیش الحلاوه.

معنی این کلمه به پارسی

هر که لجاج پیشه کند مردمان از دوستی او بگریزند و از مجالست او- م: مردمان او را دوست نگیرند - اس: + ((هم))  
پرهیزند.

شعر

ابله است آن که فعل اوست لجاج - ابلهی را کجا علاج بود

تا توانی لجاج پیشه مگیر - کافت دوستی لجاج بود- ص: مکن

- الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۳۵، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه بیست و یکم:

لا سودد مع انتقام.

(نیست مهتری با کینه خواستن.) - س: کشیدن، م: کینه خواستن با مهتری

معنی این کلمه به تازی

الرجل المنتقم لا یقطف له ثمرات السعاده، و لا یعقد علیه خرزات السیاده.



معنی این کلمه به پارسی:

هر که خواهد که مهتر شود او را دست از کینه خواستن بیايد داشت و- س: ((مهتر شود)) - س: بیاساید، اس: بیايد گذاشت مذهب انتقام را بیکبارگی بیايد گذاشت، و تا تواند به عفو کوشید و- ص م: مذهب انتقام (م: + بکلی) بگذاشت - ص اس: بتواند - س اس: بیايد کوشید، م: کوشد لباس احتمال پوشید. - س اس: بیايد پوشید، ص: و اغماض پوشید، م: پوشد

شعر

صوالت انتقام از مردم - دولت مهتری کند باطل از ره انتقام یکسو شو - تا نمانی ز مهتری عاطل - الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۱۸، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه بیست و دوم:

لازیاره مع زعاره.

(نیست زیارت با بدخویی.)

معنی این کلمه به تازی

ینبغی ان یکون الانسان عند زیاره صدیقه حسن الخلق، رقیق حواشی ص: - ((ان)) - ص: - ((الخلق)) النطق، فان الزائر اذا كان زعرا لایکون زائرا، بل یکون اسدا زائرا. - س ص: زاعر - س: ذائرا

معنی این کلمه به پارسی

هر که به زیارت کسی رود بیايد که به وقت زیارت خوشخوی و گشاده روی اس: چون کسی باشد، چه اگر در آن وقت بدخویی کند و از سنن لطف، قولا و فعلا، - ص: خوشخو و گشاده رو - س: به وقت خوشخویی و گشاده روی رود - م: رفق عدول نماید، آن زیارت باطل کرده باشد. - اس م: + ((را))

شعر:

چون زیارت کنی عزیزی را -

روی خوش دار و خوی از آن خوشتر

چه اگر بدخویی کنی آن جا - آن زیارت شود هبا و هدر

- الاعجاز / ۲۸ و المناقب / ۳۷۵ (...دعاره).

### کلمه بیست و سوم

لا صواب مع ترک المشوره.

(نیست صواب با فرو گذاشتن مشورت.) - س: - ((فرو)) - م: + ((وپذیر، ظ: و تدبیر))

معنی این کلمه به تازی: - س: + ((من لم یکن صدق)) آغاز شرح کلمه بیست و چهارم به خطا در اینجا آمده است.

المشاوره فی الامور داعیه الی الصواب و الصلاح، هادیه الی النجاه و النجاج.

معنی این کلمه به پارسی

در همه کارها با عقلا مشاورت و با علما مذاکرت باید کرد، چه م: مشورت، ص: + ((باید کردن)) - ص: - ((باید کردن))

مشاورت مرد را به صواب رساند و از خطا نگاه دارد. - س: نگه، م: و خلل نگه - ص: و از خطا برهاند

شعر

مشورت رهبر صواب آمد - در همه کار مشورت باید - ص: اس: آید

کار آن کس که مشورت نکند - نادره باشد ار صواب آید - ص: م: نادری

- الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه بیست و چهارم

لا مروءه لکذوب.

(نیست مروت مر دروغگوی را.) - م: دروغزن

معنی این کلمه به تازی

من لم یکن له صدق الاقوال لم یکن له حسن الافعال، فیکون خالیا من ص: حسن خصائص المروءه، عاریا من ملابس الفتوه، و

لهذا قیل: الصدق ام الفضائل، و الکذب ام الرذائل.

معنی این کلمه به پارسی

هر که را صدق گفتار نباشد حسن کردار نباشد، و هر که چنین باشد- م: باشد و - م: - ((و هر که چنین باشد)) از مروت خالی و از فتوت عاری بود.

شعر:

هر که باشد دروغزن بروی - از مروت کجا فروغ بود؟

گر کند عهد، آن خداع بود - ور دهد وعده، آن دروغ بود- ع: خلاف

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش

### کلمه بیست و پنجم

لا وفاء لملول.

(نیست وفا با مردم ملول.) - اس: وفا نیست - م: + ((را))

معنی این کلمه به تازی

الانسان اذا كان ملولا لا يعتمد على عهده، ولا يعول على وعده، فانه اذا مل نقض العهد، و اذا سئم اخلف الوعد.

معنی این کلمه به پارسی

هر که ملول باشد بر عهد بستن و دوستی جستن او هیچ اعتماد نباشد؛ از- م: + ((او)) بهر آن که چون سلطان ملالت و شیطان سآمت برو مستولی گردد، هم اس: - ((چون سلطان)) - اس: سآمت و (!) عهد را بشکند و هم دوستی را تباه کند. - اس: شکند، م: همه عهدها را در هم شکند - م: همه دوستیها

شعر:

مطلب تو وفا ز مرد ملول - نشود مجتمع ملال و وفا

گر کند عهد چون ملالش خاست - بشکند عهد را به دست جفا- ص هامش، گر کند عهد چون ملول شود

- عقد الفرید ۲/۳۱۹ (لا اخاء...) الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۳۷، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه بیست و ششم

لا کرم اعز من التقی.

(نیست هیچ کرم بزرگوارتر از پرهیزگاری.) - س: هیچ کرمی نیست عزیزتر

معنی این کلمه به تازی

من كان تقيا فهو عند الله مكرم و عند الناس معظم، ((ان اکرمکم عند الله اتقیکم. (۱۳ / حجرات)).

ولها معنی آخر و هو: ان الکرّم علی نوعین: احدهما ان یکف الانسان شره عن غیره، و ثانيهما ان يجعل الانسان نصيبا للغير من خيره، فالاول یسمى تقی و زهاده؛ و الثاني یسمى جودا و افاده، و الاول اشرف من الثاني لان فائده اتم و منفعتہ اعم؛ و لهذا كان الانبياء - صلوات الله عليهم - یوصون بکف الاذی عن الناس. - م:

+ ((من الصفحه و ا...؟)) در نسخه ما محو است.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که پرهیزگار باشد به نزدیک خدای - عز و جل - گرامی بود و به ص: پرهیزکاری کند، م: پرهیزکارتر - م: گرامی تر - ص: باشد نزدیک مردمان بزرگ و نامی. - ((و به نزدیک...)) را تنها ص دارد

و نیز این کلمه را معنی دیگر توان گفت، و آن معنی آن است که: کرم دو- م: گرامی بود (و عبارتی را ندارد) گونه است: یک گونه آن است که خلق را از شر خویش ایمن دارد و- اس: دونه است (ظ: گو، ساقط است)، م: باشد - ص م: یکی - ص: داری این پرهیزگاری است، و گونه دیگر آن است که خلق را از خیر- س: آن - ص: و یکی - م: پرهیزگاری است و دیگر آن خویش نصیب دهد؛ و این جوانمردی است و پرهیزگاری شریف تر- س: خویشتن - ص: دهی از جوانمردی، به حکم آن که فایده او کاملتر است و منفعت او- ص: - ((و پرهیزکاری...))، م: + ((است)) - ص: فایده آن کاملتر شامل تر.

شعر

گر کریمی به راه تقوی رو - ز آن که تقوی سر همه کرم است ناگرفتن درم زوجه حرام - بهتر از بذل کردن درم است

- دستور معالم / ۳۴ (لاکنز اعز من التقوی)، شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۶۴، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵ (...التقوی).

### کلمه بیست و هفتم

لا شرف اعلی من الاسلام.

(نیست هیچ شرف بلند پایه تر از مسلمانی.) - س: هیچ شرفی نیست بلندتر از اسلام

معنی این کلمه به تازی

المسلم عزیز عند الله و ان رق حاله و الکافر ذلیل

عند الله و ان كثر ماله، و اى شرف يكون اعلى من العزه المويده و اوفى من الكرامه المخلده؟ - م بدین صورت تغییر داده است:  
يكون اعلى و اعز من الاسلام و عزه المويده بالدوام المخلده بالاكرام عند الله

معنى این کلمه به پارسی

هر که مسلمان شد به عز جاودانی و شرف دو جهانی رسید، و عقلا- اس م: رسد دانند که عز موید بهتر از ملک گذرنده و مال ناپایدارنده. - اس م: مخلد - م: + ((است)) - ص: گذرنده و ملک ناپایدار

شعر:

ای که در ذل کفر ماندستی - عز اسلام داده ای از کف گر شرف بایدت مسلمان شو - که چو اسلام نیست هیچ شرف - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱، دستور معالم / ۳۴، الاعجاز / ۲۹

### کلمه بیست و هشتم

لا معقل احسن من الورع. - ص: احصن، م: اصنع

(نیست پناهی نیکوتر از پرهیزگاری.) - س: هیچ پناهی نیست نیکوتر از ترسکاری، اس: از زهد و ورع، م: از ورع

معنى این کلمه به تازی

الورع للانسان احسن معقل و ملاذ، و احصن موئل و معاذ. - ص: معاد - ك: مغنی، ص ملاذ، م مآل

معنى این کلمه به پارسی

هر که خواهد تا از حوادث دنیا و نوایب عقبی امان یابد، او را در پناه - ص م: خواهد که - س: - ((پناه))، م: قلعه ورع باید گریخت، چه به برکات ورع هیچ آفت در دو جهان بدو - م: + ((و در حصار تقوی جای حصین طلید)) - م: ورع دو جهانی، ص: آفت در دین و دنیا به وی نرسد.

شعر

ای که از دفع لشکر آفات - عاجزی و ترا سپاهی نیست - ص: در

در پناه ورع

گریز از آنک - از ورع نیکتر پناهی نیست - ص: خوبتر

- نهج البلاغه حکمت ۳۷۱ و دستور معالم / ۳۴ (در هر دو احصن)، الاعجاز / ۲۹ (احرز)

### کلمه بیست و نهم

لا شفیع انجح من التوبه.

(نیست هیچ شفیع حاجت رواتر از توبه.) - س م: هیچ شفیع (م: شفیع) نیست - م: + ((کردن))

معنی این کلمه به تازی

من تمسک بحیل التوبه و الاعتذار، و تشبث بذیل الندامه و الاستغفار، ثم اشتغل بعد ذلك برفع حاجاته و عرض مهماته علی الحضرة الالهیه، فانه بركة التوبه تقضى حاجاته و ان كثرت، و تكفى مهماته و ان كبرت. - م: حاجته

و لها معنى آخر و هو: ان العبد اذا جنى جنايه مقتضيه للمعاتبه مستدعيه - ص: این فقره و شرح فارسی آن را ندارد، م: تنها شرح فارسی را، با تغییراتی، آورده است. للمعاقبه، فلا - مخلص له من اظفار تلك الآفه و من مخالبت تلك المخافه الا بالشفاعه او بالتوبه، لكن جاز ان يكون كثره الشفاعات تهيج غضب اس: بالشجاعه - س: يهيج، ك: يهيج الحليم و تشعل لهب الكريم، فيحرم الجاني، بسبب ذلك، برد العفو المطلوب زلاله، المحبوب ظلاله، و كثره التذلل عند الاقرار بالحوبه - اس: التذليل يحبها كل احد و يرق لها كل خلد، فاذن التوبه من الشفاعه انفع و لضرر العقوبه ادفع.

معنی این کلمه به پارسی

هر که توبه کند و آن گاه از خدای - عز و جل - حاجتی خواهد خدای - عز - ص: کند آن گاه، م: کند و آنکه و جل - به برکت توبه آن حاجت او روا کند، پس هیچ شفیع ص: آن توبه، م: توبه او - ص اس: +

((را)) در دین و دنیا، و آخرت و اولی بهتر از - س: شفیع - ص: در دنیا و آخرت - س: و عقبی - م: شفیی در اولی و عقبی توبه نباشد.

و نیز این کلمه را معنی دیگر توان گفت، و آن معنی این است اس: آن که: اگر کهتری گناه کند و مهتر بر او خشم آلود شود، پس آن اس: کهتر گناهی کهتر توبه کند و دست در جیل اعتذار و دامن استغفار زند و - اس: - ((آن)) خضوع و خشوع نمودن گیرد، این حال به رضای مهتر نزدیکتر از آن باشد که به نزدیک مردمان رود و شفیعان انگیزد، و مهتر را از جوانب در دسر دهد.

شعر:

ای که بی حد گناه کردستی - می نترسی از آن فعال شنیع؟

توبه کن تا رضای حق یابی - که به از توبه نیست هیچ شفیع - نهج البلاغه حکمت ۳۷۱، دستور معالم / ۳۴، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه سی ام

لا لباس اجمل من السلامه.

(نیست هیچ پوشیدنی نیکوتر از سلامت.) - س: پوشش خوبتر، م: بهتر

معنی این کلمه به تازی

السلامه للانسان اصفی شربه یحتسیها، و اصفی حله یکتسیها.

معنی این کلمه به پارسی:

چون مردم کاس صحت نوشید و لباس سلامت پوشید، - ص: مرد - اس: نوشند، پوشند - اس: نوشند، پوشند می باید که قناعت کند و گرد افزونی نگردد تا به سبب طمع فاسد و - اس: بگرد طلب زاید، آن جام صحت و جامه سلام را به باد ندهد. - ص: لباس - م: ندهند

شعر

مرد را، گر ز عقل با بهره است - هیچ کسوت به از سلامت اس: بهره بود، م: اگر از عقل مرد



بابهره است نیست به سلامت اگر نباشد شاد - کسوت او بجز ندامت نیست - دستور معالم / ۳۴، الاعجاز / ۳۵ (هر دو... من العافیه))، شرح غرر و درر: ش ۱۰۶۳۵، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه سی و یکم

لا داء اعی من الجهل.

(نیست هیچ دردی بی درمان تر از نادانی.) - اس: - ((هیچ))

معنی این کلمه به تازی

الجهل لیس لدائه علاج، و لا لظلمائه سراج، و لا لغمائه انفراج. - ک س اس: لظلمائه، م: لظلامته (!)

معنی این کلمه به پارسی

هر که را جهل در غریزت مرکوز شد، و نادانی در جبلت سرشته گشت، - اس: پیوسته، ص: او سرشته نصیحت هیچ عاقل و موعظت هیچ فاضل او را سود ندارد، و هرگز - م: جهل در خلقت غریزی مکدود بود و نادانی در طینت و جبلت مسدود (!) دامن از جهالت و آستین از ضلالت نگذارد. - س: به جای هر دو ((از)) ((این)) ص اس ((آن)) متن موافق ((ز)) ((ع)) ((م)) - اس: وانگذارد، م: در نتواند کشید لاتبدیل لخلق الله

شعر

علم دری است نیک با قیمت - جهل دردی است سخت بی درمان نیست از جهل جز شقاوت نفس - نیست از علم جز سعادت جان - الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵، شرح غرر و درر: ش ۱۰۶۲۹ (لاداء ادوء من الحمق)

### کلمه سی و دوم

لا مرض اضنی من قله العقل.

(نیست هیچ بیماری نزارتر از اندکی س: رنجی - چنین است در جمیع نسخ عقل.) - اس: خرد

معنی این کلمه به تازی

قله العقل اشد الم و اشق سقم، قیل لواحد: ((استراح من لا عقل م: الما...سقما له)) قال: ((لا، بل مستراح من لا عقل له.)) - ص: - ((قال لا)) - س: - ((بل...))

معنی این کلمه به پارسی

هیچ بیماری صعب تر از کم خردی نیست، به سبب آن که مردم صحیح آن باشد که از اوافعال قویم و اعمال مستقیم صادر-  
ص: باشند - ص: ایشان - اس: -

((قویم)) - ص: اقوال مستقیم، اس: + ((واقوال قویم)) گردد، و هیچ کم خرد برین گونه نیست م: ظاهر شود - س: - ((کم))، پس هیچ کم خرد صحیح نیست. - ص: نباشد (در هر دو مورد) - ص: نباشد (در هر دو مورد)

شعر

ای که روز و شب از طریق علاج - در فزونی جسم و جان خودی پاره ای در خرد فزای که نیست - هیچ بیماری چو کم خردی - الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۱۰۷۶۳، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه سی و سوم

لسانک یقتضیک ما عودته.

(زبان تو تقاضا می کند ترا آن چه عادت کرده ای س اس: - ((ترا)) تو آن را.) - س: کردی - اس: او

معنی این کلمه به تازی

عود لسانک من القول اجمله و من الخیر اکمله، فانک ان عودته الشر لم تامن ان تبدر منه او تصدر عنه، علی موجب عادتک لا علی موجب ارادتک، کلمه شر تکدر کاسک، بل تطیر راسک.

معنی این کلمه به پارسی

زبانرا بر نیک خوی باید کرد، و بر بدخوی نباید کرد، چه روا بود که به ص: خوئی عادت - م: بنیک خو باید کردن حکم عادت بر زبان، در موضعی نازک، از آن بد که بر آن خوی س: بر - ص: - ((بر آن))، اس: بدان کرده باشد، کلمه ای رود که خداوند زبان را زیان دارد. - م: بر زبان رود - اس: - ((که))

شعر:

بر نکو خوی کن زبانت را - کان رود بر زبان که خوی کند

خویش ار بر بدی کنی، روزی - پیش خلقت سیاه روی کند - س: خویشان از بدی کنی، اس: با خویش ار تو

بدی کنی (!)، م: خوی خود را چو بد کنی، متن موافق، ((ص)) ((ز))

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۷۶۱۱، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه سی و چهارم

المرء عدو ما جهله.

(مرد دشمن است آن چیزی را که نداند. - اس م: - ((چیزی)) - س: ندانست آن را

معنی این کلمه به تازی

المرء اذا لم يعرف علما قرع مروته، و مزق فروته، و ذم اربابه و عادى اصحابه.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که علمی را نداند پیوسته در پوستین آن علم افتاده بود و اصحاب س: - ((را)) - م: باشد آن علم را بد می گوید و مذمت می کند. - اس: را بدی - م: - ((و مذمت...))

شعر

مردمان دشمنند علمی را - که ز نقصان خود ندانندش ص: منکرند - م: تقصیر

علم اگرچه خلاصه دین است - چون ندانند کفر خوانندش - نهج البلاغه حکمت ۱۷۲ و ۴۳۸ (الناس اعداء ما جهلوا)، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه سی و پنجم

رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعد طوره.

(رحمت کناد خدای بر آن مرد که بشناخت اندازه س: مردی را، م: مرد را خویش، و در نگذشت از حد خویش.) - س: ((و نه...)) ظاهرا در هاشم بوده و در عکس محو است

معنی این کلمه به تازی

رحم الله امرء عرف انه فطر من صلصال لا- من سلسال، و خلق من ماء مهين لا- من ماء معين، فلم يتكبر على اقرانه، و لم يتجبر على اخوانه.

معنی این کلمه به پارسی

مردم را چنان باید بود که قدر خویش بدانند و- ص: مرد - م: بدانند، نگذارند از اندازه خویش در نگذرد، تا هم از خالق رحمت یابد و هم از- م: بدانند، نگذارند - س: - ((خالق)) - م: یابند خلاق مدحت.

شعر:

رحمت ایزدی بر آن کس باد - که عنان در کف جنون ننهد

قدر خود را

بداند و هرگز - قدم از حد خود برون نهد - ص: پای

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۵۲۰۴، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه سی و ششم

اعاده الاعتذار تذکیر للذنب. - ک: بالذنب

(دگر باره عذر خواستن یاد دادن بود مر گناه را.) - س: باز گردانیدن

معنی این کلمه به تازی

إذا اذنبت ذنباً، فلا تعتذر منه الا - کره واحده، و لا - تستغفر منه الا - مره فارده، - م: عنه، س: - ((منه)) فان اعاده العذر مذکره للذنب، مقررہ للعیوب. - م: مذکره للذنب

معنی این کلمه به پارسی:

چون از گناهی یک بار عذر خواستی دیگر بار به سر آن عذر - اس: - ((بار))، م: باره نباید شد؛ چه تازه کردن عذر تازه کردن گناه باشد. - اس: باز نباید شد

شعر:

عذر یک بار خواه از گنهی - کز دوبار ست نقص جاه ترا

به سر عذر باز رفتن تو - تازه کردن بود گناه ترا

- الاعجاز / ۲۹ (...الذنب)، شرح غرر و درر: ش ۱۴۲۸، المناقب / ۳۷۵، شرح نهج ۲۰/۳۴۰ (...بالذنب)

### کلمه سی و هفتم

النصح بین الملا تقریر.

(نصیحت در میان انجمن سرزنش باشد.) - م: فضیحت

معنی این کلمه به تازی

من نصح اخاه علی ملا من الناس، فقد هتک ستره و افشى سره. - م: سواته

معنی این کلمه به پارسی:

هر که دوستی را نصیحت کند تنها باید کرد، چه نصیحت در میان مردمان فضیحت باشد.

شعر:

گر نصیحت کنی به خلوت کن - که جز این شیوه نصیحت نیست هر نصیحت که بر ملا باشد - آن نصیحت بجز فضیحت نیست اس: در

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۹۹۶۶، المناقب / ۳۷۵، شرح نهج البلاغه ۲۰/۳۴۱

### کلمه سی و هشتم

إذا تم العقل نقص الكلام.

(چون تمام شود خرد بکاهد سخن.) - اس: عقل

معنی این کلمه به تازی

المرء إذا تم عقله لم يتكلم الا بقدر الحاجة، و لم يحم حول الهدیان و- س ص اس م: حوم، متن موافق ((ك)) اللجاجة.

معنی این کلمه به پارسی

هر که را عقل تمام شد در مجامع بیهوده نگویید و زبان خویش را از سخن ص: باشد زیانکار نگاه دارد. - س: زیان (!) - م: جمله اخیر را به کلی تغییر داده است.

شعر:

هر که را اندک است مبلغ عقل - بیهده گفتنش بود بسیار - ص هامش: مایه، م: مبلغ عمر

مرد را عقل چون بیفزاید - در مجامع بکاهدش گفتار

- نهج البلاغه حکمت ۷۱، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵، مجمع الامثال ۴/۵۵

### کلمه سی و نهم

الشفيع جناح الطالب.

(شفیع بال جوینده است.) - س: خواهشگر

معنی این کلمه به تازی

الطالب بواسطة الشفيع يصل الى مرامه و مطلبه ؛ كما ان الطائر بواسطة الجناح يصل الى مطعمه و مشربه. - اس: - ((الي))

معنی این کلمه به پارسی:

چون مردم را به بزرگی حاجت افتد، و او آن حاجت به زبان خویش س م: مرد - ص: افتد و آن حاجت را رفع نتواند کرد، دست در دامن شفيعی زند و به عنایت آن شفيع ص: + ((واسطه)) - م: عنایت او به حاجت خویش رسد، چنان که مرغ به استظهار بال به مطعم و مشرب خویش رسد. - م: خود

شعر:

ای که هستی تو طالب حاجات - بیخ نومیدی از دلت برکن تا به مطلوب خود رسی ز ملوک - دست در دامن شفيعی زن -  
نهج البلاغه حکمت ۶۳، الاعجاز / ۲۹، المناقب /



**کلمه چهارم**

نفاق المرء ذله. - س م: ذله

(نفاق مرد خواری باشد.) - س: اوست، م: است

معنی این کلمه به تازی

المنافق یكون ذلیلا عند الخالق، حقیرا عند الخلاق.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که نفاق پیشه کند و ظاهر خویش به خلاف باطن دارد، او به ص: - ((او)) نزدیک خدای - عز و جل - ذلیل باشد و به نزدیک آدمیان م: و نزد حقیر.

شعر

ای که داری نفاق اندر دل - خار بادت خلیده اندر حلق هر که سازد نفاق پیشه خویش - خوار گردد بنزد خالق و خلق ص: بنزدیک (!)، م: میان

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۹۹۸۸، المناقب / ۳۷۵.

**کلمه چهل و یکم**

نعمه الجاهل كروضه فی مزبله.

(نعمت نادان چون سبزه زاری است در سرگین دانی.) - م: سبزه ای - م: سرگین دان

معنی این کلمه به تازی

نعمه من لا علم لدیه، و لا اثر من الفضل علیه، كروضه فی مزبله وضعت فی غیر موضعها، و وقعت فی غیر موقعها.

معنی این کلمه به پارسی

مردم نادان سزاوار نعمت و شایسته حشمت نباشد، و اگر نعمتی یابد - ص م: مرد یا حشمتی به دست آرد برو نزید، چنان که سبزه زار در - ص: او را، م: بروی - م: + ((میان)) مزبله نزید و نیکو نیاید. - م: باشد - ص: نزید و سزاوار نباشد

شعر:

ای که داری هنر نداری مال - مکن از روزگار خود گله ای

نعمت و جهل را مخواه که هست - روضه ای در میان مزبله ای

- شرح غرر و درر: ش ۹۹۵۶، ترجمه جاویدان خرد / ۱۱۹، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه چهل و دوم

الجزع اتعب من الصبر.

(زاری کردن دشوارتر از صبر کردن است.) - س: دشوارتر است از شکیبایی، م: - ((است))

معنی این کلمه به تازی

الجزع من الصبر اتعب، و القلق من السكون اصعب.

معنی این کلمه به پارسی:

جزع کردن در وقوع نوایب و نزول مصایب، دشوارتر و رنجور کننده تر از - اس: - ((مصایب)) صبر و قرار و سکون و

وقارست. - ص: - ((و قرار))

شعر:

در حوادث به صبر کوش، که صبر - به رضای خدای مقرون است

تن مده در جزع، که رنج جزع - صد ره از رنج صبر افزون است

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۱۱۹۸، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه چهل و سوم

المسؤول حر حتی يعد.

(مسئول آزادست تا آن گاه که وعده دهد.) - م: آنگه

معنی این کلمه به تازی

المسؤول ما لم يعدد كان بالخيار في المنع و الاعطاء، و الاسراع و الابطاء، - س: الخيار فاذا وعد صار انجاز الوعد لازما في ذمته، واجبا على همته.

معنى این کلمه به پارسی: - اس: کلمه آن است که

مرد مسوول تا وعده نداده است و زبان گرو نکرده است، آزاد است و - ص: - ((است)) زمام ایشار و عنان اختیار در دست اوست، اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند؛ اما چون وعده داد و زبان گرو کرد، در بند وفا کردن وعده ماند و - س: داده باشد و زبان گرو کرده زمام ایشار و عنان اختیار از روی مردمی از دست او بیرون شد. - ص: - ((از روی مردمی)) - اس: مردم او بیرون (!)، ص: شود

و این کلمه را معنی دیگر توان گفت، و آن معنی آن است که: مرد - ص: این فقره را ندارد مسوول تا وعده نداده است

و زبان گرو نکرده سائل او را حر داند- اس: کرد(!) و آزاده خواند؛ اما چون وعده داد و زبان گرو کرد سائل در- اس: -  
(خواند) حریت او متوقف و در آزادی وی متشکک اس: در آزادی - س: - ((و در آزادی...)) گشت، و منتظر ماند. اگر  
وعده را وفا کند گوید که: حرست و آزاده، و اگر وعده را وفا نکند گوید که: نه حر است و نه آزاده. - م: - ((که))

شعر:

مرد مسوول چون دهد وعده - خویشتن در مقام شک فکند

هست حر گر ره وفا سپرد - نیست حر گر در خلاف زند

- نهج البلاغه، حکمت ۳۳۶، الاعجاز / ۲۹ (...ما لم يعد)، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه چهل و چهارم

اکبر الاعداء اخفاهم مکیده.

(بزرگترین دشمنان پوشیده ترین ایشان است به مکر و کید.) - م: بدترین دشمنان آن باشد که پوشیده باشد مکر و کید او

معنی این کلمه به تازی

اکبر الاعداء من یستر مکاید شره و مصاید ضره، و یکتّم غوائل غدیره و حبائل مکره.

معنی این کلمه به پارسی

هر که دشمنی نهان دارد و دوستی آشکارا کند، او بدترین دشمنان باشد؛- اس: بترین از بهر آن که حذر از دشمن ظاهر  
ممکن است و از دشمن ص: دشمنان است - ص: - ((حذر)) - اس: ظاهری، ص: + ((حذر)) باطن ممکن نیست. - ص:  
ناممکن

شعر

بدترین دشمنی تو آن را دان - که به ظاهر ترا نماید بر

هست ممکن حذر ز دشمن جهر - نیست ممکن حذر ز دشمن سر

- الاعجاز / ۲۹ (...اخفاهم مشوره!) المناقب / ۳۷۵.

### کلمه چهل و پنجم

من طلب ما لا یعنیه، فاته ما یعنیه.

(هر که طلب کند آن چه او را به کار نیاید، از او بشود- س: آن چه نیاید او را از دست برود او را آن چه.... آن چه او را به کار آید.)

معنی این کلمه به تازی

من طلب ما لا- یعنی و حاول لا یغنیه، فاته ما ینفعه فی المهمات، و حازه ص: جاوزه (!) ما یمنعه من الملمات. - اس: المهمات (!)

معنی این کلمه به پارسی:

هر که چیزی طلب کند که لایق کار و در خور روزگار او نباشد، از او- ص: و فراخور حال چیزی فوت می شود که لایق کار و در خور روزگار او باشد. - اس: - ((از او...))

شعر:

آن چه ناید به کار مردم را - گر به جستش هیچ بگراید- اس م: باید

فوت گردد

ز دست او بی شک - آن چه او را همی به کار آید - س: او را به کار می باید

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۸۵۲۰، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه چهل و ششم

السامع للغيبة احد المغتابين.

(شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده س: + ((را)) - اس م: + ((است)) است.) - اس: - ((است))، م: غیبت کنندگان

معنی این کلمه به تازی:

السامع للغيبة شريك للمغتاب فيما يستحقه من نکال العاجله و وبال الاجله.

معنی این کلمه به پارسی

هر که غیبت کسی که غایب باشد بشنود، و بدان رضا دهد و غیبت کننده را ملامت نکند و آن غیبت را عذری بنهد، او یکی از دو غیبت کننده س: در هر دو مورد: عیب - س ص م: ننهد (!) - م: + ((باشد)) باشد و در مذمت دنیا و عقوبت آخرت با غیبت م: ((باشد)) - ص: - ((و)) - ص: عیبی کننده شریک بود. - ص: باشد

شعر:

تا توانی مخواه غیبت کس - نه گه جد و نه گه طیبیت هر که او غیبت کسی شنود - هست همچون کننده غیبت - شرح غرر و درر: ش ۱۶۰۷، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه چهل و هفتم

الذل مع الطمع.

(خواری با طمع است.)

معنی این کلمه به تازی

قد ذل من طمع، و قد عز من قنع.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که به نزدیک مردمان اختلاف از بهر طمع دارد، - ص م: اختلاط و مردمان را آن حال از او معلوم شود، - ص: - ((دارد)) - ص: حال او مردمان او را دشمن گیرند و درو به چشم خواری نگرند، و - ص: - ((مردمان))، اس: و مردمان هرگز به نزدیک

هیچ کس شرف و عزت نیابد. - ص: + ((عزیز نشود و)) - س م: - ((و))

شعر:

هر که دارد طمع به مال کسان - تنش در رنج و جانش در جزع است تا

توانی طمع مکن زیراک - هر چه خواری است جمله در- س: مکن طمع - ص: آن چه طمع است

- شرح غرر و درر: ش ۴۴۴، ترجمه جاودان خرد / ۱۲۳، المناقب / ۳۷۵.

### کلمه چهل و هشتم

الراحه مع الیاس

(راحت با نومیدی است.)

معنی این کلمه به تازی

من تعلق باذیال الیاس، و قطع رجاءه من اموال الناس، عاش س اس: الناس فی دعه لایشوبها نصب و فی راحه لاینوبها تعب.

معنی این کلمه به پارسی

هر که امید از اموال خلق ببرد و در دنیا طمع تجمل و زینت ندارد،- ص: بربید پیوسته قرین راحت باشد و عمر در آسایش گذارد. - ص: زینت و تجمل نکرد - م: - ((و در دنیا...))

شعر:

تا تو دل در امید بستستی - هر چه رنج است جمله در دل تست چون بریدی امید از دگران - هر چه آن راحت است حاصل تست - الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه چهل و نهم

الحرمان مع الحرص.

(نومیدی با حرص است.)

معنی این کلمه به تازی

کل حریص محروم، و کل طماع مذموم.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که بر چیزی حریص تر و مولع تر، او از آن چیز محروم تر و بی بهره تر. - ص: - ((و مولع تر)) - اس ص: - ((و بی بهره تر))



شعر:

ای که از حرص مانده ای شب و روز - با تن مستمند و با دل ریش م: - ((و))

از ره حرص دور شو، زیرا ک - هر کرا حرص بیش حرمان بیش ک: ع: هر کجا

- الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه پنجاهم

من کثر مزاحه لم یخل من حقد علیه او استخفاف به. - م: - ((و استخفاف به))

(هر که بسیار شود مزاح او، خالی نبود از کینه ای برو یا- اس: شد استخفافی بدو.) - س: - ((استخفافی بدو))، م: - ((بدو))

معنی این کلمه به تازی

من تعود المزاح حقد علیه الاکابر و استخف به الاصاغر.

معنی این کلمه به پارسی

هر که مزاح بسیار کند پیوسته بزرگان برو کینه ور باشند و خردان بدو- ص: بسیار مزاح - س: بزرگان پیوسته استخفاف رسانند، و او هرگز از کینه بزرگان و استخفاف خردان ص: کنند - م: - ((خردان)) خالی نبود. - ص: نباشد

شعر:

هر که سازد مزاح پیشه خویش - گر امیرست پاسبان گردد

در همه دیده ها سبک باشد - بر همه سینه ها گران گردد

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۸۹۳، المناقب / ۳۷۶، شرح نهج ۲۰/۳۲۷

### کلمه پنجاه و یکم

عبد الشهوه اذل من عبد الرق.

(بنده شهوت خوارترست از بنده درم خریده.) - م: - ((خریده))

این کلمه به تازی

العبد المشتري قد يعزه مولاه و قد يكرمه من اشتراه، اما عبد الشهوه فانه يكون ابداء في كل عين ذليلا مستحقرا، و في كل قلب مهانا مستصغرا. - ص: - ((اشتراه...))

معنی این کلمه به پارسی:

هر که در بند شهوت باشد او از آن کس که در بند- ص: + ((خوارتر بود)) - اس: - ((بند)) بندگی باشد؛ خوارتر بود، زیرا که وقت وقت خداوند را بر بنده درم ص: - ((خوارتر بود)) - م: - ((بنده)) خریدن خویش مهر آید و او را اعزاز کند؛ اما هرگز هیچ کس را بر- س: و اما - ص: هرگز به هیچ وقت هیچ

کس را، اس م: + ((به هیچ وقت)) کسی که در بند شهوت باشد، مهر نیاید و او را اعزاز نکند. - ص: - ((بر کسی)) - م: نکند

شعر:

هر که او بنده گشت شهوت را - هست نفسش خسیس و طبع م: طبعش خسیس و نفس لئیم بنده شهوت است در خواری - بتر از بنده س: - ((است)) - ک ص م: بدتر خریدده به سیم - الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۶۲۹۸، ترجمه جاودان خرد / ۱۲۳، المناقب / ۳۷۶

### کلمه پنجاه و دوم

الحاسد مغتاض علی من لاذنب له.

(حسد کننده خشم آلود بود بر آن کس که او را - م: کسی هیچ گناه نبود.) - س: که گناه نباشد او را

معنی این کلمه به تازی

الحاسد غضبان علی من لم یظهر منه جرم و لم یحدث منه ظلم، و ما غضب الحاسد علی المحسود الا بسبب نعم ساقها الله الیه، و ایاد افاضها - ص اس: + ((الله)) علیه.

معنی این کلمه به پارسی

حسود چون با کسی نعمت بیند خواهد که آن نعمت او را باشد و آن کس ص م: نعمتی را نباشد، و بدین سبب بر آن کس خشم آلود شود و او را دشمن گیرد. - و- ص: خشمناک پیوسته در زوال نعمت او کوشد، بی آن که از آن کس جرمی پیدا آمده م: که از او باشد یا جنایتی ظاهر شده. - س: ظاهر شود، م: جرمی بیند

شعر

هست مرد حسود خشم آلود - بر کسی کو نکرد هیچ گناه نعمت خلق دید نتواند - رنجه باشد ز اصطناع اله م: از

- الاعجاز / ۲۹ (الحاسد ضاغن...)، المناقب / ۳۷۶

### کلمه پنجاه و سوم

کفی بالظفر شفیعاً للمذنب.

(بسنده است ظفر شفیع گناهکار.) - س: بسنده است پیروزی خواهشگر گناه را

معنی این کلمه به تازی:

إذا ظفرت بالمذنب فاقبل فيه شفاعه ظفرک و اعف عنه، فان العفو احسن سيرک. - س م: سيرتک

معنی این کلمه به پارسی

گناهکار را شفیع، ظفر تو برو بس است. چون ظفر یافتی به عفو کوش، و- ص: پس چون لباس تجاوز برو پوش.

شعر:

بر گناهکار چون شدی قادر - عفو کن، زان که بی گنه کس نیست ک ص: شوی

ور مرو را شفیع کس نبود - ظفر تو

شفیع او بس نیست؟

- الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶

### کلمه پنجاه و چهارم

رب ساع فیما یضره.

(بسا کوشنده در چیزی که او را زیان دارد.) - س: ای بسا

معنی این کلمه به تازی

رب انسان یسعی فی امر یضر ذاته و یسر عدااته. - س: سعی

معنی این کلمه به پارسی:

هر که در کاری بکوشد واجب نیست که از آن منفعت یابد، چه - ص: که بسیار باشد که بکوشد و عاقبت از آن کار زیان بیند. - ص: - ((از آن)) - اس: بکوشند، بیند

شعر

ای بسا کس که طالب کاری است - که در آن کار باشدش خذلان ناصح او شود از آن غمگین - حاسد او شود از آن س: او، ص: از آن شود شادان ص: او

- نهج البلاغه نامه / ۳۱، دستور معالم / ۳۱، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶

### کلمه پنجاه و پنجم

لا تتکل علی المنی، فانها بضائع النوکی.

(تکیه مکن بر آرزوها که آن بضاعت‌های احمقان است.) - اس: + ((یعنی))!

معنی این کلمه به تازی

لا تعتمد علی الهوی، و لا تتکل علی المنی، فلیس کل ما یهواه الانسان یملکه، و لا کل ما یتمناه یدرکه، و اعلم ان الاعتماد علی الهوی، و - س: - ((کل)) الاتکال علی المنی من شیم الحمقی و خصال النوکی.

معنی این کلمه به پارسی

بر آرزو اعتماد نباید کرد و بر موجب آرزو خویشتن در خطر نباید-اس: بموجب افکند، که نه هر چه آرزوی تست به تو دهند و مقالید آن در دست تو نهند، و بیاید دانست که اعتماد کردن بر آرزو عادت ابله پیشگان و بضاعت ص: دانستن کوتاه اندیشگان است. - ص: کژاندیشگان

و این کلمه را معنی دیگر توان گفت، و آن معنی آن ص ز: این فقره را

ندارند - س: بتوان است که: بر مجرد آرزو اعتماد- م: این - اس: - ((و این کلمه را...)) نباید کرد، لیکن در طلب آن چه آرزو باشد جهد باید نمود و- م: نتوان رنج باید دید، تا به دست آید و یافته گردد.

شعر

تکیه بر آرزو مکن که نه هرچ - آرزو باشدت ببخشد حق

هر که بر آرزو کند تکیه - به بر عاقلان بود احمق

نهج البلاغه نامه ۳۱، دستور معالم / ۹۷ و عقد الفرید ۳/۱۵۷ (و ایاک و...)، الاعجاز / ۲۹

### کلمه پنجاه و ششم

الیاس حر و الرجاء عبد.

(نومیدی آزادست و امید بنده) - اس م: آزادی - اس: آرزومندی بندگی، م: امید بندگی

معنی این کلمه به تازی

من قطع الرجاء عن الناس خرج من رق خدمتهم، و خلص من قید طاعتهم، و هذا هو الحریه و من عقد الرجاء بالناس بقی فی رق خدمتهم، و وقع فی طاعتهم، و هذا هو العبودیه.

معنی این کلمه به پارسی

هر که از احسان کسی نومید شد از بند او بیرون آمد، و از مذلت س: شود، آید، باز رهد. - س: شود، آید، باز رهد. خدمت او باز رست، و این نشان آزادی باشد. و هر که س: شود، آید، باز رهد. - س ص: است امید در احسان کسی بست در بند او ماند، و به ذل خدمت او- اس: او امید گرفتار شد، و این نشان بندگی باشد. - س اس: گشت - ص: است

شعر

گر بریدی ز مردمان تو امید - به تن آزادی و به دل شادی م: - ((تو))

ور بدیشان امید در بستی - دادی از دست عز آزادی

- شرح غرر و درر: ش

### کلمه پنجاه و هفتم

ظن العاقل كهانه.

(گمان خردمند از اخترگویی است.)

معنی این کلمه به تازی

قد یصدق ظن العاقل بسبب فطانته، كما قد یصدق حکم الكاهن بسبب اس م: - ((قد)) كهانته.

معنی این کلمه به پارسی

بسیار باشد که گمان عاقل راست آید، چنان که بسیار باشد که حکم م: ((بسیار باشد که)) اخترگویی راست آید. - م: + ((بسیار بود که))

شعر

هر اشارت که مرد عاقل کرد - بر اشارات او مزید مجوی ظن عاقل بود به هر کاری - در اصابت چو حکم اخترگویی ص: رای

- شرح غرر و درر: ش ۶۰۳۶ (ظن المومن كهانه)، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه پنجاه و هشتم

من نظر اعتبر.

(هر که بنگریست عبرت گرفت.) - م: + ((نیکو))

معنی این کلمه به تازی

من لحظ و اختبر، اعظ و اعتبر.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که در احوال دنیا و امور عقبی بنگرد و نیک تامل کند عبرت گیرد، و از آن چه زیانکار باشد بگریزد و بدانچه سودمند باشد درآویزد. - اس: زبان - س: - ((بگریزد)) - ص: بود، م: بگریزد و بسودمند

شعر:



مرد در کارها چو کرد نظر - بهره اعتبار از آن برداشت هر چه آن سودمند بود گرفت - هر چه ناسودمند بود گذاشت ص: و آن چه

- شرح غرر و درر: ش ۷۶۵۸ (من تأمل اعتبر)، شرح نهج البلاغه ۲۰/۲۸۰ (المومن اذا...)، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه پنجاه و نهم

العداوه شغل. - ص ز: + ((شاغل))

(دشمنی کاری است). - ص: + ((کردن))

معنی این کلمه به تازی

العداوه شغل يشغل صاحبها عما هو الاليق به و الاولى في مصالح ص: يشغل الاخره و الاولى.

معنی این کلمه به پارسی:

دشمنی کاری است بی فایده، و از کارهای با فایده باز دارنده و منع اس: - ((و)) کننده. - م: - ((و منع کننده))

شعر:

هر که پیشه کند عداوت خلق - از همه خیرها جدا گردد

گه دلش خسته عنا باشد - گه تنش بسته بلا گردد - س: کی - س: کی

- المناقب / ۳۷۶ (...شغل القلب).

### کلمه شصتم

القلب اذا اكره عمی.

(دل چون به ستم فرموده شد کور گردد.)

معنی این کلمه به تازی

القلب اذا اكره على معرفة علم حدث له الملل و ظهر فيه الكلال، و فسد منه النظر و ذهب عنه البصر، حتى لا يعلم ما يعلم، و لا

يفهم ما يفهم. - اس: - ((ما يفهم))

معنی این کلمه به پارسی:

چون دل را رنجانیده شود در دانستن چیزی، کور گردد و آن چیز را - س: - ((را)) - ص: - ((را، علم، او)) درنیابد، پس عنان دل در وقت تحصیل علم بدو باید داد، و باری که ص: - ((را، علم، او)) زیادت از طاقت او باشد بر او نیاید نهاد، تا او عاجز و سرگردان نگردد و- ص: - ((را، علم، او)) متحیر و نادان نماند. - ص: بنماند

شعر:

به ستم دل به سوی علم مبر - کان ستم آتش دل افروزد- ص: که

هیچ خاطر، و گر چه تیز بود - به ستم هیچ علم ناموزد- ص: اگر

- نهج البلاغه، حکمت ۱۹۳، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه شصت و یکم

الادب صورة العقل.

(ادب تمثال خرد است.) - اس م: با ادب بودن صورت عقل است، ک: خرد صورت دانش است (!)

معنی این کلمه به تازی

صورة العقل: هی الافعال المهدبه، و الاقوال المصوبه، و الحركات المودبه، و السكنات المرتبه.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که را عقل باشد نشان او آن بود که گفتار او گزیده و کردار او پسندیده ص م: باشد باشد، و با مردمان بادب نشیند و بادب خیزد و از موارد ندامت و- ص: بود - ص: با ادب - ص م: - ((بادب)) مرصد ملامت پرهیزد. - ص: جای ملامت و ندامت

را تغییر داده.

شعر:

با ادب باش در همه احوال - که ادب نام نیک را سبب است  
عاقل آن است که ادب دارد - نیست عاقل کسی که بی ادب است  
- شرح غرر و درر: ش ۹۹۶، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه شصت و دوم

لا حیاء لحریص.

(نیست شرم مردم حریص را.)

معنی این کلمه به تازی

من استولی علیه الحرص، ذهب عن عینه الماء و عن وجهه الحیاء. - س: عینیه، ص: وجهه - ص: عینه

معنی این کلمه به پارسی:

هر که بر چیزی از مطالب دنی و لذات بدنی حریص باشد، او را در-اس: از - ص: چیزی دنیاوی طلب آن چیز از هیچ آفریده  
شرم نیاید، و به ملامت هیچ ملامت کننده التفات ننماید.

شعر:

هر که باشد حریص بر چیزی - ناید او را ز جستن آن شرم برود از نهاد او خجالت - بشود از سرشت او آزر - شرح غرر و  
درر: ش ۱۰۴۹۹، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه شصت و سوم

من لانت اسافله صلبت اعالیه.

(هر که نرم باشد زیردستان او سخت باشند زیردستان او.) - م: + ((را))

معنی این کلمه به تازی

من لم ینصره الصغار قهره الکبار.

معنی این کلمه به پارسی

هر که را زبردستان و چاکران نرم و ضعیف باشند و او را در حوادث ص: ضعیف و نرم - اس: باشند و ضعیف نصرت و معاونت نکنند، زبردستان و قویتران بر او سختی نمایند و- س: معاونت و نصرت، م: نصرت و یاری - اس: نکند - ص: کنند او را بمالند و قهر کنند.

و این کلمه را معنی دیگر توان گفت، و آن معنی این است که: هر که نیمه س: آن، ص: کنند و معنی دیگر آن زیر خویش را سست داشته باشد تا بر او فساد و فاحشه رفته بود، - س: بر آن، ص: یا از جنس - ص: + ((بر او)) - اس: باشد نیمه زبر او - یعنی چشم و روی

او - سخت شده باشد، و از هر دو- اس م: - ((او)) - ص: - ((باشد)) آب و شرم رفته باشد و زایل گشته. - ص: - ((و)) -  
ص م: - ((باشد)) - س: - ((باشد و زایل گشته))، ص: + ((بود))

شعر:

هر که باشد ضعیف اتباعش - در کف اقویا بود مقهور

نشود بی متابعان هر گز - هیچ کس بر منازعان منصور

- المناقب / ۳۷۶.

### کلمه پنجاه و هفتم

ظن العاقل کهانہ.

(گمان خردمند از اختر گویی است.)

معنی این کلمه به تازی

قد یصدق ظن العاقل بسبب فطانتہ، کما قد یصدق حکم الکاهن بسبب اس م: - ((قد)) کهانته.

معنی این کلمه به پارسی

بسیار باشد که گمان عاقل راست آید، چنان که بسیار باشد که حکم م: ((بسیار باشد که)) اختر گوی راست آید. - م: +

((بسیار بود که))

شعر:

هر اشارت که مرد عاقل کرد - بر اشارات او مزید مجوی ظن عاقل بود به هر کاری - در اصابت چو حکم اختر گوی ص: رای

- شرح غرر و درر: ش ۶۰۳۶ (ظن المومن کهانہ)، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه پنجاه و هشتم

من نظر اعتبر.

(هر که بنگریست عبرت گرفت.) - م: + ((نیکو))

معنی این کلمه به تازی

من لحظ و اختبر، اتعظ و اعتبر.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که در احوال دنیا و امور عقبی بنگرد و نیک تامل کند عبرت گیرد، و از آن چه زیانکار باشد بگریزد و بدانچه سودمند باشد در آویزد. - اس: زبان - س: - ((بگریزد)) - ص: بود، م: بگریزد و بسودمند

شعر:

مرد در کارها چو کرد نظر - بهره اعتبار از آن برداشت هر چه آن سودمند بود گرفت - هر چه ناسودمند بود گذاشت ص: و آن چه

- شرح غرر و درر: ش ۷۶۵۸ (من تامل اعتبر)، شرح نهج البلاغه ۲۰/۲۸۰ (المومن اذا...)، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه پنجاه و نهم

العداوه شغل. - ص ز: + ((شاغل))

(دشمنی کاری است.) - ص: + ((کردن))

معنی این کلمه به تازی

العداوه شغل یشغل صاحبها عما هو الالیق به و الاولی فی مصالح ص: یشغل الاخره و الاولی.

معنی این کلمه به پارسی:

دشمنی کاری است بی فایده، و از کارهای با فایده باز دارنده و منع اس: - ((و)) کننده. - م: - ((و منع کننده))

شعر:

هر که پیشه کند عداوت خلق - از همه خیرها جدا گردد

که دلش خسته عنا باشد - که تنش بسته بلا گردد - س: کی - س: کی

- المناقب / ۳۷۶ (...شغل القلب).

### کلمه شصتم

القلب اذا اکره عمی.

(دل چون به ستم فرموده شد کور گردد.)

معنی این کلمه به تازی

القلب اذا اكره على معرفه علم حدث له الملل و ظهر فيه الكلال، و فسد منه النظر و ذهب عنه البصر، حتى لا يعلم ما يعلم، و لا يفهم ما يفهم. - اس: - ((ما يفهم))

معنی این کلمه به پارسی:

چون دل را رنجانیده شود در دانستن چیزی، کور گردد و آن چیز را - س: - ((را)) - ص: - ((را، علم، او)) درنیابد، پس عنان دل در وقت تحصیل علم بدو باید داد، و باری که ص: - ((را، علم، او)) زیادت از طاقت او باشد بر او نباید نهاد، تا او عاجز و سرگردان نگردد و - ص: - ((را، علم، او)) متحیر و نادان نماند. - ص: بنماند

شعر:

به ستم دل به سوی علم مبر - کان ستم آتش دل افروزد - ص: که

هیچ خاطر، و گر چه تیز بود - به ستم هیچ علم ناموزد - ص: اگر

- نهج البلاغه، حکمت ۱۹۳، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه شصت و یکم

الادب صورة العقل.

(ادب تمثال خرد است.) - اس م: با ادب بودن صورت عقل است، ك: خرد صورت دانش است (!)

معنی این کلمه به تازی

صورة العقل: هي الافعال المهدبه، و الاقوال المصوبه، و الحركات المودبه، و السكنات المرتبه.

معنی این کلمه به پارسی

هر که را عقل باشد نشان او آن بود که گفتار او گزیده و کردار او پسندیده ص م: باشد باشد، و با مردمان بادب نشیند و بادب خیزد و از موارد ندامت و - ص: بود - ص: با ادب - ص م: - ((بادب)) مراصد ملامت بپرهیزد. - ص: جای ملامت و ندامت

را تغییر داده.

شعر

با ادب باش در همه احوال - که ادب نام نیک را سبب است  
عادل آن است که ادب دارد - نیست عاقل کسی که بی ادب است  
- شرح غرر و درر: ش ۹۹۶، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه شصت و دوم

لا حیاء لحریص.

(نیست شرم مردم حریص را.)

معنی این کلمه به تازی:

من استولی علیه الحرص، ذهب عن عینه الماء و عن وجهه الحیاء. - س: عینیه، ص: وجهه - ص: عینه

معنی این کلمه به پارسی:

هر که بر چیزی از مطالب دنی و لذات بدنی حریص باشد، او را در-اس: از - ص: چیزی دنیاوی طلب آن چیز از هیچ آفریده  
شرم نیاید، و به ملامت هیچ ملامت کننده التفات ننماید.

شعر

هر که باشد حریص بر چیزی - ناید او را ز جستن آن شرم برود از نهاد او خجالت - بشود از سرشت او آزر - شرح غرر و  
درر: ش ۱۰۴۹۹، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه شصت و سوم

من لانت اسافله صلبت اعالیه.

(هر که نرم باشد زیردستان او سخت باشند زیردستان او.) - م: + ((را))

معنی این کلمه به تازی

من لم ینصره الصغار قهره الکبار.



معنی این کلمه به پارسی

هر که را زبردستان و چاکران نرم و ضعیف باشند و او را در حوادث ص: ضعیف و نرم - اس: باشند و ضعیف نصرت و معاونت نکنند، زبردستان و قویتران بر او سختی نمایند و- س: معاونت و نصرت، م: نصرت و یاری - اس: نکند - ص: کنند او را بمالند و قهر کنند.

و این کلمه را معنی دیگر توان گفت، و آن معنی این است که: هر که نیمه س: آن، ص: کنند و معنی دیگر آن زیر خویش را سست داشته باشد تا بر او فساد و فاحشه رفته بود، - س: بر آن، ص: یا از جنس - ص: + ((بر او)) - اس: باشد نیمه زبر او - یعنی چشم و روی

او - سخت شده باشد، و از هر دو- اس م: - ((او)) - ص: - ((باشد)) آب و شرم رفته باشد و زایل گشته. - ص: - ((و)) -  
ص م: - ((باشد)) - س: - ((باشد و زایل گشته))، ص: + ((بود))

شعر

هر که باشد ضعیف اتباعش - در کف اقویا بود مقهور

نشود بی متابعان هر گز - هیچ کس بر منازعان منصور

- المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هفتاد و یکم

رب ارباح تودی الی الخسران.

(بسا سودها که ادا کند به زیان.) - م: بسیار - س: بکشد

معنی این کلمه به تازی

رب اربح هو خاسر و عن مدارع المنافع حاسر. - ص: مدافع، م: مدارج

معنی این کلمه به پارسی:

بسیار سودها باشد که بازگشت آن به زیان بود، و از آن غرامت افتد و- س: او بزبان، م: آن زیان - س: در غرامت مردم رنج  
و نقصان بیند. - ص اس: + ((از))، س: ((از)) افزوده شده است - م: و مردم نقصان بینند

شعر

ای بسا مرد سود جوینده - که قدم در ره مخوف نهاد

عاقبت چون به دستش آمد سود - او از آن سود در زیان افتاد

- الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۵۳۰۸، دستور معالم / ۳۱ (...تؤول...)

### کلمه هفتاد و دوم

رب طمع کاذب.

(بسا طمع که آن دروغ بود.) - س: ای بسا

معنی این کلمه به تازی

رب طمع کبرق خلب لا یری صدقه و لا یرجی ودقه.

معنی این کلمه به پارسی:

بسا طمع که مردم را افتد، و بسا امید که دل او در آن بسته شود، و عاقبت اس: دل در او آن طمع دروغ و آن امید بی فروغ باشد، و از آن هیچ ثمره و از آن ص: + ((بود)) - م: و آتش آن - ص: - ((باشد)) امید هیچ فایده حاصل نیاید.

شعر

در طمع دل نیست باید هیچ - که طمع بیشتر دروغ بود

آتشی کان طمع برافروزد - کم ز خاکسترش فروغ بود

- الاعجاز / ۲۹، دستور معالم / ۳۱، شرح غرر و درر: ش ۵۳۱۱، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هفتاد و سوم

البغی سائق الی الحین. - اس: حین

(فرهی کردن راننده است به هلاک.) - س: سوی

معنی این کلمه به تازی

البغی ذمیم و مرتعه وخیم، یسوق صاحبه الی النصب و العناء؛ لا بل یقوده الی العطب و الفناء.

معنی این کلمه به پارسی

هر که فرهی کند و زیادتیی جوید و قدم از دایره انصاف و انتصاف بیرون س: راه، ص: جاده نهد، شومی آن حال در او رسد و او را در انیاب نوائب و اظفار مصائب هلاک گرداند.

شعر

بغی شوم است گرد بغی مگرد - بغی بیخ حیات را بکند

مرد را از صف بقا ببرد - ناگه و در کف فنا فکند-ک: نا که در، م: تا که او در، (این هر دو به گونه ای متن را تایید می کنند)، اس: ناگهش، در، ع: ناگه اند

- الاعجاز / ٢٩، شرح غرر و درر: ش ١١٥٧، المناقب

### کلمه هفتاد و چهارم

فی کل جرعه شرقه و مع کل اكله غصه. - س: - ((غصه))

(در هر جمله ای یک بار آب در گلو در ماندنی است، و با-س: - ((آب)) - س م: در گلو، اس: بکلو در هر طعام خوردنی یکبار طعام در گلو در گرفتنی است.) - ص م: - ((طعام)) - م: - ((در)) - س: - ((یکبار...))

معنی این کلمه به تازی

خیر الدنيا مختلط بشرها و نفعها ممتزج بضرها، فمع کل فرحه ترحه، و مع کل حبره عبره، و مع کل ربح خسار، و مع کل خمر خمار، و مع کل صحه عله، و مع کل عزه ذله، و مع کل عشره عسره، و مع کل منحه محنه. - اس: - ((و مع کل ربح...)) - م: عسره یسره

معنی این کلمه به پارسی

در دنیا هیچ گل بی خار، و هیچ می بی خمار، و هیچ شادی بی غم، و هیچ راحت بی الم نیست. - اس: راحتی بی المی

شعر:

نیک و بد، بیش و کم، صلاح و فساد - هست آمیخته در این عالم هیچ راحت ندید کس بی رنج - هیچ شادی ندید کس بی غم - الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هفتاد و پنجم

من کثر فکره فی العواقب لم یشجع.

هر که بسیار بود اندیشه او در عاقبت کارها، او شجاع س: باشد - س: سرانجام، م: عواقب نبود. ) - س: دلیر - م: نشود

معنی این کلمه به تازی

من اکثر النظر فی عواقب الاحوال و خواتم الاعمال، ذهب شدته و بطلت نجدته ؛ فلا یخوض الکرائب، و لا یروض الکتائب، و لا یملک ناصیه مراده، و لا یدرک قاصیه مرتاده.

معنی این کلمه به پارسی

که در آخر کارها بسیار نگردد و در عواقب شغلها اندیشه بی شمار کند، او شجاع نباشد، و بدانچه مراد و کام و آرزو و مرام اوست نرسد. - ص: - ((و کام...)) - اس: است

شعر

هر که در عاقبت بسی نگردد - بیم دل باشد و تنک زهره نه بیابد ز عز تن حصه - نه بگیرد ز کام دل بهره - الاعجاز / ۲۹، عقد الفرید ۱/۹۷ (من اکثر النظر...)، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هفتاد و ششم

إذا حلت المقادیر ضلت التدابیر. - س: - ((التدابیر))

(چون فرود آید قضاهاى خداى، گمراه شود تدبیرهاى خلق.) - س: - ((تدبیرهاى خلق))

معنى این کلمه به تازی

إذا حل قضاء الله بالانسان عكس تدبیره و نکس تقدیره، فلا يعرف وجه صلاحه و فلاحه، و لا يعلم طریق نجاته و نجاحه.

معنى این کلمه به پارسی:

چون قضای خداى - عز و جل - نازل شود تدبیر و تقدیر خلق باطل گردد، تا در آن حال راه صلاح گم کنند و عنان صواب از دست بدهند. - ص: شود - م: کند، بدهد - م: کند، بدهد

شعر:

چون قضای خداى، عز و جل - بر سر بنده اى شود نازل همه تدبیر او شود گمراه - همه تقدیر او شود باطل - الاعجاز / ۲۹ (...بطل الحذر!) شرح غرر و درر: ش ۴۰۳۷، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هفتاد و هفتم

إذا حل القدر بطل الحذر.

(چون فرود آید قضای خداى باطل شود پرهیز کردن.) - اس: باطل ترسیدن و پرهیز کردن (!)، م: شود ترسیدن

معنى این کلمه به تازی

إذا نزل قضاء الله بالانسان لم ينفعه حذره و فراره، و لم يدافع عنه اعوانه م: يدفع و انصاره.

معنى این کلمه به پارسی:

چون قضای خدای - عز و جل - فرود آید گریز و پرهیز و ترسیدن و هراسیدن سود ندارد، و هیچ چیز از این جمله آن قضا را باز نگرداند. - س م: - ((هراسیدن)) - س: - ((چیز)) - ص: باز ندارد و بنگرداند

شعر

چون قضای خدای نازل گشت - تو ز تسلیم و صبر ساز پناه نتوان کرد دفع او به حذر - نتوان بست راه او به سپاه ص: آن

- شرح غرر و درر:

### کلمه هفتاد و هشتم

الاحسان يقطع اللسان.

(نیکویی کردن ببرد زبان بدگوی را.) - م: بدگویان

معنی این کلمه به تازی

من احسن الى الناس، فقد ملا افئدتهم بجبهه و ولائته، و قطع السننهم عن س: من سبه و هجائه.

معنی این کلمه به پارسیچون مردم به جای کسی احسان و مبرت کند زبان او را از هجا و - ص: مرد، م: کسی - م: مروت مسبت خویش بریده گرداند. - م: مسیئت - س: کنند، گردانند

شعر

هر که کردی به جای او احسان - مال دادی و مرد بخردی

هم ضمیرش به مهر پیوستی - هم زبانش ز هجو ببردی اس: کلمات ۷۸ و ۷۹ را ندارد

- الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هفتاد و نهم

الشرف بالفضل و الادب، لا بالاصل و النسب.

(سروری به فضل و ادب است و نه به اصل و نسب.) - س: - ((نه باصل و نسب))

معنی این کلمه به تازی

شرف المرء بفضله لا باصله، و جلالته بادبه لا بنسبه، فافخر بالعلوم العالیه و لا تفخر بالعظام البالیه. - س: بالنظام (!)

معنی این کلمه به پارسی

مردم را فخر به هنر باید کرد نه به پدر، و شرف از ادب باید جست نه از - ص: مرد نسب، و عز خویش در فضل باید دانست نه در اصل.

شعر:



فصل جوی و ادب، که نیست بحق - شرف مرد جز به فضل و ادب مرد بی فضل و بی ادب خردست - و رچه دارد بزرگ  
اصل و نسب ص: گر

- الاعجاز / ۳۰ (الشرف بالعقل...) المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هشتادم

اکرم الادب حسن الخلق.

(کریمتر ادب نیکو خویی است.) - س: گرامی تر ادبی نیکو گردانیدن خوی است

معنی این کلمه به تازی

حسن الخلق اکرم الادب و اعظم الاحساب. - س اس: الادب (!)

معنی این کلمه به پارسی

خوی نیکو از همه آداب بهترست و هر چه لوازم الطاف و مکارم س: جمله - ص: + ((از)) اوصاف است در او مضممرست. -

ص: - ((است))

شعر:

مرد بدخوی بر همه عالم - بی سبب سال و ماه در غضب است ک، س: غضبی، ادبی

نیکخویی گزین که نزد خرد - نیکخویی شریف تر ادب است ک، س: غضبی، ادبی

- نهج البلاغه حکمت ۳۸، دستور معالم / ۲۷، و المناقب / ۳۷۶ (اکرم الحساب...)

### کلمه هشتاد و یکم

اکرم النسب حسن الادب.

(کریم ترین نسب خوبی ادب است.)

معنی این کلمه به تازی

اکرم نسب الرجل حسن الادب لاجلاله الاب. - ص: النسب، اس: الادب (!)

معنی این کلمه به پارسی:

نیکویی ادب بهتر از بزرگواری نسب است.

شعر

ای که مغرور مانده ای شب و روز - به بزرگی اصل و عز نسب ص م: عز و نسب

رو به حسن ادب گرای، که هست - نسب بهتر تو حسن ادب س: شو، م: روی

- الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶، شرح غرر و درر: ش ۳۳۱۹.

### کلمه هشتماد و دوم

افقر الفقر الحمق.

(درویشترین درویشها حماقت است.) - س م: درویشی، اس: درویشها

معنی این کلمه به تازی

افقر الفقراء من کثر خرقة و کبر حمقه.

معنی این کلمه به پارسی:

بدترین درویشها حماقت است، از بهر آن که از حماقت مال به دست س ص اس: درویشها (!) نیاید و مال به دست آمده

ضایع شود، و از عقل مال به دست آید و مال اس: - ((مال به دست آید و)) به دست آمده محفوظ ماند.

شعر

گر فقیری و نیستی احمق - تا از آن فقر هیچ نندیشی شکر کن اندر آن مقام، که نیست - بتر از حمق هیچ درویشی

ح الاعجاز / ۳۰، نهج البلاغه حکمت ۳۸ (ان... اکبر الفقر الحمق)، شرح غرر و درر: ش ۲۸۴۹.

### کلمه هشتماد و سوم

اوحش الوحشه العجب.

(بزرگترین وحشت ها خویشتن بینی است.)

معنی این کلمه به تازی

إذا كان المرء ذا عجب، فالناس يستوحشون من صحبته و يستنفرون من ص: - ((فالناس)) محبته، فيبقى في وحشه الوحده بلا صديق يجالسه و رفيق يوانسه. - س: فيقى

معنى این کلمه به پارسی:

هر که خویشان بین باشد مردمان از مجالست او بگریزند و از- اس: مردم - ص: + ((و موانست)) - س: بگرداند (!) موانست او بپرهیزند، و او همیشه در وحشت و حدت مانده بود. - ص: - ((و از موانست او)) - ص: بمانده

شعر

گر ترا پیشه خویشان بینی است - مردمان از تو مهر بردارند- اس: مردم (!)

مر ترا در مضایق و حشت - بی جلیس و انیس بگذارند

- نهج البلاغه حکمت ۳۸، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هشتم و چهارم

اغنى الغنى العقل.

(بزرگترین توانگریها خرد است.) - اس: است خرد، س: توانگری بزرگ توانگری خرد است

معنى این کلمه به تازی

العقل اعظم الغنى، و به یوصل الی المنی.

معنى این کلمه به پارسی:

هر که را خرد باشد او توانگرتر از همه مالداران بود، از بهر آن که م: توانگرترین - ص: باشد از توانگران و - س: - ((بهر)) اگر از مال هزینه کنی کم گردد و نیست شود، و اگر از خرد- س: - ((از)) - ص: که مال را چون - ص: - ((و نیست شود)) - س: و از خود، اس: - ((هزینه کنی کم...)) هزینه کنی خرد بیفزاید و هر روز به سبب تجربت زیادت گردد. - س در هر دو مورد: کند - ص: - ((خرد)) - ص: - ((سبب)) - ص: بیشتر می شود و می افزاید

شعر

ای که خواهی توانگری پیوست -

تا از آن ره رسی به مهتری از خرد جوی مهتری، زیراک - نیست همچون خرد توانگری - نهج البلاغه حکمت ۳۸، الاعجاز / ۳۰، دستور معالم / ۲۸، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هشتماد و پنجم

الطامع فی وثاق الذل.

(طمع کننده در بند خواری است.) - اس: وثاق، س: مرد طامع در زاویه

معنی این کلمه به تازی

الطامع ابدأ فی صغار و ذله، و خسار و قله.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که طمع افزونی کند همیشه در مقام ذلت و موقف قلت باشد. - س: فزونی

شعر:

تا توانی مگرد گرد طمع - اگر از عقل بهره ای داری زان که پیوسته مردم طماع - بسته باشد به رشته خواری س: مرد طماع

(!)، م: طماع

- نهج البلاغه حکمت / ۲۲۶، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هشتماد و ششم

احذروا نفار النعم، فما کل شارد بمرود. - س: احذر انفار (!)

(پرهیزید از رمیدن نعمتها که نه هر رمیده ای باز آورده شود.) - س: پرهیز از نفرت گرفتن نعمتها نه هر رفته...

معنی این کلمه به تازی

لا تفعلوا شیئا یشرد نعمتکم و ینفر دولتکم، فما کل شارد یرد الی عطنه، - س ص: یسترد و لا کل نافر یعاد الی وطنه.

معنی این کلمه به پارسی:

نعمت نگاه دارید و چیزی مکنید که نعمت را از شما برماند، چه اگر - ص: کاری - ص اس: - ((را)) نعمت از شما برمد و

زایل شود باز آوردن او دیگر باره مشکل اس: برمد زانک (!) - س: + ((چه))! - ص: آن - س: دگر - اس م: دشوار و

مشکل (!) بود.

شعر:

ای که با نعمتی، به سیرت بد - نعمت خویش را ز خود مرمان که نه هرچ ان رمیده شد ز کسی - باز آوردنش بود آسان س:  
که باز

- نهج البلاغه حکمت ۲۴۶، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هشناد و هفتم

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع.

(بیشتر جایهای افتادن خردها زیر پدید آمدن طمعهاست.) - س: (ناقص و ناتمام): بیشتر...خردها در زیر....

معنی این کلمه به تازی

الغالب ان الطمع اذا شد علی العقل صرعه فی المعرکه و اوقعه فی س: الطالب (!) المهلكه.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که طمع بر او مستولی گردد عقل او مقهور و خرد او مغلوب شود. - اس: بروی - ص: + ((بشود)) - س: مقهور! گردد، ص:  
گردد

شعر

آفت عقل مردم از طمع است - تا توانی سوی طمع مگرای چون طمع دستبرد بنماید - عقل مردم در اوفتد از پای -

### کلمه هشتم و هشتم

من ابدی صفحه‌ته للحق هلك. - م (اس در هامش): للحق ملك و من اعرض عن الحق هلك (!)  
(هر که پیدا کند کرانه روی خویش مر حق را هلاک شود.) - س: هر که... روی خود از حق تباہ شد  
معنی این کلمه به تازی

من اقبل على الحق ملك، و من اعرض عنه هلك. - س: استقبال

معنی این کلمه به پارسی: - م: + ((هر که بر حق بود مالک شود بر هر مراد!))

هر که از حق روی بگرداند و از او اعراض کند هلاک شود و از نجات بی ص: نماید بهره ماند. - س: - ((و از نجات...))  
شعر:

هر که بر حق بود به هر دو جهان - حاصل آرد به جملگی اغراض ص: سرای

باز در ورطه هلاک افتد - آن که از راه حق کند اعراض ص: هر

- نهج البلاغه حکمت ۱۸۸، البيان و التبيين ۲/۵۰، عقد الفريد ۴/۶۶، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه هشتم و نهم

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقه.

(چون درویش شوید بازرگانی کنید با خدای به صدقه.) - س: چون... بازرگانی...

معنی این کلمه به تازی

الصدقه سبب لزياده المال و سعاده الحال، و من تاجر الله بالصدقه نال الغنيه و حاز البغيه. - س: العييه (!)

معنی این کلمه به پارسی

صدقه سبب زیادت مال و سعادت حال است، و هر که صدقه دهد توانگر شود و از حال بد برهد. - ص: از بدحالی باز رهد،  
اس: از احوال بد باز رهد

هیچ چیزی مدان تو چون صدقه - هست از او مال و جاه را بیشی - ص: جاه و مال

او رساند به ناز استغنا - او رهند ز رنج درویشی - س: کسان

به استغنا، اس: به جاه و استغنا

- نهج البلاغه حکمت ۲۵۸، الاعجاز / ۳۰ (اذا املقتم فتحا...) المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نودم

من لان عوده کثف اغصانه. - س: کثرت

(هر که نرم شد چوب او خشن شد شاخه های او.) - ک: کشن، س: بسیار، اس: انبوه

معنی این کلمه به تازی

من لان هان فی اعین خدمه و اغذیاء نعمه، فلا یطیعون امره و لا یعظمون قدره.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که نرم باشد و سیاست بوقت نکند و مراسم تادیب را مهمل گذارد، حاشیه او گردنکشی کنند و او را حرمت ندارند و به مراد او نروند. - اس: رحمت نداند(!)

شعر

هر که با کهتران کند نرمی - ماند اندر بلیت ایشان نهندش برآستی گردن - نبرندش بواجبی فرمان - نهج البلاغه حکمت ۲۱۴، الاعجاز / ۳۰ (... کشف اغصانه)، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نود و یکم

قلب الاحمق فی فیه.

(دل احمق در دهان اوست.) - س: + ((مرد))

معنی این کلمه به تازی

کل سر یكون فی قلب الاحمق ینذعه بلسانه و یشیعه لآخوانه.

معنی این کلمه به پارسی

هر چه در دل احمق باشد به زبان بگوید، و خلق را از اسرار خویش آگاه ص: + ((آن)) م: بر گرداند و هیچ چیز پوشیده و نهفته ندارد. - ص م: کند - ص: پوشیده نماند



هر که او هست با حماقت جفت - جایگاه دلش دهان وی است

هر چه دارد ز نیک و بد در دل - آن همه بر سر زبان وی است - س: بنیک

- نهج البلاغه حکمت ۴۱، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نود و دوم

لسان العاقل فی قلبه.

(زبان خردمند در دل اوست.) - س: دل (!) مرد خردمند در...

معنی این کلمه به تازی

کل سر یکون للعاقل فقلبه یخفیه و یستره، و لسانه لایفشیه و لایذکره. - س ص: یکون فی قلب العاقل

معنی این کلمه به پارسی

هر که خردمند باشد سر خویش در دل نگاهدارد و به زبان با هیچ کس س: + ((خود)) - س - ((زبان)) نگویید، و در پیدا کردن آن اندیشه بسیار کند و تا او را نیک معلوم و مصور، و محقق و مخمر نگردد که پیدا کردن آن صواب است، بر زبان س: - ((و محقق و مخمر)) - س: + ((یا نه)) - ص: نیک معلوم و محقق نگردد و بر نراند و با هیچ کس پیدا نکند.

هر که او هست با کمال خرد - هست پنهان زبان او در دل م: جمال - س: نیست (در هر دو مورد)

نشود هیچ سر او پیدا -

نبود هیچ گفت او باطل - نهج البلاغه حکمت ۴۱، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نود و سوم

من جرى في عنان امله عثر باجله.

(هر که برود در عنان امل خویش، ناگاه در افتد به اجل اس: با خویش.) - ک: ناگاه به اجل خویش باز خورد، س: هر که روان شد در اول (!) امل خویش دیده ور (!) شود به اجل خویش

معنی این کلمه به تازی

من غرته كواذب الامال، جرته جواذب الاجال.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که عنان به دست امل دهد و بر موجب هوای نفس رود، باشد که در- م: دل - س: زود باشد مگاک هلاک افتد. - س: خاک - ص: که هلاک شود

شعر:

در همه کارها به گفت هوا - هر که بدهد عنان به دست امل بیم باشد که آن امل ناگاه - اندر اندازدش به چاه اجل ص: زود

- نهج البلاغه حکمت ۱۹، دستور معالم / ۳۳، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نود و چهارم

اذا وصلت اليكم اطراف النعم، فلا تنفروا اقصاها بقله الشكر.

(چون برسد به شما کرانه های نعمتها، مرمائید دورتر آن را به اندکی شکر.) - اس: مرمائیت به اندکی از شکر - س: - ((مرمائید...))

معنی این کلمه به تازی

من لم يشكر النعم الحاصله لديه، الواصله اليه، حرم النعم النائيه منه، القاصيه عنه.

معنی این کلمه به پارسی:

نعمتهایی که به نزدیک شما رسیده است، آن را شکر گوئید و سپاسداری کنید، تا از آن نعمتها که دور است و هنوز به شما نرسیده است ص اس م: نمایید - اس: تا آن - اس: - ((است)) نومید نگردید و محروم نمائید.

چون بیابی تو نعمتی، هر چند - خرد باشد چو نقطه موهوم ص: گر - س: از غیب (!)

شکر آن یافته فرو مگذار -

که ز نایافته شوی محروم - نهج البلاغه حکمت ۱۳، دستور معالم / ۲۹، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نود و پنجم

إذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه.

(چون قادر شدی بر عدو خویش بکن عفو کردن را ازو شکر - س: چون قادر گشتی بر دشمن تو بگردان قدرت یافتن برو.)

معنی این کلمه به تازی

من وعد فوفی و قدر فعفا، فقد قضی حق النعمه، و ادی شکر القدره. - س: من ظفر علی عدوه - اس: النعمه

معنی این کلمه به پارسی

چون بر دشمن خویش قدرت یافتی، شکر قدرت یافتن آن باشد که از - ص: - ((خویش)) - س: یافتی مروت او در گذاری و گناه او را عفو کنی. - ص: - ((گناه))

شعر

چون شدی بر عدوی خود قادر - عفو را شکر قدرت خود ساز - س: ص: عدو

رحم کن رحم کن، که هر چه کنی - در جهان جز همان نیابی باز

- نهج البلاغه حکمت ۱۱، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نود و ششم

ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات س: ص: + ((منه)) وجهه.

(در دل نداشت هیچ کس چیزی که نه آن چیز پدید آمد در - م: چیزی را که آن ناگاه گفته‌های زبان او و کرانه های روی او.)

- اس: + ((معنی))! - س: در دل نگرفت هیچ کس چیزی که نه پیدا شد در...

معنی این کلمه به تازی

من اضمر شیئا ظهر ذلک فی اثناء اقواله و ادراج افعاله. - س: ما - س: الا اظهر

معنی این کلمه به پارسی

هر که در دل چیزی دارد اثر آن چیز در اثنای گفتار و ادراج کردار او پیدا - س: می دارد آن شود. - اس: کردار پیدا شود

پوشیده

شعر

هر که چیزی نهفت اندر دل - تا بدانی که چیست می جویش گاه اندر

میانه گفتش - گاه اندر کرانه رویش اس: گفتن - س م: کناره

- نهج البلاغه حکمت ۲۶، دستور معالم / ۲۹، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نود و هفتم

اللهم اغفر رمزات الالحاظ و سقطات الالفاظ و شهوات الجنان و هفوات اللسان.

(ای بار خدای، بیامرز زدنهای چشمها را، و ناپسندیده س: ای بار خدایا بیامرز گناهان چشمها... (دنباله سخن محو است) لفظها را، و آرزوی دل را و خطاهای زبان را.)

معنی این کلمه به تازی

اللهم اغفر ما عرفت فی الحاظنا و الفاظنا من الذنوب، و استر ما رایت فی افئدتنا و الستتنا من العیوب.

معنی این کلمه به پارسی

بار خدایا، بیامرز گناهی را که بر چشمها و لفظهای ما رفته است و- ص: گناهان - اس م: - ((را)) - ص: - ((است)) بر دلها و زبانهای ما گذشته. - اس: - ((ما))

شعر

این گناهان که یاد خواهم کرد - یا رب از ما به فضل در گذران زدن چشم و زشتی گفتار - راندن شهوت و خطای زبان - نهج البلاغه خطبه ۷۸، الاعجاز / ۳۰ (...زلات الالحاظ...) المناقب / ۳۷۶.

### کلمه نود و هشتم

البخیل مستعجل الفقر، یعیش فی الدنیا عیش الفقراء، و- س: للفقر یحاسب فی الاخره حساب الاغنیاء. - م: العقبی

(بخیل زود کننده درویشی است. بزید در دنیا زیستن س: مرد بخیل شتاب می کند درویشی را می زید... درویشان، و حساب کرده شود در عقبی، چون حساب توانگران.)

معنی این کلمه به تازی

البخیل فقیر من غیر رقه حال و قله مال؛ یعیش فی الدنیا عیش اصحاب الخسار، و یحاسب فی العقبی حساب ارباب الیسار.

معنی این کلمه به پارسی

بخیل به تعجیل درویشی را به خویشتن می کشد و مال نگاه می دارد،- س م: - ((را)) - ص: + ((را)) در این جهان چون

درویشان زندگانی کنند، نه او را از مال لذتی و نه از-اس: - ((کنند)) نعمت راحتی،

و در آن جهان چون توانگران رنج حساب کشد، به ص: عمر - ص: توانگران حساب کنند دقیق و جلیل آن چه پنهان کرده است و به کثیر و قلیل آن چه نگاه س: قلیل و کثیر - س: نگه داشته است.

شعر

هست مرد بخیل ره داده - فقر را سوی خویشتن به شتاب این جهان، همچو مفلسانش معاش - وان جهان، چون توانگرانش حساب س هاشم: عقاب، م: توانگران بحساب

- الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶ (... للفقير)، و نیز رک: نهج البلاغه حکمت ۱۲۶.

### کلمه نود و نهم

لسان العاقل وراء قلبه.

(زبان خردمند پس دل اوست.)

معنی این کلمه به تازی

لسان العاقل تابع لقلبه طائع للبه، ما لم يخمره اولا في جنانه لم يذكره اس: طالع (!) بلسانه. - س: + ((و هذا هو العقل التام))  
معنی این کلمه به پارسی: خردمند چون خواهد که سخنی گوید، نخست در دل بیندیشد و در- ص: و بگوید (!) - س: -  
(نخست)) صلاح و فساد آن بنگرد، آن گاه بر زبان براند. پس زبان او تابع دل و- اس: بزبان - س: راند - ص: - ((دل))  
طایع عقل او باشد. شعر: مرد عاقل گه سخن گفتن - دل خود هادی زبان دارد تا حدیثی به دل نیندیشید - به زبان آن حدیث نگزارد- ص: بر نهج البلاغه حکمت ۴۰.

### کلمه صدم

قلب الاحمق وراء لسانه.

(دل احمق پس زبان اوست.)

معنی این کلمه به تازی: قلب الاحمق تال للسانه جار في عنانه، يلفظ القول من فيه، ثم يتامل س: لسانه كالنادم فيه. معنی این کلمه به پارسی: احمق هر چه یابد به زبان بگوید، آن گاه به دل در صلاح و فساد آن س: ((باید)) هم می توان خواند، اس: باید، ص: خواهد و باید، م: خواهد. متن با توجه به معنی عبارت و ضبط (((س))) - م: گوید اندیشه کند. پس دل او تابع زبان و طایع هذیان او باشد. شعر: مرد احمق گه سخن گفتن - دل خود تابع زبان دارد هر چه یابد بگوید و آن گاه - دل بر آن قول گفته بگمارد. - ص اس: باید، م: خواهد - اس: رفته - نهج البلاغه حکمت ۴۰.



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

# گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹